



۱۲

وقایع ماه جمادی الاول



۲۲

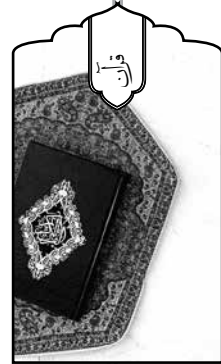
تعقل و تفکر در قرآن

۲۷

بررسی مفهوم «احسان» در قرآن کریم

۴۱

قرآن و ازدواج موقت



۳۳

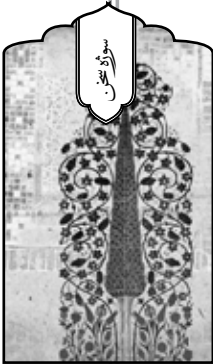
کتاب ماه  
دی ماه هزار و سیصد و نود و هشت

جمادی الاول ۱۴۴۱ هجری قمری

زاد



- ۵۲ اخلاص در عمل
- ۷۱ آثار سوء حرص طمع و اسراف حرص
- ۹۴ امامان راهنمایان به رضای خداوند
- ۱۰۱ کمالات وجودی انسان
- ۱۲۲ نقش نهج البلاغه در فقه اسلامی
- ۱۴۲ نقش آفرینی بانوان در تبلیغ دین
- ۱۵۱ رسالت عالمان در پاسداری از عدالت اجتماعی



- ۱۹۰ شرح حدیث در بیان مقام معظم رهبری
- ۱۹۳ تأثیر قیامت باوری بر زندگی دنیوی
- ۲۰۵ قرآن درمانی

خواننده محترم؛ لطفاً به محض دریافت کتاب ماه زاد نام و نام خانوادگی، شهرستان و استان محل حضور خود و نام واحدی از هلال احمر را که در آن اقامه نماز می‌نمایید به شماره ۰۲۱۸۵۶۳۲۴۰۰-۸۰۷۰۷۷ ارسال فرمایید.

## ضرورت احیاء سبک زندگی فاطمی

یادداشت آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی

موضوعاتی مانند ساده زیستی، شوهرداری، پاک‌ی، عفت، مهربانی و حجاب در حضرت زهرا(س) وجود دارند که باید بیان شوند. بی شک خداوند، پیامبر اکرم(ص) و سایر انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام را از جنس خودمان آفرید تا به عنوان الگو و اسوه برای هدایت پذیری انسان مهیا گردد[۱] که در این صورت انسان‌ها خواهند توانست در برابر وسوسه‌های نفسانی مقاومت کنند. زیرا اگر این بزرگواران از جنس فرشتگان بودند، عملشان نمی‌توانست سرمشق انسان‌ها باشد. لذا هر انسانی می‌تواند به اندازه‌ای که توان دارد، در مسیر اهل بیت علیهم السلام قدم بردارد.[۲]

حال با این تفاسیر و در تبیین فضایل آموزه‌های متعدد حضرت زهرا(س) هم چون علم و دانش، فداکاری، زهد، مقام والا، بایدگفت فضایل حضرت صدیقه کبری(س) بی‌شمار است و انسان نمی‌تواند آن‌ها را بیان نماید،

لیکن طرح فضایل باید با ارائه پیام توأم گردد و برای دیگران نیز تبیین شود تا انسان بتواند خود را در مسیری که حضرت زهرا(س) پیموده است، قرار دهد. [۳] لذا ضرورت الگوگیری و توجه روزافزون جامعه به زندگی و سیره حضرت فاطمه(س) غیر قابل انکار است. [۴] زیرا جامعه اسلامی باید در عمل و رفتار محبت خود را به اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) و حضرت فاطمه زهرا(س) نشان دهد [۵]. در تبیین این مسأله باید گفت برخی مدعیان حبّ اهل بیت(علیهم السلام)، ریایی و دروغین هستند که محبت شان تنها لقلقه لسانی است؛ دسته دوم، محبین عوامانه هستند که محبت شان به همان علاقه قلبی که دارند محدود می شود که البته این مقدار نیز قابل ارزش و احترام است. لیکن محبین واقعی حضرت زهرا(س) و اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) به تمام معنا محب هستند یعنی علاوه بر محبت قلبی، در عمل و رفتار نیز محبت به اهل بیت و بانوی بزرگوار حضرت زهرا(س) را آشکار می کنند. [۶]

از این رو، ضرورت احیاء سبک زندگی فاطمی، فاطمه شناسی و تبیین ابعاد و زوایای مهم در خطبه های حضرت زهرا(س) [۷] می تواند الگوگیری از آموزه های فاطمی در سبک زندگی اسلامی را محقق سازد. [۸]

### زهد و ساده زیستی حضرت فاطمه(س)

باید اذعان نمود زهد و ساده زیستی در زندگی از جمله فضایل و پیام های زندگی حضرت زهرا(س) است، [۹] البته زهد به معنی ترک دنیا و رهبانیت و بیگانگی از اجتماع نیست، بلکه حقیقت زهد همان آزادی و عدم اسارت در چنگال دنیا است، زاهد کسی است که اگر تمام دنیا را در اختیار داشته باشد دل بسته و وابسته به آن نباشد، و اگر یک روز ببیند رضای خدا در این است که از همه آن چشم بپوشد به این معامله حاضر باشد و اگر یک روز حفظ آزادی و شرف و ایمان در چشم پوشی از مال و جان زندگی بود فریاد «هیاهات منا الذلّة» بلند کند. [۱۰]

به عنوان نمونه، ابن حجر و دیگران در روایتی از پیغمبر اکرم(ص) نقل کرده اند، او هنگامی که از سفر باز میگشت نخست به سراغ دخترش فاطمه

زهرا(س) می آمد، و مدتی نزد او می ماند، ولی یک بار برای فاطمه زهرا(س) دو دست بند از نقره و همچنین یک گردن بند و دو گوشواره ساخته بودند، و پرده ای بر در اطاق آویزان کرده بود. [۱۱] هنگامی که پیامبر(ص) وارد شد و این منظره را دید بیرون آمد در حالی که آثار غضب در چهره اش نمایان بود، به مسجد آمد و بر منبر نشست. [۱۲]

فاطمه(س) دانست که ناخشنودی پیغمبر(ص) به خاطر همان مختصر زینت است، همه را نزد پدر فرستاد تا در راه خدا صرف کند. هنگامی که چشم پیامبر(ص) به آن افتاد سه بار فرمود:

«فعلت، فداها ابوها». [۱۳] فاطمه آنچه را که می خواستم انجام داد، پدرش به فدایش باد. [۱۴]

واضح است یک جفت دست بند نقره و گردن بند و گوشواره ای که از نقره چندان بهایی ندارد، و از آن بی بهاتر پرده ساده ای است که انسان بر در اطاق بیاویزد، ولی پیغمبر اکرم(ص) همین را دون شأن فاطمه می شمرد، و افتخار و فضیلت او را در سجایای انسانیش می دانست. [۱۵]

هم چنین داستان جهیزیه فاطمه(س) و مراسم شب زفاف او که در نهایت سادگی برگزار شد دلیل روشن دیگری بر زهد و وارستگی کامل او است. [۱۶] لازم به ذکر است در «مسند احمد» که از معروف ترین منابع اهل سنت است از انس بن مالک چنین نقل شده که: روزی بلال برای نماز صبح، دیر به خدمت پیغمبر(ص) آمد، رسول خدا فرمود: چرا دیر آمدی؟ عرض کرد: از کنار خانه فاطمه(س) می گذشتم در حالی که با دست خود آسیا می کرد، و کودکش گریان بود، گفتم: اگر اجازه فرمایی من آسیا می کنم و شما کودک را آرام کنید، و اگر اجازه فرمایید من کودک را آرام می کنم و شما آسیا کنید.

او گفت: من نسبت به فرزندم از تو مهربانترم؛ (و من مشغول آسیا کردن شدم و او کودکش را آرام کرد) و این امر باعث تأخیرم شد. [۱۷]

پیغمبر اکرم(ص) فرمود: «فرحمتها رحمک الله». [۱۸] تو نسبت به فاطمه رحم و محبت کردی، خداوند تو را مشمول رحمتش کند! [۱۹]

بی شک این فضایل و آموزه های آن حضرت به ما می آموزد که از تجملات

در امر ازدواج و عروسی‌ها اجتناب کنیم، متأسفانه بسیاری از دختران و پسران به دلیل تجملات و چشم و هم چشمی، پشت‌گردنه ازدواج مانده‌اند. [۲۰] در حالی که زندگی ساده حضرت زهرا(س)، باید سرلوحه زوج‌های جوان امروزی باشد و با الگوگرفتن از آن، مشکلات را کاهش دهند. [۲۱]

### عبادت و بندگی حضرت فاطمه(س)

از جمله فضائل و آموزه‌های حضرت زهرا(س) می‌توان به عبادت و بندگی ایشان اشاره نمود، این بانوی گرامی هنگامی که در محراب نماز و عبادت می‌ایستادند از خوف خدا بدن شان به لرزه می‌افتاد، این فضیلت حضرت صدیقه کبری(س) به ما می‌آموزد در هنگام نماز از غیر خدا فارغ شویم و به مسایل دیگر فکر نکنیم. [۲۲] متأسفانه عبادات و نمازهای ما به‌گونه‌ای است که به همه چیز فکر می‌کنیم جز نماز و ذکر خدا، لیکن باید برعکس باشد. [۲۳] در حالی که آن حضرت از لحظه تولد در مسیر عبودیت و بندگی خدا بود و این امر تا لحظه پایان عمرش ادامه داشت. [۲۴]

### حیا و عفت اصل کلیدی در آموزه‌های فاطمی

گفتنی است مقام عفت آن حضرت به آن حد بود که از اسماء بنت عمیس داستان عجیبی به این شرح نقل شده است؛ روزی فاطمه(س) به من فرمود: من از کار مردم مدینه که زنان خود را بعد از وفات به صورت ناخوشایندی برای دفن می‌برند، و تنها پارچه‌ای بر او می‌افکنند که حجم بدن از پشت آن نمایان است ناخرسندم. [۲۵]

اسماء گفت: من در سرزمین حبشه چیزی دیده‌ام که با آن جنازه مردگان را حمل می‌کردند، سپس شاخه‌هایی از درخت نخل را برداشت و به صورت تابوت مخصوصی درآورد که پارچه‌ای را روی چوب‌های آن می‌افکندند، و بدن را درون آن می‌گذارند، به‌گونه‌ای که بدن پیدا نبود.

هنگامی که فاطمه بانوی بزرگ اسلام(س) آن را مشاهده کرد فرمود: بسیار خوب و عالی است (و هنگامی که من از دنیا رفتم مرا با آن بردارید) [۲۶] لذا در ذیل این حدیث [۲۷] آمده است: هنگامی که فاطمه(س)

چشمش به آن افتاد تبسم فرمود، و این تنها تبسم او بعد از وفات پیغمبر اکرم (ص) بود! [۲۸]

حال با این اوصاف باید این پرسش مطالبه‌کننده را مطرح کرد که کسانی که در اقصی نقاط کشور به ویژه قم، شهر کریمه اهل بیت (علیهم السلام) بدحجابی و بی حجابی را پایه گذاری می‌کنند آیا حضرت را ناراحت نمی‌کنند؛ به راستی کسانی که مراسم عروسیشان به مجلس مملو از گناه تبدیل می‌شود آیا آن‌ها فاطمه زهرا (س) را آزار نمی‌دهند؟ [۲۹]

بی تردید کسانی که بی حجابی و بدحجابی را پایه گذاری و ترویج می‌کنند موجب ناراضایتی، ناراحتی و آزار حضرت زهرا (س) هستند. [۳۰]

### جهل زدایی در پرتو هدایت امت اسلامی

روشنگری و نجات مردم از جهل و نادانی از جمله آموزه‌های کلیدی در سیره حضرت فاطمه زهرا (س) به شمار می‌آید؛ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که فرمود: «خداوند علی (ع) و همسرش (فاطمه زهرا علیها السلام) و فرزندان او را حجت‌های الهی بر خلقش قرار داده، و آن‌ها درهای علم در امت من هستند؛ هر کس به وسیله آن‌ها هدایت شود، به صراط مستقیم هدایت شده است. [۳۱]، [۳۲]

از این رو حضرت فاطمه زهرا (س) در میراث‌گران‌های شیعه یعنی خطبه فدکیه، دردمندی، دلسوزی، محبت محوری و اصرار بر هدایت مردم و نجات آن‌ها از جهل و نادانی را از جمله شاخصه‌های فرد مدیر و مدبر عنوان می‌کند. [۳۳]

این‌گونه است که پس از حکم صادره سرزمین فدک، فاطمه (س) که می‌دید این تجاوز آشکار، توأم با نادیده گرفتن بسیاری از احکام اسلام در این رابطه، جامعه اسلامی را گرفتار یک انحراف شدید از تعالیم اسلام و سنت پیامبر (ص) و گرایش به برنامه‌های جاهلی می‌کند، و از سوی دیگر مقدمه‌ای است برای خانه نشین کردن امیرمؤمنان علی (ع) و محاصره اقتصادی یاران جانباز علی (ع)، به دفاع از حق خویش در مقابل غاصبان



فدک پرداخت، ولی نظام حاکم به بهانه حدیث مجعول «نحن معاشر الانبیاء لانورث؛ ما پیامبران ارثی از خود نمی‌گذاریم!» از ادای این حق سر باز می‌زد. [۳۴]

### سخن آخر

در خاتمه باید گفت منابر پند و موعظه به ویژه در مراسم سوگواری ایام فاطمیه نباید تنها به ذکر فضائل حضرت زهرا(س) منحصر گردد، بلکه حضرت موضوعات تربیتی و اخلاقی زیادی مانند ساده زیستی، شوهرداری، پاک‌ی، عفت، مهربانی، حجاب، کمک و رسیدگی به مردم و ده‌ها موضوعات تأثیرگذار دیگر هم دارد که باید این موارد هم بیان و تأکید شود، [۳۵] زیرا شیعه واقعی کسی است که احیاء گر عملی سنت و سبک، آداب، روش، اخلاق، عدالت و زندگی فاطمی، علوی و حسینی در جامعه باشد اگر کسی نتوانست، نباید بگوید من شیعه به معنای واقعی هستم چون شیعه به معنای واقعی در ردیف کسانی است که این‌گونه شاخصه‌ها را در خود تجلی داده باشند. حال اگر کسی فاقد این مولفه‌ها است نباید ادعای شیعه بودن رامطرح کند؛ بلکه باید بگوید من محب و دوست دار اهل بیت (علیهم‌السلام) هستم. [۳۶]

بنابراین پیام‌های زندگی حضرت زهرا(س) نباید به فراموشی سپرده شود، بلکه همه اقسام مختلف مردم، مسؤولان، جوانان و بانوان باید به آن توجه کنند، [۳۷] از این رو هر چه را که احتمال می‌دهیم باعث آزار روح آن حضرت شود از آن پرهیز کنیم. [۳۸]

در این صورت تقاضای حضرت فاطمه زهرا(س) در روز قیامت از خداوند تبارک و تعالی این است که دوستان‌اران من و دوستان‌اران اهل بیت علیهم‌السلام را به آتش دوزخ عذاب نکن. [۳۹]

امیدواریم مجالسی که در این خصوص برگزار می‌شود مجالس پند، موعظه، علم و ایمان و عزاداری‌ها خالی از غلو و مسائلی که موجب وهن است باشد و ما هم در سلک کسانی که در کلام حضرت به آن‌ها اشاره شد، در بیاییم. [۴۰]

## پی نوشت‌ها

- [۲و۳و۴] بیانات آیت الله مکارم شیرازی در مراسم سوگواری سال روز شهادت حضرت فاطمه زهرا(س)، مدرسه امیرالمؤمنین(ع)، ۱۷/۰۲/۱۳۹۰.
- [۵و۶] بیانات آیت الله مکارم شیرازی؛ درس خارج فقه؛ مسجد اعظم قم؛ ۱۶/۰۱/۱۳۹۱.
- [۷] بیانات آیت الله مکارم شیرازی در مراسم شهادت حضرت فاطمه(س)؛ مدرسه امیرالمؤمنین قم؛ ۰۴/۰۱/۱۳۹۴.
- [۸] بیانات آیت الله مکارم شیرازی در جمع عزاداران فاطمی؛ نشریه اخبار شیعیان؛ تیر ۱۳۸۷، شماره ۳۲.
- [۹] بیانات آیت الله مکارم شیرازی در مراسم عزاداری حضرت فاطمه زهرا(س)؛ ۱۸/۰۲/۱۳۹۰.
- [۱۰ و ۱۱ و ۱۲] زهر(ع) برترین بانوی جهان؛ ص: ۸۱.
- [۱۳] الصواعق المحرقة، صفحه ۱۰۹.
- [۱۴ و ۱۵ و ۱۶] زهر(ع) برترین بانوی جهان؛ ص: ۸۳.
- [۱۷] زهر(ع) برترین بانوی جهان؛ ص: ۸۴.
- [۱۸] مسند احمد، جلد ۳، صفحه ۱۵۰.
- [۱۹] زهر(ع) برترین بانوی جهان، ص: ۸۵.
- [۲۰] بیانات آیت الله مکارم شیرازی، در مراسم سوگواری سال روز شهادت حضرت فاطمه زهرا(س)، مدرسه امیرالمؤمنین(ع)، ۱۷/۰۲/۱۳۹۰.
- [۲۱] بیانات آیت الله مکارم شیرازی در جمع عزاداران فاطمی؛ نشریه اخبار شیعیان؛ تیر ۱۳۸۷، شماره ۳۲.
- [۲۲ و ۲۳ و ۲۴] بیانات آیت الله مکارم شیرازی، در مراسم سوگواری سال روز شهادت حضرت فاطمه زهرا(س)، مدرسه امیرالمؤمنین(ع)، ۱۷/۰۲/۱۳۹۰.
- [۲۵ و ۲۶] زهر(ع) برترین بانوی جهان؛ ص: ۸۵.
- [۲۷] «فولدت فاطمة (عليها السلام) فو قعت حین وقعت علی الارض ساجدة؛ به این گونه فاطمه متولد شد و در حین تولد برای خدا سجده کرد». (ذخائر العقبی، صفحه ۴۴).
- [۲۸] ذخائر العقبی، صفحه ۵۴.
- [۲۹ و ۳۰] بیانات حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی در دیدار مسئولان هیئت های مذهبی؛ ۰۱/۰۲/۱۳۹۱.
- [۳۱] شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۵۸، حدیث ۸۹.
- [۳۲] پیام قرآن؛ ج ۹؛ ص: ۳۸۱.
- [۳۳] بیانات آیت الله مکارم شیرازی در سالروز شهادت حضرت فاطمه زهرا(س)؛ ۰۶/۰۲/۱۳۹۱.
- [۳۴] خطبه حضرت زهراء(س)؛ ص: ۳.
- [۳۵ و ۳۶] بیانات آیت الله مکارم شیرازی در مراسم شهادت حضرت فاطمه(س)؛ مدرسه امیرالمؤمنین قم؛ ۰۴/۰۱/۱۳۹۴.
- [۳۷] بیانات آیت الله مکارم شیرازی، در مراسم سوگواری سال روز شهادت حضرت فاطمه زهرا(س)، مدرسه امیرالمؤمنین(ع)، ۱۷/۰۲/۱۳۹۰.
- [۳۸] بیانات آیت الله مکارم شیرازی در دیدار مسئولان هیئت های مذهبی؛ ۰۱/۰۲/۱۳۹۱.
- [۳۹ و ۴۰] بیانات آیت الله مکارم شیرازی، درس خارج فقه؛ مسجد اعظم قم؛ ۱۶/۰۲/۱۳۹۱.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السلام عليك أيها  
الصديقة الشهيدة

# وقایع ماه جمادی الاول

## پنجم جمادی الاول

### ولادت با سعادت حضرت زینب(س)

در روز پنجم جمادی الاول سال پنجم هـ ق ولادت با سعادت، عقیده ی بنی هاشم، حضرت زینب کبری(س)، در مدینه ی منوره واقع شد. (۱) پدر بزرگوارشان امیرمؤمنان علی(ع) و مادرگرامی شان، سرور و زینت زنان عالم، حضرت فاطمه زهرا(س) هستند.

چنین نقل شده که چون در وقت ولادت حضرت زینب(س)، رسول گرامی اسلام(ص) به مسافرت رفته بودند، حضرت فاطمه(س) این مولود مبارک را به دست امیرمؤمنان(ع) دادند تا برایشان نامی تعیین کنند. آن حضرت فرمودند: «من در این کار بر پیامبر خدا(ص) سبقت نمی گیرم؛ صبر می کنیم تا رسول خدا(ص) از سفر برگردند و نام این نوزاد را تعیین نمایند». پیامبرگرامی اسلام(ص) که از سفر بازگشتند، طبق معمول، ابتدا بر خانه ی فاطمه زهرا(س) وارد شدند. حضرت علی(ع) به رسول خدا(ص) عرض کردند: «خداوند دختری به ما عطا کرده است؛ شما نام او را تعیین فرمایید». آن حضرت فرمودند: «فرزندان فاطمه فرزندان من هستند و اختیارشان با پروردگار است؛ لذا منتظر وحی و دستوری از جانب او

می‌مانم» در این هنگام جبرئیل نازل شد و عرض کرد: «خداوند تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: نام «این نوزاد را زینب بگذار؛ زیرا ما در لوح محفوظ این نام را برای او نوشتیم». رسول گرامی اسلام (ص) آن مولود را بوسیدند و فرمودند: «به همه ی حاضران و غایبان امت خود توصیه می‌کنم که این دختر را محترم بدانند، زیرا به خدیجه ی کبری (س) شباهت دارد». (۲)

در روایتی چنین آمده است که رسول خدا (ص) حضرت زینب (س) را در حالی که در سن کودکی بودند، طلب کردند و ایشان را بوسیدند و صورت به صورتشان گذارده، فرمودند: جبرئیل به من خبر داد که این دختر شریک حسین من در مصیبت‌ها و بلاهاست». (۳)

محمد غالب شافعی، یکی از نویسندگان معروف مصر، در مورد شخصیت عقیده ی بنی‌هاشم چنین می‌نویسد: «یکی از بزرگ‌ترین زنان اهل بیت علیهم السلام از نظر حسب و نسب و از بهترین زنان پاک که دارای روحی بزرگ و مقام تقوا و آیینی تمام‌نمای مقام رسالت و ولایت بوده، حضرت زینب، دختر علی بن ابی‌طالب (س) می‌باشد که از سرچشمه ی علم و دانش خاندان نبوت سیراب‌گشته بود. در فصاحت و بلاغت، یکی از آیات بزرگ الهی به شمار می‌رفت و در حلم، کرم، بصیرت و تدبیرکارها در میان بنی‌هاشم، بلکه عرب، زبان زد بود و میان جمال و جلال و سیرت و صورت و اخلاق و فضیلت جمع کرده؛ شب‌ها در حال عبادت و روزها را روزه می‌داشت و به تقوا و پرهیزکاری معروف بود». (۴)

### ششم جمادی‌الاول

#### وقوع جنگ موته

در ششم جمادی‌الاول سال ۸ هـ.ق جنگ موته به وقوع پیوست. علت وقوع این جنگ آن بود که «حارث بن عُمیر ازدی» در زمین‌های موته به دستور شرحبیل بن عمرو، سردار لشکر روم دست‌گیر و پس از بستن دست‌هایش، گردن زده شد. (۵) رسول خدا (ص) که از شنیدن این خبر بسیار ناراحت شدند، لشکری در حدود سه هزار نفر از مسلمانان جمع‌آوری و جعفر بن ابی‌طالب را به عنوان فرمانده سپاه اسلام تعیین و تصریح فرمودند

که در صورت شهادت جعفر، زید بن حارثه و پس از ایشان، عبدالله بن رواجه به ترتیب فرماندهی لشکر مسلمانان را به عهده بگیرند. پیامبر(ص) به آن‌ها سفارش نمودند تا جایی که امکان دارد کافران را به اسلام دعوت نمایند و در صورتی که اسلام نیاوردند با آن‌ها وارد جنگ شوند.

سپاه اسلام به سمت سرزمین‌های موته حرکت کرد. هنگامی که این خبر به شرحبیل رسید، سخت به تکاپو افتاد و از قیصر روم لشکر عظیمی درخواست نمود. از این روی لشکر نزدیک به صد هزار نفر از مردان جنگی، آماده‌ی مبارزه با مسلمانان شدند. هنگامی که دو سپاه در برابر هم صف کشیدند، نبرد بسیار سختی بین آن‌ها روی داد. مسلمانان که از روی عقیده و ایمان و به شوق بهشت می‌جنگیدند، با روحیه‌ی بسیار بالا در برابر انبوهی از سپاه کفر غیرت‌مندان شمشیر می‌زدند. جعفر بن ابی طالب (علیهما السلام) که شجاعانه در جلوی سپاه اسلام مبارزه می‌کرد، ناگهان خود را در محاصره‌ی جمع کثیری از سپاه دشمن یافت و در این گیر و دار، دو دست آن جناب قطع و جراحات زیادی بر بدن او وارد شد و سپس به شهادت رسیدند. سپس فرماندهی به زید بن حارثه رسید که متأسفانه او نیز به درجه‌ی شهادت نایل شد و بعد از او عبدالله بن رواجه عَلم سپاه را برداشت که در اثر کثرت حملات سپاه دشمن او نیز به شهادت رسید. پس از شهادت سه فرمانده‌ای که پیامبر اسلام(ص) تعیین نموده بود، سرگردانی سپاه اسلام شروع شد؛ اما بالاخره با ترفندی که «ثابت بن اقرم» و «خالد بن ولید» اجرا کردند، مسلمانان پس از یک روز مقاومت و پایداری سخت در برابر سپاه عظیم روم، با سلامت کامل به مدینه بازگشتند. (۶)

## دهم جمادی الاول

### وقوع جنگ جمل

روز دهم جمادی الاول سال ۳۶ هـ ق جنگ جمل روی داد که نتیجه آن پیروزی سپاه امیرمؤمنان علی(ع) بود.

واقعه‌ی جمل از آن جا آغاز شد که پس از قتل عثمان، مردم با امیرمؤمنان علی(ع) بیعت کردند. عایشه پس از آگاهی این موضوع، سخت

ناراحت گشت و برای مبارزه به آن حضرت در مکه فریاد مظلومیت عثمان را سرداد. طلحه و زبیر که در حکومت حضرت علی (ع) به دنبال پست و مقام بودند، بعد از آن که فهمیدند به مقاصد خود نخواهند رسید، به بهانه ی عمره از مدینه خارج شده، به عایشه پیوستند.

عبدالله بن عامر نیز - که قبلاً عامل عثمان در بصره بود و امیرمؤمنان (ع) او را از سمت خود عزل کرده بودند - به مکه آمد و به حمایت از عایشه پرداخت و شتری به قیمت دویست دینار به او هدیه کرد. آن ها جملگی به عایشه پیشنهاد دادند که به جانب بصره حرکت کند؛ زیرا مردم آن شهر اگر او را ببینند، همگی به وی خواهند پیوست. عایشه پیشنهاد آن ها را پذیرفت و همراهشان به طرف بصره به راه افتاد. هنگامی که به این شهر وارد شدند شبانه به خانه ی عثمان بن حنیف، نماینده امیرمؤمنان (ع) ریختند و او را اسیر و بسیار اذیت کردند؛ حتی نقل شده است که محاسن او را کندند. سپس قصد بیت المال را نمودند و بعد از آن که جمع کثیری از نگه بانان و محافظان آن را به قتل رساندند، بیت المال مسلمانان را غارت کردند!! (۷) زمانی که خبر شورشیان در مدینه به امیرمؤمنان (ع) رسید، آن حضرت سهل بن حنیف را به جای خویش گذاشت و به همراه شمار زیادی از اصحاب پیامبر (ص) و سایر مردم مدینه - که در نقلی تعداد آن ها چهار هزار نفر بیان شده - به سرعت به سوی عراق حرکت کردند. بنا به نقل سعید بن جبیر، هشتصد نفر از انصار و چهارصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند، در جمل همراه امیرمؤمنان علی (ع) بودند. (۸)

حضرت علی (ع) که به هیچ وجه به برپایی این جنگ مایل نبود، پس از ورود به بصره به مدت سه روز با فرستادن پیام های مکرر از آن ها خواست که از این شورش دست بردارند؛ ولی آن ها هرگز قبول نکردند. (۹) بالاخره در روز دهم جمادی الثانی درگیری آغاز شد و از هنگام ظهر تا شب ادامه یافت. بیش تر درگیری ها در اطراف شتر عایشه بود (گفته شده بیش از هفتاد دست که خواستند افسار شتر او را بگیرند قطع شد).

در پایان پیروزی نصیب سپاه امیرمؤمنان (ع) شد و حضرت کنار هودج عایشه آمدند و فرمودند: «ای حمیرا! آیا پیامبر تو را امر کرده بود که به

جنگ بیرون آیی؟! آیا تو را امر نفرمود که در خانه ی خود بنشینی و بیرون نیایی؟ به خدا سوگند! انصاف ندادند آنان که زن های خود را پشت پرده پنهان داشتند و تو را بیرون آوردند». محمد بن ابی بکر، خواهرش عایشه را از هودج بیرون کشید و به دستور امیرمؤمنان (ع) او را به خانه ی صفیه دختر حارث بن ابی طلحه بردند و بعد او را به مکه و سپس به مدینه فرستادند. (۱۰) در این جنگ از لشکر امیرمؤمنان (ع) که در حدود بیست هزار نفر بودند، پنج هزار نفر شهید و از لشکر عایشه که سی هزار تن بودند، سیزده هزار نفر کشته شدند. (۱۱) زید بن صوحان یکی از شیعیان و یاران خاص حضرت علی (ع) بود که در این جنگ با درجه ی والای شهادت نایل شد و آن حضرت بالای سراو آمدند و فرمودند: «ای زید! خدا رحمت کند که تعلقات دنیوی تو اندک و کمک تو برای دین بسیار بود!» (۱۲)

## سیزدهم جمادی الاول

### شهادت حضرت فاطمه زهرا (س)

بنابر نقل پاره ای از روایات، شهادت حضرت زهرا (س) ۷۵ روز پس از رحلت جان گذاز پیامبر اسلام (ص) یعنی در سیزدهم جمادی الاول سال ۱۱ هـ.ق واقع شد. حضرت زهرا (س) اقیانوس بی کران فضایل و خوبی ها بودند که رسول اکرم (ص) در مناسبت های مختلف به بیان گوشه ای از فضایل این بانوی بزرگوار می پرداختند. اگرچه بنابر فرمایش مولایمان امام صادق (ع) عقول بشری از معرفت و شناخت حضرت زهرا (س) عاجزند. (۱۳)

در روایتی از رسول خدا (ص) آمده است: «اگر همه خوبی ها و فضیلت ها در شخصیتی جمع گردد، آن شخص فاطمه است؛ بلکه او بالاتر است. همانا دخترم فاطمه (س) در وجود و بزرگواری و کرامت بهترین فرد روی زمین است.» (۱۴)

امام عسکری (ع) می فرماید: «ما حجت های خدا بر خلق هستیم و جده ی ما فاطمه حجت خدا بر ماست.» (۱۵)

باید گفت: بعد از رحلت پیامبر (ص) چه زود حرف ها و سفارش های آن حضرت را فراموش نمودند؟! و چگونه حق پیامبر را در مورد دخترش رعایت



کردند؟! فاطمه ای که پیامبر خدا(ص) در حضور عام و خاص در موردشان می فرمودند: «فاطمه بضعه منی من آذاها فقد آذانی؛ فاطمه پاره تن من است؛ هر کس او را اذیت کند به تحقیق مرا اذیت نموده است». پس از رحلت پیامبر آماج بزرگ ترین مصیبت ها و غبت ها و مظلومیت ها واقع شدند. آنان که به ظاهر خود را اصحاب پیامبر(ص) می پنداشتند، در خانه او را به آتش کشیدند و شوهرگرمی اش امیرمؤمنان(ع) را با زور برای بیعت به مسجد بردند و در این میان جگرگوشه اش محسن را به شهادت رساندند و پهلوی آن بانوی گرمی را که برای حمایت از ساحت مقدس ولایت در برابر دشمنان ایستاده بود، شکستند که در اثر همین آزارها در فاصله ی اندکی پس از رحلت نبی گرمی اسلام(ص) به شهادت رسیدند. (۱۶)

آری! بانوی دو عالم پس از وفات پدرگرمی شان تمام غم ها و دردها را در حمایت از ساخت مقدس ولایت به جان خریدند و مانند شمعی در اندک زمان سوختند و آب شدند. بانویی که امام صادق(ع) در وصف حال غم انگیز ایشان چنین می فرماید: «بعد از پیامبر(ص) حضرت زهرا(س) پیوسته در بستر افتاده بودند و جسم ایشان ضعیف و از شدت غصه بدنشان لاغر شده بود». (۱۷)

پس از شهادت مظلومانه ی حضرت فاطمه زهرا(س) بنا بر وصیت آن حضرت، امیرمؤمنان علی(ع) بدنشان را شبانه غسل دادند و در اوج غربت، شبانه به خاک سپردند.

به راستی چرا تنها دختر پیامبر(ص) در بهار جوانی با فاصله ای اندک پس از پدرگرمی شان از این جهان رخت برمی بندند و مخفیانه و به دور از چشم همگان در دل شب، غریبانه به خاک سپرده می شوند و آن حضرت حتی به خلیفه ی وقت هم اجازه نمی دهد در مراسم تدفین او حاضر گردد؟! (۱۸)

## پانزدهم جمادی الاول

### ۱. ولادت با سعادت حضرت زین العابدین<sup>(ع)</sup>

بنابر گفته ی برخی تاریخ نویسان، حضرت زین العابدین(ع) در پانزدهم جمادی الاول سال ۳۶ هـ.ق در مدینه ی منوره چشم به جهان گشودند.

پدر گرامی آن حضرت سید و سالار شهیدان، حضرت حسین بن علی (علیهما السلام) و مادر بزرگوارشان حضرت شهربانو، دختر یزدگرد سوم بودند که در آغاز ولادت امام سجاد (ع) از دنیا رفت؛ از این روی دایه مهربانی برای آن حضرت گرفتند. لقب‌های زیادی به حضرت علی بن الحسین (ع) نسبت داده شده است، از جمله: زین العابدین، سید العابدین، قدوه الزاهدین، سید المتقین، سجاد، زین الصالحین، ذوالثنات و... بیش تر کسانی که این القاب را به آن حضرت نسبت می‌دادند، نه شیعه و نه به امامت ایشان معتقد بودند، اما نمی‌توانستند آن چه را در او می‌بینند نادیده بگیرند. (۱۹)

پس از واقعه ی عاشورا، عَلم امامت و ولایت بر دوش امام سجاد (ع) قرار گرفت که مدت ۲۵ سال به هدایت امت اسلامی پرداختند. ایشان در اوضاع بسیار سخت اجتماعی، در حالی که حاکمان ستم‌گرنی امیه بر مردم حکومت می‌کردند و افرادی چون حجاج ثقفی فرمان داران ممالک اسلامی بودند، به هدایت امت پرداختند. امام مهم ترین کار خویش را در زمینه ی برقراری پیوند مردم با خداوند و تقویت پایه‌های اعتقادی و معنوی آنان در قالب دعا، در پیش گرفتند.

«جاحظ»، یکی از علمای اهل سنت، در مورد شخصیت امام سجاد (ع) چنین می‌گوید: «درباره ی شخصیت علی بن الحسین (علیهما السلام)، شیعی، معتزلی، خارجی، عامه، خاصه، همه یک سان می‌اندیشند و در برتری و تقدیم او بر دیگران، هیچ کدام تردیدی به خود راه نمی‌دهند» (۲۰) امام سجاد (ع) در صدقه دادن و رسیدگی به محرومان و مستمندان نیز معروف بودند. هرگز از غذایی میل نمی‌فرمودند مگر آن که مثل آن را به فقرا می‌دادند. ابونعیم می‌گوید: «علی بن الحسین (ع) شب‌ها کیسه ی پر از نان را بر دوش می‌گرفتند و در تاریکی شب بین فقرا تقسیم می‌کردند و می‌فرمودند: «صدقه ی پنهانی غضب پروردگار را فرو می‌نشاند». (۲۱)

## ۲. درگذشت ولید بن عبدالملک بن مروان

در پانزدهم جمادی الاول سال ۹۶ هـ ق ولید بن عبدالملک در شام در

۴۳ سالگی به درک واصل شد. او هم عصر امام سجاد(ع) و مردی ستم‌گر، ظالم و کریه منظر بود که در سال ۸۷ هـ.ق اقدام به ساختن مسجد اموی در شام کرد. مدت خلافت او نه سال و هشت ماه طول کشید. (۲۲)

### بیست و نهم جمادی الاول

#### وفات محمد بن عثمان سمري، دومین نایب خاص امام عصر(ع)

در بیست و نهم جمادی الاول سال ۳۰۵ هـ.ق ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید وفات یافت. (۲۳) وی دومین نایب خاص حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت صغری می‌باشند که مردم به وسیله ی او سؤالات و مسایل دینی خویش را از امام زمانشان می‌پرسیدند. محمد بن عثمان همچون پدرگرامی شان از بزرگان شیعه به شمار می‌رفتند و از نظر تقوا و عدالت و بزرگواری، مورد قبول و احترام شیعیان و از یاران مورد اعتماد امام حسن عسکری(ع) بودند. چنان که آن حضرت در پاسخ سؤال احمد بن اسحاق که به چه کسی مراجعه کند، فرمود: «سمری و پسرش، هر دو، امین و مورد اعتماد من هستند؛ آن چه به تو برسانند، از جانب من می‌رسانند، و آن چه به تو بگویند از طرف من می‌گویند؛ سخنان آنان را بشنو و از آنان پیروی کن؛ زیرا این دو تن مورد اعتماد و امین هستند». پس از درگذشت عثمان از جانب امام زمان(ع) توقیعی مبنی بر تسلیت وفات او و اعلام نیابت فرزندش «محمد» صادر شد. (۲۴)

ابوجعفر محمد بن عثمان تألیفاتی در فقه داشته است که پس از وفاتش، به دست حسین بن روح، سومین نایب امام زمان(ع) رسیده است. محمد بن عثمان در حدود چهار سال عهده دار وکالت امام زمان(ع) بود و در طول این مدت وکلای محلی و منطقه ای را سازمان دهی و بر فعالیتشان نظارت می‌کرد و به اداره ی امور شیعیان اشتغال داشت. توقیع‌های متعددی از ناحیه ی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف صادر شد، و توسط ایشان به شیعیان رسید. محمد بن عثمان پیش از وفاتش، از تاریخ فوت خود خبر داد و دقیقاً در همان زمان که گفته بود، رحلت فرمود. (۲۵)

## پی نوشت‌ها

۱. ریاحین الشریعه: ج ۳، ص ۳۳.
  ۲. ستارگان درخشان: ج ۲، ص ۱۳۲.
  ۳. مرد آفرین روزگار: ص ۱۰.
  ۴. همان، ص ۱۴.
  ۵. وقایع الشهور: ص ۹۴.
  ۶. سیره ی ابن هشام: ج ۲، ص ۳۸۸ - بحارالانوار: ج ۲۱، ص ۶۲.
  ۷. تتمه المنتهی: ص ۳۲.
  ۸. تاریخ خلیفه بن خیاط: ص ۱۸۴.
  ۹. اخبار الطوال، ص ۱۴۷.
  ۱۰. تتمه المنتهی، ص ۳۶.
  ۱۱. العدد القویه: ص ۵۴ - بحارالانوار: ج ۳۲، ص ۲۱۱.
  ۱۲. تتمه المنتهی: ص ۳۷.
  ۱۳. تفسیر فرات کوفی: ج ۱، ص ۵۸۱.
  ۱۴. فرائد السمطین: ج ۲، ص ۶۸.
  ۱۵. تفسیر أطيّب البیان: ج ۱۳، ص ۲۲۵.
  ۱۶. رک: رنج‌های حضرت زهرا(س): جعفر مرتضی عاملی.
  ۱۷. سفینه البحار: ج ۲، ص ۳۷۵. ماده «فطم».
  ۱۸. صحیح بخاری: ج ۵، ص ۲۵۲، باب ۱۵۵ - تاریخ طبری: ج ۲، ص ۴۴۸.
  ۱۹. زندگانی علی بن الحسین (علیهما السلام): جعفر شهیدی، ص ۸.
  ۲۰. عمده الطالب: ابن عنبه، ص ۱۹۳.
  ۲۱. حلیه الاولیاء: ج ۳، ص ۱۳۶.
  ۲۲. تتمه المنتهی: ص ۱۳۹.
  ۲۳. مستدرک سفینه البحار: ج ۵، ص ۲۳۱ - الغیبه: شیخ طوسی: ص ۳۶۴.
  ۲۴. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.
  ۲۵. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۲۲ - بحارالانوار: ج ۵۱، ص ۳۵۱.
- منبع: (تاریخ نشر: ۱۳۸۴ ه. ش.)، روز شمار تاریخ اسلام، قم، مؤسسه جهانی سبئین (علیهما السلام)، نوبت چاپ: اول.

قرآن



# تعقل و تفکر در قرآن

استاد شهید مرتضی مطهری؛ مجموعه آثار جلد ۱۳

## شناخت آیه ای

این نوع شناخت تعقلی همان است که قرآن از آن تعبیر به «آیه» کرده است، مانند این آیه که در قرآن آمده است: «و من آیاته خلق السموات و الأرض و اختلاف السننکم و الوانکم» و یا این آیه شریفه: «و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة» (سوره روم - آیات ۲۱ و ۲۲). قرآن تمام عالم طبیعت را یکسره آیه و نشانه برای شناخت ماوراء طبیعت می خواند. این تعبیر قرآن است. ما باید ببینیم آیا این آیه بودن منحصر به شناخت ماوراء الطبیعه است؟ منحصر به شناخت خداست؟ یا نه، در خود طبیعت هم این «شناخت آیه ای» (شناخت بعد پنجمی ذهن) نمونه دارد. اگر در خود طبیعت نمونه نداشته باشد ممکن است قبولش برای ذهن انسان کمی مشکل باشد، ولی وقتی ببینیم در خود طبیعت نمونه دارد یعنی بسیاری از شناخت های ما از خود طبیعت، شناخت آیه ای است، شناختی است که به بعد پنجم ذهن مربوط می شود، شناختی است که به بعدی مربوط می شود که با آن بعد شناختی ذهن است که ما خدا را می شناسیم، با آن بعد شناختی

ذهن است که ما به وجود روح اعتقاد و ایمان کامل پیدا می‌کنیم، به عالم ماوراء الطبیعه اعتقاد پیدا می‌کنیم، به غیب اعتقاد پیدا می‌کنیم و به معنا و معنویت اعتقاد پیدا می‌کنیم دیگر این مسأله که طبیعت آیه و نشانه ماوراء الطبیعه است، برای ما بسیار آسان خواهد شد.

همانطور که گفته شد، ایدئولوژیها براساس جهان بینی‌ها، و جهان بینی‌ها براساس جهان شناسی‌ها، و جهان شناسی‌ها براساس شناخت شناسی‌هاست، اینجا نتیجه می‌دهد. ما تا شناخت شناس نباشیم نمی‌توانیم جهان شناس باشیم و نمی‌توانیم جهان بینی داشته باشیم، و هر ایدئولوژی که داشته باشیم باید براساس جهان بینی ما باشد.

حال ببینیم آن نمونه‌هایی که ما در شناخت طبیعت داریم و از نوع شناخت‌هایی هستند که ما آن‌ها را «شناخت آیه ای» نامیدیم یعنی شناختی که از راه بعد پنجم ذهن پیدا می‌شود و غیر از شناخت منطقی علمی تجربی است که فقط جنبه تعمیم و توسعه دارد کدامند؟

یک مثال ساده برایتان عرض می‌کنم: شما اگر پای درس یک دانشمند ریاضی دان یا زیست شناس و یا یک فقیه بنشینید، او برای شما حرف می‌زند و از علم خودش صحبت می‌کند. «صحبت می‌کند» یعنی چه؟ یعنی یک سلسله کلمات معنی دار از زبان او بیرون می‌آید. مثال به مؤلفین می‌زنیم: ما سعدی را ندیده ایم (تازه اگر هم دیده بودیم فرق نمی‌کرد) اما اکنون کتبی در دست داریم به نام گلستان، بوستان و طبقات که از مردی به نام سعدی است. می‌بینیم گلستان اینطور شروع می‌شود:

«منت خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت، هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که برآید

کز عهده شکرش بدرآید

اعملوا ال داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور...» تا آخر گلستان را که می‌خوانیم فرازها و شعرهای بسیار عالی می‌بینیم که در آن آیات قرآن نیز به کار رفته است. ما چه حکمی می‌کنیم؟ می‌گوییم سعدی مرد بسیار با

ذوق و استعدادی بوده است. اگر از ما بپرسند شناخت شما از سعدی به عنوان یک انسان عالم و یک شاعر با ذوق و استعداد چه شناختی است؟ فرضاً خود سعدی را دیده باشید، حرف زدنش را دیده باشید، کتابش را هم دیده باشید، علم و ذوق سعدی در کجاست؟ علم و ذوق سعدی در آن درونی ترین اعماق وجود سعدی است که علم هنوز نمی‌تواند معین کند در کجاست. آیا آنچه که اسمش علم یا عاطفه یا ذوق یا ایمان است واقعا در سلول‌ها جای گرفته است یا در ماوراء سلول‌ها وجود دارد؟ حال فرض کنیم که این‌ها در سلول‌ها جای داشته باشند (بحثی در این جهت نداریم) آیا من و شما که می‌گوییم سعدی عالم است، رفتیم و مغز سعدی را تشریح کردیم، علمها را در لابلای سلول‌ها کلمه به کلمه پیدا کردیم و بعد گفتیم سعدی عالم است؟ آیا ذوقش را در لابلای آن سلول‌ها پیدا کردیم؟ یا مثلاً از مغز سعدی علمها و ذوقها و اصطلاحات و احساسات او را عکس برداری کردیم؟! یا به عنوان مثال آقای بروجردی که ما پای درسش رفتیم و دیدیم که آنطور در مسائل فقهی و اصولی اظهار نظر می‌کند و می‌گوییم فقیه درجه اول زمان خود بود، آیا مغز او را دیدیم؟ ما که جز پوست و صورت آقای بروجردی چیزی ندیدیم، ما از درون مغز او ناآگاهیم، از خود آن چیزی که در آن، محتواها هست هیچ چیز نمی‌دانیم ولی در عین حال اگر از من که مثلاً شاگرد ایشان بودم بپرسند آقای بروجردی در فقه و اصول و تفسیر و ادبیات و تاریخ چطور بوده است؟ می‌گوییم در فقه و اصول مرد فوق‌العاده متبحر و صاحب‌نظری بود و بر تفاسیر قرآن هم مسلط بود و بیش از نصف قرآن را حفظ بود، ادبیات عربش فوق‌العاده خوب بود، انسان باور نمی‌کرد که یک مرد فقیه، به ادبیات فارسی اینچنین مسلط باشد. گاه می‌شد که به یک مناسبتی شعری از مولوی یا حافظ می‌خواند و انسان می‌فهمید که او تا بر این‌ها مسلط نباشد نمی‌تواند این‌ها را به یک مناسبتی در جای خود بخواند. در اطلاعات تاریخی هم خوب بود. [بعد این سؤال پیش می‌آید که] تو این‌ها را از کجا دانستی؟ این معلومات مگر در زبان یا چشم است؟ در روی پوست صورت است؟ پس در کجاست؟ (مادین می‌گویند در مغز وجود دارد. الهیون می‌گویند مغز ابزاری است در دست روح، آن چیزی



که معلومات است غیر از آثاری است که در مغز است. در مغز آثاری پیدا می‌شود ولی خود علم و آگاهی در ماورای مغز است). می‌گویم من نمی‌دانم کجا وجود دارد ولی می‌دانم که این مرد، آگاهی فقهی، اصولی، تفسیری، ادبی عربی، ادبی فارسی و تاریخی داشت. تو از کجا می‌دانی؟ می‌گویم از گفته‌هایش، من پای درسش بودم. خوب پای درسش باشی؟ می‌گویم آدمی که فقیه نباشد که نمی‌تواند اینطور ده سال بیست سال تدریس کند و عده ای را عالم کند ولی خودش بی سواد مطلق باشد، همین طور بیاید حرف بزند. آیا می‌شود چنین حرفی زد که شخصی ده سال سرکلاس بیاید، تدریس کند، شاگردان همه با سواد شوند ولی خودش بی سواد مطلق باشد؟ خودش نفهمد که چه می‌گوید، همین طور مثل کسی که هذیان می‌گوید حرف بزند و اتفاقاً همه این حرف‌ها جور در بیاید؟ می‌گوییم نه، نمی‌شود. این تا عالم نباشد نمی‌تواند تعلیم کند، این مؤلف تا خودش عالم نباشد نمی‌تواند فلان کتاب علمی را بنویسد. اگر بوعلی سینا فیلسوف نمی‌بود کتاب شفا به وجود نمی‌آمد، اگر طبیب نمی‌بود کتاب قانون به وجود نمی‌آمد. از کجا فهمیدی او طبیب و عالم بوده است؟ می‌گویم از کتابش، یعنی از آیه و نشانه. علم بوعلی سینا یا آقای بروجردی که قابل مشاهده نیست، علم که قابل بررسی و مشاهده مستقیم نیست، این قوه تعقل و قدرت «عمق بینی» انسان است که وقتی مشاهده می‌کند، کلمات را می‌شنود، خطوط را می‌بیند و این‌ها را در یک نظام معین می‌بیند، فوراً در پشت سر این‌ها نفوذ می‌کند و یک سلسله معلومات می‌بیند.

ما می‌بینیم که اکثر معلومات ما در جهان، به اصطلاح قرآن «معلومات آیه ای» است. اگر شما می‌گویید فلان کس آدم خوبی است، خوبی او را نمی‌توانید احساس کنید، نمی‌توانید آزمایش کنید، کارش را که آیه خوبی اوست می‌بینید. اگر می‌گویید فلانی آدم بدی است، بدی او را که شما نمی‌بینید، تجربه و بررسی هم نمی‌توانید بکنید، کارش را می‌بینید، کارش نشانه بدی خود اوست. می‌گویید فلان کس با من دوست است. دوستی او را که نمی‌بینید، ولی کارش آیه دوستی است. فلان کس با من دشمن است. دشمنی اش را که حس نمی‌کنید، می‌گویید کارش نشانه دشمنی با

من است.

پس اکثر شناخت‌های ما در جهان، شناختی است که نه حسی مستقیم است (یعنی همان شناخت احساسی سطحی) و نه منطقی علمی تجربی (که خود موضوع، قابل تجربه و آزمایش باشد) بلکه احساس ما به آیه‌های شیء تعلق می‌گیرد ولی ذهن ما همواره از آیات، و آثار، مؤثر را در ورای آن می‌بیند. قبلاً عرض کردم که حتی راسل هم به این حرف اعتقاد دارد (که درست هم هست) می‌گوید: حتی گذشته‌ها را از این راه می‌دانیم. ناپلئون را ما نه دیده ایم و نه می‌توانیم آزمایش کنیم. ما که معتقد هستیم ناپلئون در دنیا وجود داشته، از روی علائم و نشانه‌ها و آیه‌هاست.

این‌ها معلومات نشانه‌ای است، یعنی همان نوع معلوماتی که خدا را هم که انسان می‌شناسد به کمک همین [نوع معلومات و همین] نوع شناخت است. شناخت خدا یک نوع شناختی که اصلاً شباهتی با شناخت‌های دیگر نداشته باشد و یک چیز مخصوص به خود باشد، نیست. راه شناختن خدا با راه شناختن بسیاری از مسائل که در طبیعت می‌شناسیم عیناً یکی است. اگر ما راه خدا شناسی را انکار کنیم باید ۹۰٪ معلومات خودمان را دور بریزیم در صورتی که احدی نمی‌تواند [چنین ادعایی] کند.

شما از کجا می‌گویید که لنین یک مرد انقلابی بود؟ شاید محافظه کارترین آدمها بوده و اصلاً فکر انقلاب هم به ذهنش خطور نکرده است. می‌گویید فعالیت‌ها و نوشته‌ها و نطق‌هایش را می‌بینیم و از آثار موجود، انقلابی بودنش را می‌فهمیم.

## بررسی مفهوم «احسان» و «محسنین» در قرآن کریم

### چکیده

واژه «احسان» از ریشه «حُسن» به معنای زیبایی و نیکی می‌باشد که در قرآن در سه معنا به کار رفته است:

۱. تفضّل و نیکی به دیگران

۲. انجام و سرو سامان دادن به امور و کارها به وجه نیکو و کامل

۳. انجام اعمال و رفتار صالح. احسان در این کاربرد تقریباً مترادف با تقوا و پرهیزکاری است.

از بررسی موارد کاربرد واژه «محسن» و مشتقاتش در قرآن، استفاده می‌شود که این واژه دارای دو معنی و کاربرد است:

۱. نیکی و خیررساننده به دیگران

۲. انجام دهنده اعمال و رفتارهای صالح و نیک

مقام محسنان در این کاربرد از برخی مقامات متقیان برتر است و به طور کلی

این واژه در این معنی و کاربرد خود بیشتر به کسانی اطلاق شده که از ایمانی راسخ و ثبات قدم در راه ایمان و انجام تکالیف الهی برخوردار بوده‌اند.

## مقدمه

از واژه‌ها و مفاهیمی که در قرآن کریم به صورت فراوان به کار رفته، واژه «احسان» و «محسنین» است، تا حدی که از مشتقات ریشه اصلی این واژه (ح-س-ن) جمعاً ۱۹۴ کلمه در قالب ۲۸ ریخت و صورت، به کار رفته است. کلمه «احسان» با مشتقاتش، ۳۴ بار و واژه «محسن» با مشتقاتش ۳۹ بار در قرآن کریم آمده است. [۱]

توجه به این مسئله نظر هر قرآن پژوهی را جلب می‌کند که این واژه را مورد دقت و بررسی قرار دهد، تا مفهوم یا مفاهیم و وجوهی که در آن استعمال شده اند را دریابد. لیکن از آنجا که بررسی کلیه مشتقات واژه «حسن» کاری گسترده است، از میان این واژه‌ها، دو واژه «احسان» و «محسن» با مشتقاتشان را، به خاطر اهمیت و بار معنایی بسیار چشمگیری که دارند و می‌توانند ما را با برخی از رفتارها و اوصاف مؤمنان و بندگان خوب خدا به صورت دقیق تر آشنا کنند، مورد بررسی قرار می‌دهیم. به ویژه اینکه ملاحظه می‌کنیم خداوند در قرآن کریم بارها با تعبیر «ان الله یحبّ المحسنین» مورد محبت الهی بودن «محسنان» را بیان می‌دارد و نیز با این وصف و عنوان پیامبران بزرگ خود، مانند نوح (ع) و ابراهیم (ع) را توصیف کرده است.

## بررسی ریشه لغوی واژه‌ها

واژه «احسان» و «محسنین» از ریشه «حُسن» است. لغت شناس معروف، ابن فارس، درباره معنی «حُسن» می‌نویسد: «الحاء و السین و النون، اصل واحد، فالْحُسْن ضد الْقُبْح»؛ این واژه ریشه تک معنایی دارد، و به معنای ضد و مخالف زشتی است. [۲]

البته ضد و مخالف زشتی ممکن است هر یک از معانی زیبایی و یا نیکی باشد، و در نتیجه واژه حسن در هر یک از «جمال و زیبایی» و «خوبی و نیکی» قابل کاربرد و اطلاق است. همچنان که در قاموس قرآن به مطلب فوق تصریح شده است: «حُسن بر وزن قفل، زیبایی، نیکویی، هر دو این معنی در قرآن یافت می‌شود، مثل «وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَغْجَبَكَ

حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَاقِبًا [۳]؛ و نه تورا است که آن‌ها را به همسران دیگر عوض کنی، اگر چه «زیبایی» ایشان تو را به شگفت آورد.» و مانند: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا [۴]؛ انسان را نسبت به پدر و مادرش به نیکی سفارش کرده ایم» [۵] تعریفی که راغب اصفهانی از واژه «حَسَن» ارائه می‌دهد نیز مؤید مطلب فوق می‌باشد؛ ایشان می‌نویسد: «الحَسَن عبارة عن كل مبهج مرغوب فيه؛ حَسَن عبارت است از هر چیز بهجت آفرین و شادی بخش که مورد رغبت و آرزو باشد» [۶] زیرا بدیهی است که امر خوشایند شامل هر یک از «زیبایی» و «نیکی» می‌گردد. البته نویسنده کتاب لغت قاموس به یکی از دو کاربرد «حَسَن» دقیقاً اشاره کرده و آن را به زیبایی معنا نموده است: «الحَسَن الجمال». علاوه بر دو آیه‌ای که پیش‌تر درباره کاربرد واژه «حَسَن» در هر یک از زیبایی و نیکی بیان شده، شاید بتوان ادعا نمود که واژه «حَسَن» که در آیه ۳۷ سوره آل عمران دو بار آمده، هر کدام در یکی از دو معنای مذکور به کار رفته است، نخست در معنی «نیکو» و سپس در معنی «زیبا»: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا؛ پس پذیرفتش خدا پذیرفتنی نیکو و رویانیدش روئیدنی زیبا». آیه فوق درباره حضرت مریم و تولد او و پذیرش و پرورشش از سوی خداوند می‌باشد. در کتاب «مفاهیم اخلاقی-دینی در قرآن مجید» در این باره آمده است.

باید خاطر نشان ساخت که در این آیه، حَسَن دو بار و به توالی آمده است؛ در بار اول معنای آن رفتار «نوازشگرانه و نیکیویی» است که خداوند نسبت به حضرت مریم نشان می‌دهد. و در بار دوم پرورش «تندرستانه» او را تا زمانی که زنی زیبا شود، متبادر ذهن می‌سازد» [۷].

اگر چه این احتمال که واژه مذکور در «أَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا» به معنی پرورش نیکیوی اخلاقی و روحانی مریم باشد بسیار قوی به نظر می‌رسد، همچنان که دیدگاه بسیاری از مفسران از جمله علامه طباطبایی در «المیزان» [۸] و نویسندگان تفسیر نمونه، همین احتمال است. در تفسیر نمونه آمده است: «تعبیر انبات» یعنی «رویاندن» در مورد پرورش مریم، اشاره به جنبه‌های تکامل معنوی و روحانی و اخلاقی مریم است [۹].

## مفهوم احسان

با توجه به بررسی موارد استعمال کلمه «احسان» در قرآن کریم، چنین به نظر می‌رسد که این کلمه دارای معانی کاربردی زیر است:

### ۱. خوبی و نیکی به دیگران

همچنانکه در قرآن آمده است: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِأَلْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» [۱۰]؛ یاد کنید که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند را نپرستید و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید و با مردم به زبان خوش سخن بگویید [۱۱] و در سوره الرحمن آمده است: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» [۱۲]؛ آیا جزای نیکوکاری، جز نیکوکاری است؟ البته در آیه فوق کلمه احسان دو مرتبه و به توالی به کار رفته است.

مرتبه اول احسان به معنی مطلق رفتار نیک انجام دادن است. که در آینده از آن بحث خواهیم کرد.

مرتبه دوم، احسان در همین معنا و مفهومی به کار رفته است که در اینجا در صدد بیانش هستیم، یعنی انعام و نیکی به غیر، به همین جهت برخی از مفسران به استناد همین آیه، گفته اند پاداش الهی در قیامت بیش از عمل انسان در دنیا خواهد بود؛ زیرا تفاوت عدل و احسان این است که در عدل جزا و پاداش به اندازه عمل است، اما در احسان، پاداش و جزا بیش از عمل و رفتار است؛ همچنان که راغب اصفهانی در این باره می‌نویسد: «احسان چیزی برتر از عدالت است، زیرا عدالت این است که انسان، آنچه بر عهده اوست را انجام بدهد، و آنچه متعلق به اوست را بگیرد، ولی احسان این است که انسان بیش از آنچه وظیفه اوست انجام دهد و کمتر از آنچه حق او است را بگیرد.» [۱۳] همچنین حضرت علی (ع) در نهج البلاغه درباره تفاوت رعایت عدل با رعایت احسان می‌فرماید: «العدل الانصاف والاحسان التفضل؛ عدل رعایت انصاف و احسان انعام و بخشش است. [۱۴]»

در مورد این صورت از کاربرد احسان، در نهج البلاغه آمده است: «أحسنوا فی عقب غیرکم تُحفظوا فی عقبکم؛ به بازماندگان دیگران نیکی کنید، تا حرمت بازماندگان شما حفظ شود.»

## ۲. امر و کاری را به نحو نیکو و کامل انجام دادن

همچنان که در قرآن کریم آمده است: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» [۱۵]؛ کسی که هر چیز را که آفرید، نیکو آفرید». در تفسیر نمونه درباره معنای آیه فوق آمده است: «آیه اشاره ای به نظام احسن آفرینش به طور عموم و سراغازی برای بیان خلقت انسان و مراحل تکامل او به طور خصوص است، «الذی أحسن کل شیء خلقه» و به هر چیز نیاز داشت داد، و به تعبیر دیگر بنای کاخ عظیم خلقت بر «نظام احسن» یعنی بر چنان نظامی استوار است که از آن کامل تر تصور نمی شود». [۱۶]

در آیه ای دیگر خداوند می فرماید: «الطَّلَاقِ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ» [۱۷]؛ طلاق دو بار است پس از آن یا باید او را به طور شایسته [همسر خود] نگاه داشت، یا به نیکی رها کرد». منظور از «تسریح به احسان» یعنی رها کردن زن به نحو شایسته و نیکو انجام گیرد و همراه با اذیت و آزار نباشد، و به عبارت روشن تر، این کار به نحو احسن و خوب انجام گیرد. همچنان که در تفسیر نمونه آمده است: «همان طور که رجوع و نگاهداری زن قید «معروف» دارد یعنی رجوع و نگاهداری باید بر اساس صفا و صمیمیت باشد، جدایی هم مقید به احسان است یعنی تفرقه و جدایی باید از هرگونه امر ناپسندی مانند انتقام جویی و ابراز خشم و کینه خالی باشد» [۱۸]

واژه احسان در همین معنا و کاربرد در نهج البلاغه نیز به کار رفته است: «قیمة کل امری ما یحسنته؛ ارزش هر انسانی به اندازه امور و کارهایی است که آن ها را به نحو نیکویی انجام می دهد» [۱۹] در این کلام مقدار و ارزش هر انسانی، هم سنگ تخصص و مهارت و دانایی او بر انجام درست و نیکوی امور و کارها، شمرده شده است، که از آن اهمیت دانایی و تخصص و مهارت و آگاهی به انجام امور در انسان ها استفاده می شود. شاید به خاطر وجود همین نکته در عبارت فوق باشد که سید رضی جمع آوری کننده نهج البلاغه بعد از نقل عبارت بالا، می نویسد: «و هی الکلمة التي لا تصاب لها قيمة و لا توزن بها حکمة و لا تقرن إليها کلمة؛ این از کلماتی است که قیمتی برای آن تصور نمی شود و هیچ حکمتی هم سنگ آن نبوده و هیچ سخنی والاایی آن را ندارد.»

و نیز در نهج البلاغه آمده است: «و أحسنوا تلاوته، فإنه أنفع القصص؛ قرآن را نیکو تلاوت کنید که سود بخش ترین سخن هاست.» [۲۰]

### ۳. انجام کارهای نیک و رفتار صالح

همچنان که در قرآن کریم آمده است: «قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ» [۲۱]؛ بگوای بندگان مومن از پروردگارتان پروا کنید، برای کسانی که در این دنیا نیکی کنند [و اعمال صالح انجام دهند] پاداش نیکو است». در این آیه «احسان» در مورد انجام اعمال نیکو و صالح و بروز رفتارهای شایسته به کار رفته است. و در سوره انعام آمده است: «ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ» [۲۲] باری به موسی کتاب آسمانی دادیم، برای اینکه نعمت را بر کسی که نیکی [و اعمال و رفتار صالح] انجام داده بود...». در این آیه اعطای کتاب آسمانی به خاطر انجام اعمال و رفتار نیک و صالح از سوی حضرت موسی یا کلیه پیروان او [بنابر اختلاف تفاسیر] ذکر شده است. [۲۳]

البته روشن است که نیکی و انعام و تفضل به غیر، که یکی از معانی کاربردی احسان است و قبلاً از آن بحث شد، از جهت اینکه به خودی خود یک کار خوب و نیک و رفتاری صالح محسوب می شود، داخل در محدوده این معنی سوم بوده و این معنای از احسان شامل آن نیز می شود.

در کتاب «مفاهیم اخلاقی-دینی قرآن مجید» در این باره چنین آمده است: «فعل أحسن» که مصدر آن «احسان» است، یکی از اصطلاحات اخلاقی اساسی در قرآن می باشد، عموماً معنای آن «نیکی کردن» است، اما در کاربرد عملی قرآن، این واژه عمدتاً به دو نوع ویژه از «نیکی» اطلاق می شود: تقوا و پرهیزکاری نسبت به خداوند و همه اعمال انسانی که از آن سرچشمه می گیرد و اعمالی که محرک آن روح جلم است.» [۲۴]

سپس با ذکر قسمتی از این آیه: «مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» [۲۵]؛ هر کس پروا و شکیبایی پیشه کند، خداوند پاداش نیکوکاران را فرو نمی گذارد» اطلاق اول را توضیح می دهد که: «باید خاطر نشان ساخت که در اینجا محتوای معنایی احسان به تقوا و صبر تعریف شده است که هر دوی آن ها از خاصه های انسان مؤمن است.» [۲۶]؛ نویسنده



سپس با ذکر آیه «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ [۲۷]؛ و برای نیل به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن هم چند آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزکاران آماده شده است، بشتابید\* کسانی که در راحت و رنج انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌خورند و از مردمان درمی‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد»، معنی دوم را توضیح می‌دهد و می‌نویسد: «کسی که همیشه خواهان دستگیری از مستمندان می‌باشد، دیر خشم، بخشنده تأذیها و چشم پوشنده از قصاص و تلافی کردن است، همه این‌ها تجسم و تجلی فضیلت حلم است.» [۲۸] در کتاب مذکور، اگر چه فقط به همین دو معنی و کاربرد برای واژه احسان اشاره شده و از کاربرد دیگر این واژه غفلت شده است اما این مطلب کتاب قابل توجه است که یکی از کاربردها و معانی احسان را معادل اعمالی می‌گیرد که ناشی از تقوا و پرهیزکاری می‌باشد، و این را می‌توان ادعا نمود که در برخی از کاربردهای واژه احسان در قرآن کریم، این لفظ تقریباً مترادف با رعایت تقوا و پرهیزکاری که شرط اصلی آن اخلاص و نیت پاک است به کار رفته است. و از صریح ترین آیات در این زمینه، آیات ۴۱ تا ۴۴ سوره مرسلات است که در آن‌ها واژه «محسنین» هم طراز و هم سنگ واژه «متقین» گرفته شده است و می‌توان از آن، مقدار ارتباط معنایی «احسان» و تقوا را بدست آورد: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ \* وَفَوَآكِهِ مِمَّا يَشْتَهُونَ \* كَلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ \* إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ؛ پرهیزکاران در سایه ساران و [کنار] چشمه ساراند و میوه‌هایی که دلخواهشان است، به خاطر کارهایی که کردند، بخوردند و بنوشند [خوش و آگوار]، ما بدین گونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم.»

#### مفهوم محسنین:

یکی از واژه‌های اساسی و کلیدی در قرآن کریم، واژه «محسن» و مشتقات آن می‌باشد. این واژه اسم فاعل از فعل «أَحْسَنَ» می‌باشد. از بررسی آن دسته از آیاتی که در آن‌ها واژه‌های «محسن»، «محسنین» و «محسنات» به

کاررفته است، این نتیجه به دست می‌آید که این واژه در قرآن در دو معنی به کاررفته است، یکی در خصوص خیررساننده و نیکی کننده به دیگران و دیگری در مورد کسی که کارهای نیک و رفتار صالح انجام می‌دهد، چه این رفتار عملی باشد یا روحی و اعتقادی. البته در اینجا نیز مانند کاربردهای واژه «احسان» معنی کاربرد دوم در برگیرنده معنی کاربرد نخست می‌باشد، زیرا هرکسی که خیری را به دیگران می‌رساند و به دیگران نیکی می‌کند، این رفتار او فی نفسه، عمل صالحی محسوب می‌شود که کاربرد دوم شامل آن بوده و چنین شخصی «محسن» در معنی دوم آن می‌باشد.

#### موارد کاربرد نخست واژه محسنین

۱. «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» [۲۹]؛ کسانی که در راحت و رنج انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌خورند و از مردمان در می‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد» از اینکه بدنبال ذکر آن اوصاف و رفتارها تعبیر به «والله يحب المحسنين» شده، معلوم می‌شود که اوصاف و رفتارهای ذکر شده معرفت «محسنین» است، همچنان که علامه طباطبایی در ذیل آیه می‌نویسد: «در این گفته خداوند «والله يحب المحسنين» این اشاره وجود دارد که اوصاف قبلی، معرفت عنوان «محسنین است» [۳۰].»

این از یک طرف و از طرف دیگر، روشن است که تمامی اوصاف مذکور در ارتباط با مردم و خیر و نفعی است که به دیگران رسانده می‌شود.

۲. «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» [۳۱] پس آنان را ببخش و بگذار و بگذر که خداوند نیکوکاران را دوست دارد». در این آیه نیز عنوان «محسن» درباره کسانی است که خیر و خوبی آنان شامل حال دیگران شده است.

#### واژه محسنان در معنی و کاربرد عام و مطلق:

اکنون به بررسی برخی از آیاتی که در آن‌ها واژه محسن و یا مشتقاتش در معنای عام و مطلق (یعنی کسی که دارای اعمال صالح و رفتار نیکو می‌باشد)

به کار رفته است، می پردازیم.

۱. « وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ: [۳۲] و کسانی را که در حق ما کوشیدند به راه های خاص خویش رهنمون می شویم و بی گمان خداوند با نیکوکاران است. » جهاد و مجاهده همچنان که راغب اصفهانی در مفردات گفته [۳۳]، یعنی به کارگیری توان و نیرو در راه مواجهه و مقابله با دشمن، و این کار بر سه قسم است:

الف. جهاد با دشمن ظاهری

ب. جهاد با شیطان

ج. جهاد با نفس و خواهش های نفسانی

و تعبیر «فینا» در آیه شریفه می رساند که این تلاش و مواجهه در ارتباط با خداوند و درباره امور اعتقادی و رفتاری متعلق به او می باشد. [۳۴]

بنابراین، منظور از جهاد و مجاهده در آیه فوق، معنای عامی خواهد بود که شامل هر نوع تلاش و کوشش در راه خدا می شود، اعم از اینکه تلاش در زمینه تقویت و تبلور ایمان و اعتقاد باشد و یا اینکه تلاش و مجاهده در زمینه انجام اوامر الهی و مبارزه با نفس و عوامل گناه و معصیت باشد.

۲. « تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ \* هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ \* الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ \* أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ [۳۵]: این کتاب حکمت آموز است، رهنمود و رحمتی برای نیکوکاران [همان] کسانی که نماز را برپا می دارند و زکات را می پردازند و به آخرت یقین دارند، اینان که از سوی پروردگارشان از هدایتی برخوردارند و هم اینانند که رستگارانند. »

در آیه فوق از طرفی هدف از نزول آیات قرآن شمول رحمت و هدایت بر محسنان شمرده شده و از طرف دیگر توصیفی از رفتار و حال و هوای محسنان ارائه می شود و در پایان، عاقبت امر محسنان که همان فلاح و رستگاری است، بیان داشته می شود.

قابل توجه اینکه، گاهی قرآن مایه هدایت متقین ذکر شده است [۳۶]، گاهی مایه هدایت مؤمنین [۳۷] و در آیه محل بحث، مایه هدایت «محسنین» ذکر گردیده است.

چنین به نظر می‌رسد که بین عناوین فوق، یک ترتیب منطقی وجود داشته باشد؛ چراکه تقوا در سوره بقره، دارای مراتب متعددی است که پایین‌ترین مرتبه آن، نفس‌آمادگی برای پذیرش حق است. بنابراین کسی که در این مرتبه از تقوا قرار دارد ولو هنوز ایمان نیاورده و عمل صالحی انجام نداده، هدایت قرآنی شامل حال او می‌شود. و وقتی به مرتبه ایمان برسد قرآن او را به سوی انجام فرامین الهی سوق می‌دهد و دعوت می‌کند، و اگر شخص با ایمان، پایبند فرامین الهی و دستورات قرآنی باشد، عنوان «محسن» بر او صادق خواهد بود. و روشن است که کسی که در راه خدا گام بردارد هدایت و رحمت خداوند شامل حال او خواهد بود: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» [۳۸]

بنابراین آیات سه‌گانه پیش‌براین سه مرحله تکامل معنوی انسان دلالت دارد.

۳. «وَكَايِنَ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رِيثُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ \* وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ \* فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسُنَ ثَوَابِ الْأَجْرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» [۳۹] و چه بسیار پیامبرانی که همراه ایشان توده‌های انبوه نبرد کردند و از هررنجی که در راه خدا دیدند نه سستی ورزیدند و نه ضعف و زبونی نشان دادند و خداوند شکیبایان را دوست دارد و سخن ایشان جز این نبود که گفتند پروردگارا گناهان ما و گرفتاری‌هایمان را در کارمان بپیماز و گام‌های ما را استوار بدار و ما را به خدا شناسان پیروزگردان. آنگاه خداوند به آنان پاداش دنیوی و پاداش نیک اخروی عطا کرد و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.» در آیه بالا صحبت از گروهی ثابت قدم و استوار در راه خداست که هرگز در راه دفاع از دین حق به خود تزلزل و سستی راه نمی‌دهند و از چیزی در این راه نگران نبوده مگر از نافرمانی پروردگار خود و کوتاهی در انجام تکالیف خداوند، و از این گروه با عنوان «رئی» یاد می‌کند. «رئی» بنا به گفته علامه طباطبایی [۴۰] مانند «رَبَّانِي» کسی است که خود را به پروردگار اختصاص داده و به چیزی دیگر غیر از اطاعت فرمان الهی اشتغال ندارد. و

این مقامی بس بزرگ است. حال خداوند در پایان آیه از چنین گروهی با وصف «محسنین» یاد کرده و بیان می‌دارد که آنان مورد محبت او هستند. ۴. در آیات متعددی از قرآن کریم، از برخی پیامبران الهی با عنوان

«محسنین» یاد شده است [۴۱] به عنوان نمونه:

الف) «وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ \* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» [۴۲]؛ و ندایش دادیم که ای ابراهیم رؤیایت را به حقیقت باور داشتی، ما بدینسان نیکوکاران را جزا می‌دهیم.»

آیات بالا جزو آیاتی است که داستان رؤیای حضرت ابراهیم (ع) درباره ذبح فرزندش و درصدد جامه عمل پوشاندن این رؤیا که یک فرمان الهی بود، از سوی او را بیان می‌دارد و بعد از این اطاعت بی چون و چرای ابراهیم از فرمان الهی بود که از زمره «محسنین» شمرده می‌شود.

ب) «سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ \* إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ \* إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ» [۴۳]؛ سلام بر موسی و هارون، ما بدینسان نیکوکاران را جزا می‌دهیم که آن دو از بندگان مؤمن ما بودند. مسلماً خداوند به خاطر رفتار صالح بسیار فراوان حضرت موسی و هارون آن دو را به وصف «محسنین» توصیف نموده است.

۵. «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ \* وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ \* فَأَنَّا يَهُمُّ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ» [۴۴] و چون آنچه بر پیامبر [اسلام] نازل شده است، بشنوند می‌بینی که چشمانشان از اشک لبریز می‌شود، از آنکه حق را می‌شناسند [و] می‌گویند پروردگارا ما ایمان آورده ایم، ما را در زمره گواهان بنویس، و چرا به خداوند و حق حقیقتی که برای همه ما نازل شده است، ایمان نیاوریم و حال آنکه امیدواریم که پروردگار ما را در زمره شایستگان در آورد. و خداوند نیز به پاداش این سخن که گفتند، بوستان‌هایی که جویباران از فرودست آن جاری است، نصیبشان می‌سازد که جاودانه در آن خواهند بود و این پاداش نیکوکاران است». در آیات بالا توصیف به «محسنین» شامل حال

کسانی شده که رفتار اعتقادی صالحانه ای که عبارت از ایمان به خداوند و پیامبر(ص) و کتاب آسمانی قرآن است. داشته اند.

### نتیجه

از مجموع مباحث گذشته این نتیجه به دست می آید که واژه احسان در قرآن کریم دارای سه معنی و کاربرد است:

۱. خوبی و نیکی به دیگران
  ۲. انجام و سرو سامان دادن امر و کاری به نحو نیکو و کامل
  ۳. انجام عمل صالح و رفتار نیک.
- از مجموع آیاتی که در آن ها واژه احسان در معنی سوم به کار رفته است می توان این استنباط را داشت که احسان در این معنی و کاربرد تقریباً مطابق رعایت تقوای الهی و انجام اعمال صالح با هدف سالم و نیت مقدس است. و درباره واژه «محسن» و مشتقاتش، این نتیجه به دست می آید که در استعمال قرآنی، این واژه دارای دو معنا و کاربرد است:

۱. خیر و یاری رساننده به دیگران.
  ۲. انجام دهنده اعمال صالح و به جای آورنده رفتارهای نیک.
- با توجه به اینکه تقوا دارای مراتب متعددی است و حتی مرتبه ای از آن می تواند نفس آمادگی برای پذیرش حق باشد، بدون آنکه هنوز خبری از ایمان و عمل باشد، در حالی که عنوان «محسن» بر چنین شخصی تا مادامی که به مرحله عمل و انجام رفتارهای صالح نرسد صادق نخواهد بود، از این مطلب این نتیجه به دست می آید که مقام محسنان از برخی از مقامات متقیان بالاتر است.

مضافاً بر اینکه از بررسی مجموع آیاتی که در آن ها مشتقات واژه «محسن» به کار رفته است و نیز از توصیف برخی از پیامبران بزرگ الهی مانند ابراهیم(ع) و نوح(ع) و یوسف(ع) به عنوان «محسن» این نتیجه نیز بدست می آید که در اصطلاح قرآن عنوان «محسن» در کاربرد دومش بیشتر در حق کسانی به کار رفته است که از ایمانی راسخ و ثبات قدم در راه حق و انجام تکالیف الهی و اعمال و رفتار صالح برخوردار بوده اند.

پی نوشت‌ها

- [۱]- دکتر روحانی، محمود، المعجم الأحسابی لالفاظ القرآن الکریم، ج ۱، ص ۴۰۶؛ ج ۲، ص ۷۳-۷۵ و ۵۰۱؛ ج ۳، ص ۱۳۷۱-۱۳۷۲، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۸.
- [۲]- احمدین فارس، معجم مقابیس اللغة، ج ۲، ص ۵۷، دارالکتب العلمیه، قم.
- [۳]- احزاب/۵۲.
- [۴]- عنکبوت/۸.
- [۵]- قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۱۳۴-۱۳۵، چاپ هفتم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۵ش.
- [۶]- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، ص ۲۳۵.
- [۷]- ایزوتسو، توشیهیکو، مفاهیم اخلاقی-دینی در قرآن مجید، ترجمه دکتر فریدون بدره ای، ص ۵۵۴، نشر و پژوهش فرزانه، تهران، ۱۳۷۸ش.
- [۸]- طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، عربی، ج ۳، ص ۱۷۳، اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۱ هـ.
- [۹]- مکارم شیرازی، ناصر، با همکاری جمعی از فضلا، تفسیر نمونه، ج ۲، ۳۹۷، چاپ بیست و سوم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۰ش.
- [۱۰]- بقره/۸۳.
- [۱۱]- آیاتی به همین مضمون: انعام/۱۵۱، احقاف/۱۵، عنکبوت/۸.
- [۱۲]- الرحمن/۶۰.
- [۱۳]- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، ص ۲۳۶-۲۳۷، دارالقلم، دمشق، ۱۴۱۲ هـ.
- [۱۴]- سیدرضی، نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۵۰۹، حکمت ۲۳۱، دارالهجرة قم.
- [۱۵]- سجده/۷.
- [۱۶]- مکارم شیرازی، ناصر، با همکاری جمعی از فضلا، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۲۳، دارالکتب الاسلامیه، چاپ هفتم، ۱۳۶۹ش. تهران.
- [۱۷]- بقره/۲۲۹.
- [۱۸]- همان، ج ۲، ص ۱۱۸؛ علاوه بر آیاتی که از آن‌ها در متن بحث شد در آیات زیر نیز واژه احسان در معنی فوق به کار رفته است: بقره/۱۰۰ و ۱۷۸، کهف/۳۰، غافر/۶۴، تغابن/۳.
- [۱۹]- سیدرضی، نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۸۲، حکمت ۸۱، دارالهجرة، قم.
- [۲۰]- همان.
- [۲۱]- زمر/۱۰.
- [۲۲]- انعام/۱۵۴.
- [۲۳]- درباره آیاتی که واژه احسان در آن‌ها در این معنی و وجه سوم، به کار رفته است رجوع کنید به: نحل/۳۰، نمل ۹۰، رحمن/۶۰، آل عمران/۱۷۲، مائده/۹۳، یونس/۲۶، زمر/۱۰، اسراء/۷، نساء/۱۲۸، قصص/۷۷ و بقره/۱۹۵.
- [۲۴]- ایزوتسو، توشیهیکو، مفاهیم اخلاقی-دینی در قرآن مجید، ترجمه دکتر فریدون بدره ای، ص ۴۵۹، نشر و پژوهش فرزانه، تهران، ۱۳۷۸ش.
- [۲۵]- یوسف/۹۰.
- [۲۶]- پیشین، ص ۴۶۳.

- [۲۷]- آل عمران / ۱۳۳ و ۱۳۴ .
- [۲۸]- پیشین، ص ۶۳ .
- [۲۹]- آل عمران / ۱۳۴ .
- [۳۰]- طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، عربی، ج ۴، ص ۲۰، اسماعیلیان، قم .
- [۳۱]- مائده / ۱۳ .
- [۳۲]- عنکبوت / ۶۹ .
- [۳۳]- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، ص ۲۰۸، دارالقلم، دمشق .
- [۳۴]- طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، عربی، ج ۱۶، ص ۱۵۱، اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۲ هـ.ق .
- [۳۵]- لقمان / ۲-۵ .
- [۳۶]- بقره / ۲ .
- [۳۷]- نمل / ۲ .
- [۳۸]- عنکبوت / ۶۹ .
- [۳۹]- آل عمران / ۱۴۶-۱۴۸ .
- [۴۰]- طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، عربی، ج ۴، ص ۴۱، اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۳ هـ.ق .
- [۴۱]- در این زمینه مراجعه شود به: یوسف / ۲۲ و ۵۶ و ۹۰، انعام / ۸۴، صافات / ۷۵-۸۱ و ۱۰۴-۱۰۵ و ۱۰۹ و ۱۱۱ و ۱۲۰-۱۲۲ و ۱۳۰-۱۳۲ .
- [۴۲]- صافات / ۱۰۴-۱۰۵ .
- [۴۳]- صافات / ۱۲۰-۱۲۲ .
- [۴۴]- مائده / ۸۳-۸۵ .



## قرآن و ازدواج موقت

چرا در مورد آیات قرآن کریم، تفسیرهای گوناگونی داریم؟

### فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة...»

گویا ضمیر در کلمه (به) به چیزی برمی‌گردد که از جمله «و احل لکم ماوراء ذلکم» استفاده می‌شود، و آن عبارت است از رسیدن به کام شهوت، و یا هر تعبیری که این معنا را برساند، در نتیجه کلمه (ما) برای توقیف - و به معنای هر زمانی که - خواهد بود، و جار و مجرور (منهن) متعلق است به جمله (استمتعتم)، و معنای جمله این است که هر زمانی که از زنان با گرفتن کام تمتع بردید فریضة و وجوباً باید اجرت ایشان را به خود ایشان بدهید. البته ممکن است کلمه (ما) را موصوله بگیریم، و جمله (استمتعتم) را صلّه آن و ضمیر در (به) را راجع به موصول، و جار و مجرور (منهن) را بیانگر موصول بدانیم، که در این صورت معنا چنین می‌شود (و از زنان با هر یک که به وسیله همخوابگی استمتاع کردید باید اجرتش را بدهید). و این جمله به دلیل اینکه حرف (فا) بر سرش آمده تفریع و نتیجه‌گیری از سخنان قبل است.

تفریع بعضی بر کل، و یا بگو تفریع جزئی بر کلی، و در این معنا هیچ شکی نیست، چون مطلب قبلی این بود که با اموال خود در جستجو و طلب

همسر باشید، به شرطی که عفت را رعایت نموده سفاح و زنا نکنید، و این سخن همانطور که بیانش گذشت هر دو نوع کام‌گیری را یعنی نکاح دائم و تمتع از کنیز را شامل می‌شود، پس تفریع جمله «فما استمتعتم به منهن فانوهن اجورهن» بر آن جمله قطعا از باب تفریع جزء بر کل و یا تفریع بعضی از اقسام جزئی بر مقسم کلی خواهد بود.

و این قسم تفریع در کلام خدای تعالی بسیار آمده، مانند آیه شریفه «ایما معدودات فمن کان منکم مریضا او علی سفر» (۱) که در آن بعضی از افراد مسلمین که حالت غیر عادی دارند تفریع شده است بر کل مسلمین، و آیه شریفه: «فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الی الحج» (۲) که یک قسم از اقسام سه گانه حج را بر اصل مقسم متفرع کرده است، و آیه شریفه: «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله» (۳) که یک طایفه از مردم مکلف به انتخاب یکی از دو راه رشد و غی را متفرع کرده بر کل آن مردم و از این قبیل است آیات دیگر.

### آیه «فما استمتعتم...» در باره متعه است

و بدون شک مراد از استمتاع مذکور در آیه نکاح متعه است، چون آیه شریفه در مدینه نازل شده، زیرا در سوره نساء واقع شده، که در نیمه اول بعد از هجرت نازل شده و بیشتر آیاتش بر آن شهادت می‌دهد، و این نکاح یعنی نکاح متعه و یا بگو نکاح موقت، در آن برهه از زمان در بین مسلمانان معمول بوده، و در آن نیز هیچ شکی نیست - اخبار بر مسلم بودن آن توافق و اتفاق دارد -، حال چه اینکه اسلام آن را تشریح کرده باشد و چه از تاسیسات شارع اسلام نباشد، - بلکه قبل از اسلام هم معمول بوده باشد - پس اصل وجود چنین نکاحی در زمان رسول خدا (ص) و در پیش چشم و گوش آن جناب جای تردید نیست، و نیز جای شک نیست که در آن ایام نام این نوع ازدواج همین نام بوده و از آن جز به عنوان متعه تعبیر نمی‌کردند، پس چاره ای جز این نیست که جمله: «فما استمتعتم به منهن» را حمل بر همین نوع نکاح نموده و از آن جمله این قسم نکاح را بفهمیم، همچنانکه سایر رسوم و سنت‌هایی که در عهد نزول قرآن به

اسماء خودش معروف و شناخته می‌شده آیات قرآن بر آن معنای معهود حمل می‌شده، مثلاً اگر آیه ای در باره حکمی راجع به یکی از آن اسما نازل می‌شده آن عنوان را امضا می‌کرده و یا رد و تخطئه می‌نموده، یا در باره آن عنوان امر می‌کرده و یا نهی می‌نموده، چاره ای جز این نبوده که آن اسما و عناوین را بر همان معانی معروف آن روزش حمل کنند، و هرگز سابقه ندارد که با وجود چنین زمینه ای اسم نامبرده را بر معنای لغویش - که در آن روز متروک شده بوده - حمل کرده باشند.

مانند کلمه (حج) و کلمه (بیع)، و (ریا)، و (ریح)، و (غنیمت)، و کلماتی دیگر از این قبیل که یک معنای لغوی دارند و یک معنای معروف در بین اهل زمان مثلاً کلمه (حج) در اصل لغت به معنای قصد کردن بوده ولی معنای معروفش در بین مردم عرب زیارت خانه کعبه بوده، و ممکن نیست کسی ادعا کند که در قرآن کریم کلمه (حج) به معنای قصد است، و همچنین سایر عناوین قرآنی، و نیز تعبیرات و عناوینی که در لسان رسول خدا (ص) برای موضوعات می‌آمده نظیر کلمه (صلات) و (زکات) و (حج تمتع) و امثال این‌ها که در اصل لغت معنائی داشته ولی در لسان شارع، استعمالش در معنائی دیگر و یا مصداق معینی از آن معنا شایع شده، (مانند کلمه (صلات) که در اصل لغت به معنای دعا بوده و شارع مقدس آن را در مصداق خاصی از دعا یعنی در نماز استعمال کرد، و این استعمال آنقدر شایع شد که هر جا کلمه صلات شنیده می‌شد معنای نماز به ذهن می‌رسید، نه معنای دعا، و با تحقق و جا افتادن چنین نامگذاری دیگر مجالی نیست، برای اینکه ما الفاظی را که از صلات و زکات و غیره که در قرآن آمده بر معنای لغویش حمل کنیم، با اینکه نسبت به معنای جدیدش آنقدر شهرت یافته که در واقع معنای حقیقی کلمه شده است، حال یا به دست شارع چنین وضعی را به خود گرفته که در این صورت حقیقتی شرعی خواهد بود، و یا این که شهرتش در آن معنا در آغاز آنقدر نبوده که معنای لغوی به ذهن کسی نیاید، ولی در اثر اینکه متشرعه، یعنی مسلمانان کلمه نامبرده را در معنای جدید بسیار استعمال کرده اند. به حد معنای حقیقی رسیده است، که در این صورت از آن تعبیر می‌کنیم به حقیقت متشرعه).

پس متیقن و مسلم شد که باید استمتاع در جمله مورد بحث را، بر نکاح متعه حمل کنیم، چون در ایام نزول آیه، لفظ متعه به همین معنا بر سر زبان‌ها دوران می‌یافته، حال چه اینکه (به اعتقاد شیعه بگوئیم نکاح متعه هم اکنون نیز به قوت و اعتبار خودش باقی است)، و چه اینکه (به گفته اهل سنت) بگوئیم حکم نکاح متعه به وسیله آیه ای دیگر و یا به وسیله سنت - کلام رسول خدا (ص) - نسخ شده، چون این مطلبی دیگر است که در جای خودش بحث می‌شود.

و کوتاه سخن اینکه آنچه از آیه مورد بحث استفاده می‌شود، حکم نکاح متعه است و بس و همین معنا از قدمای مفسرین یعنی مفسرین از صحابه و تابعین چون ابن عباس، و ابن مسعود، و ابی بن کعب، و قتاده، و مجاهد، و سدی، و ابن جبیر، و حسن، و دیگران نیز استفاده می‌شود، و مذهب ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هم در مساله متعه همین است. از همین جا روشن می‌شود که گفتار بعضی از مفسرین که ذیلا نقل می‌شود تا چه پایه از بطلان و فساد است، او در تفسیر این آیه گفته: مراد از کلمه (استمتاع) همان نکاح است، زیرا ایجاد علقه نکاح هم نوعی طلب تمتع است، کسی که زنی را برای خود نکاح می‌کند، می‌خواهد از او تمتع ببرد و چه بسا بعضی دیگر در تأیید این گفتار گفته باشند که دو حرف (سین - تاء) در استمتاع - برای تاکید است - و معنای استمتاع همان تمتع است. و چه بطلان این سخن این است که متداول بودن نکاح متعه - به این اسم - و معروفیت آن در بین مردم آن روز به هیچ وجه مجالی باقی نمی‌گذارد برای این که شنونده آیه، از کلمه استمتاع معنای لغوی آن به ذهنش بیاید.

علاوه بر اینکه به فرضی که نظریه این مفسرین درست باشد، و معنای طلب بر مورد نکاح دائمی منطبق گردد، و یا بر عکس کلمه (استمتعتم) معنای طلب نداشته اصولاً معنائی که این مفسرین برای کلمه مذکور کرده اند، با جزائی که در آیه برای شرط آورده شده یعنی جمله (فاتوهن اجورهن) سازگار نیست، زیرا در نکاح دائم (اجرتی در کار نیست، و آنچه داده می‌شود مهریه و صداق است) و از این مهم تر آنکه در جمله مورد بحث،

استمتاع شرط دادن اجرت قرار گرفته فرموده: اگر از زنی استمتاع بردید واجب است اجرت وی را بدهید، در حالی که در عقد دائمی استمتاع شرط نیست، وقتی مردی زنی دائمی را برای خود عقد می‌کند به محض تمام شدن عقد مهریه او به ذمه اش می‌آید، چنانچه دخولی صورت بگیرد، باید همه مهر را بدهد، و اگر صورت نگیرد نصف مهر را باید بپردازد.

پس در عقد دائمی دادن مهر واجب است، و مشروط بر این نیست که تمتعی واقع شده باشد، و یا مرد در طلب تمتع باشد، هر چند که ما صرف مراسم خواستگاری و اجرای عقد و ملاعبه و مباشره را تمتع بدانیم، بلکه همانطور که گفتیم نصف مهریه با خواندن عقد واجب می‌شود، و نصف دیگرش با دخول.

از این هم که بگذریم آیاتی که قبل از این آیه نازل شده مساله وجوب دادن مهر در همه فرضهایش را به طور مستوفی و کامل بیان کرده بود، دیگر حاجتی نبود که در آیه ای دیگر آن را تکرار کند، در آیات قبل فرموده بود: «و اتوا النساء صدقاتهن نحلة...» (۴) و نیز فرموده بود: «و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج و آیتیم احدیهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا» (۵) تا آخر دو آیه، و نیز فرموده بود: «لا جناح علیکم ان تطلقتم النساء مالم تمسوهن او تفرضا لهن فریضة و متعوهن علی الموسع قدره و علی المقتر قدره متاعا تا آنجا که فرمود - و ان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن و قد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم» (۶).

و اینکه بعضی از این مفسرین احتمال داده اند که آیه مورد بحث یعنی جمله «فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة» برای تاکید باشد، این اشکال بر آن وارد است که لحن آیاتی که قبلا نازل شده بود، و ما در بالا آن‌ها را نقل کردیم، و مخصوصا سیاق ذیل آیه: «و ان اردتم استبدال زوج» (تا آخر دو آیه) برای تاکید، شدیدتر از جمله مورد بحث است، پس هیچ زمینه ای برای احتمال نامبرده نمی‌ماند.

### آیه متعه نسخ نشده است نه با آیات دیگر و نه با سنت

و اما اینکه کسی بگوید: بله آیه مورد بحث در مورد متعه یعنی نکاح

مدت دارنازل شده بود، ولی به وسیله آیه: «و الذین هم لفروجهم حافظون الاعلی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون» (۷) نسخ شده، چون فرموده (هرکس با غیر همسر یا کنیزش نزدیکی کند - تجاوزگر است) و اگر بگوید (کما اینکه گفته اند) به وسیله آیه: «یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن» (۸) (ای پیامبر چون زنان را طلاق می دهید با رعایت عده طلاق دهید) به ضمیمه آیه: «و المطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثة قروء» (۹) (زنان طلاق تا سه نوبت حیض دیدن و پاک شدن عده نگه بدارند)، نسخ شده، چون در این دو آیه جدا شدن زن از شوهر منحصر شده در طلاق و عده، و در نکاح موقت نه طلاق هست نه عده سه حیض.

و اگر گفته شود - کما اینکه گفته اند - به وسیله آیه ارث نسخ شده، چون در آن آیه فرموده: «و لکم نصف ما ترک ازواجکم» (۱۰)، (شما نصف ما ترک همسران را ارث می برید)، چون در نکاح متعه ارث نیست (نه از طرف مرد و نه از طرف زن).

و اگر گفته شود - کما این که گفته اند - به وسیله تحریم که فرموده: «حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم...» نسخ شده، چون این آیه درباره نکاح است. و یا بگوید - کما اینکه گفته اند - به وسیله آیه تعدد زوجات نسخ شده، چون در آن آمده: «فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع...» (۱۱) (از زنان به عقد خود در آورید دو به دو و سه به سه و چهار به چهار) و فرموده متعه نیز می توانید بکنید و در متعه بیش از چهار زن نیز جایز است. و یا بگوید - همچنان که گفته اند - به وسیله سنت - کلام رسول الله (ص) - نسخ شده، چون رسول خدا (ص) در سال جنگ خیبر و به گفته بعضی دیگر در سال فتح مکه و به گفته بعضی دیگر در حجة الوداع آن را نسخ کرد. و اگر گفته شود درست است که متعه زنان مباح شد، ولی در دو نوبت و یا سه نوبت از آن نهی شد، که آخرین نوبت که در آن حکم متعه استقرار یافت نهی تحریمی شد.

پاسخ این گفتار را یک به یک از نظر خواننده می گذرانیم.

اما اینکه گفتند: حکم متعه به وسیله آیه مؤمنون نسخ شده.

جوابش این است که آیه نامبرده صلاحیت این نسخ را ندارد، برای اینکه معنا ندارد آیه ناسخ قبل از آیه منسوخ نازل شود، و آیه مؤمنون در مکه نازل شده، در روزگاری که متعه تشریح نشده بود، و آیه متعه در مدینه نازل شد، علاوه بر اینکه کلمه (ازواجهم) که در آیه مؤمنون آمده شامل متعه نیز می‌شود، و با آیه متعه هیچ تعارضی ندارد تا بگوئید ناسخ آن است، مگر زن متعه همسر آدمی نیست؟ و مگر عقدی که به این منظور خوانده می‌شود نکاح نیست؟ و چرا نباشد با اینکه در اخبار صادره از مقام نبوت، و در کلمات مسلمانان دست اول و دوم یعنی صحابه و تابعین، متعه، نکاح نامیده شده، و آن را نکاح مدت دار خوانده اند، و این اشکال که اگر نکاح باشد باید چنین زن و شوهری از یکدیگر ارث ببرند، و اگر بخواهند از یکدیگر جدا شوند به وسیله طلاق جدا شوند، با اینکه در متعه نه ارث هست و نه طلاق، جوابش به زودی خواهد آمد ان شاء الله.

و اما اینکه گفتند: حکم متعه به وسیله آیات ارث و طلاق و آیه تعدد زوجات نسخ شده.

جوابش این است که نسبت بین آن آیات و بین متعه، نسبت ناسخ و منسوخ نیست، تا آن‌ها ناسخ این باشند، بلکه نسبتشان نسبت عام و خاص، و یا مطلق و مقید است، چون آیه میراث مثلا حکم کلی و عمومی کرده به اینکه همه زنان چه دائمی و چه موقت از شوهر ارث می‌برند و شوهران از آنان ارث می‌برند و سنت یعنی کلام رسول خدا (ص) این عموم را تخصیص زده فرموده الا زن موقت که از شوهر ارث نمی‌برد، و شوهر از او ارث نمی‌برد، و همه زنان وقتی بخواهند از شوهر جدا شوند به وسیله طلاق جدا می‌شوند، به استثنای همسر موقت که طلاق لازم ندارد، و مردان از زنان بیش از چهار نفر نمی‌توانند بگیرند، به جز نکاح متعه، که بیش از چهار نیز جایز است، و شاید این مفسرین به خاطر این که نتوانسته اند بین نسبت عام و خاص و نسبت ناسخ و منسوخ فرق بگذارند دچار چنین اشتباهی شده اند، و پنداشته اند بین آیات نامبرده و آیه متعه نسبت، ناسخ و منسوخ است.

بله در مورد عام و خاص بعضی از اصولیین نظرشان این است که در

بعضی صور عام ناسخ و خاص منسوخ می شود، و آن در صورتی است که اول دلیل خاص از ناحیه شارع صادر شود، بعد دلیل عام، که در این فرض دلیل عام اگر در اثبات و نفی مخالف دلیل خاص باشد ناسخ آن خواهد شد، لیکن هم اصل این نظریه در جای خود باطل است، و در فن اصول پنبه اش زده شده، و هم اینکه، مورد بحث ما را شامل نمی شود، چون آیات طلاق که عام است در سوره بقره قرار دارد، و این سوره اولین سوره ای است که در مدینه نازل شده، و آیه متعه که خاص است، در سوره نساء قرار دارد، که بعد از سوره بقره نازل شده، و همچنین آیه تعدد زوجات که هر چند در سوره نساء قرار دارد - لیکن قبل از آیه متعه واقع شده، و نیز آیه ارث که آن نیز در سوره نساء قبل از آیه متعه قرار دارد، و اتفاقاً سیاق و زمینه آیات در این سوره متحد است، و پیدا است که آیاتش یکی پس از دیگری نازل شده» پس نمی توان احتمال داد که آیه متعه قبل از آیه تعدد زوجات و قبل از آیه طلاق نازل شده باشد، ولی به حسب دستور بعد از آن آیات قرار گرفته باشد (مترجم)».

پس حاصل این شد که در بحث ما خاص که همان آیه متعه است بعد از عام قرار دارد، نسبت به بعضی از عموماً در سوره ای قرار دارد که بعد از سوره آن عام نازل شده، و نسبت به بعضی دیگر گویا اینکه عام و خاص در یک سوره قرار دارند، اما خاص بعد از عام قرار گرفته.

و اما اینکه گفتند آیه متعه به وسیله آیه عده سه حیض نسخ شده باشد، بطلانش از بطلان احتمالهای گذشته روشن تر است، برای اینکه مگر کسی گفته: نکاح متعه عده ندارد تا بگوئی با آیه عده نسخ شده؟ البته در متعه نیز عده هست، هر چند که مقدار زمان عده در عقد دائم و عقد موقت مختلف است، و برگشت این اختلاف به تخصیص است، نه نسخ، در نتیجه مجموع دلیل متعه و دلیل عده چنین می شود: هر زنی که از شوهر جدا می شود، باید سه حیض و یا سه طهر عده نگه دارد، بجز متعه که او باید فلان مقدار عده بگیرد.

و اما اینکه گفتند: حکم متعه به وسیله آیه تحریم که چند صفحه قبل تفسیر شد، و می فرمود ازدواج شما با مادران و خواهران و غیره حرام است



نسخ شده، از حرفهای عجیبی است که در این مقام زده شده برای اینکه اولاً آیه متعه دنبال آیه تحریم، و هر دو در یک زمینه و یک سیاق قرار دارند، و اجزاء هر دو بهم مربوط و ابعضشان به یکدیگر متصل است، و با این حال چگونه تصور دارد که آیه متعه قبل از آیه تحریم باشد، و چگونه ممکن است گوینده ای که دارد در یک زمینه سخن می‌گوید صدر کلامش ناسخ ذیل آن باشد؟.

و ثانیاً آیه تحریم کجایش از نکاح موقت نهی کرده؟ و حتی اشاره ای به این معنا کرده است؟ (و جدانا ما هر چه فکر می‌کنیم) نه صریح آن نهی از نکاح موقت است، و نه حتی ظهوری در این باره دارد، تنها چیزی که آیه شریفه در مقام بیان آن است اصنافی از زنانند که ازدواجشان با مردانی حرام است، در آخرین را بیان می‌کند که غیر از این اصناف ازدواجشان و اگر کنیزاند خریدنشان اشکال ندارد، و ازدواج موقت نیز به بیانی که گذشت ازدواج است، و ذیل آیه تحریم دلالت بر بی اشکالی آن دارد نه اینکه. از آن نهی کرده باشد، پس بین آیه تحریم و آیه متعه نسبت تباینی وجود ندارد، تا در مقام جمع بین آن دو گفته شود یکی ناسخ دیگری است.

بله چه بسا گفته باشند که جمله: «و احل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین» از آنجا که حلیت زنان را مقید به مهر و به احسان بدون سفاح کرده شامل متعه نمی‌شود، چون در متعه که ازدواج موقت است احسان نیست - زیرا احسان عبارت است از ازدواج رسمی و دائم - و به همین جهت است که اگر مردی با داشتن زن متعه، زن کند سنگسار نمی‌شود، چون زنا یا او زنا یا مرد دارای همسر نیست، پس همین دلیل نمی‌گذارد جمله «و احل لکم ما وراء ذلکم» شامل متعه شود.

لیکن این سخن نیز باطل است، دلیل بطلانش همان معنائی است که ما برای کلمه احسان کرده گفتیم هر چند در سه معنا استعمال می‌شود، لیکن در آیه شریفه منظور از آن احسان عفت است، نه احسان تزوج، زیرا این کلام همانطور که شامل نکاح می‌شود، شامل ملک پیمین کنیز خریداری نیز می‌شود، و به فرضی هم که قبول کنیم مراد از احسان، احسان تزوج است، تازه می‌گوئیم حکم عمومی سنگسار در مورد مرد

دارای متعه تخصیص خورده، و مجموع دو دلیل چنین معنا می دهد، هر مردی که دارای احسان تزوج است - که این کلی دو فرد دارد یکی دارنده زن دائمی، و دیگر دارنده متعه - اگر زنا کند باید سنگسار شود، الامردی که زنش متعه باشد، نه دائمی که به حسب سنت اعدام نمی شود و اما کتاب خدا اصلا متعرض مساله نشده است.

و اما اینکه گفتند: حکم متعه به وسیله سنت نسخ شده - علاوه بر اینکه چنین نسخی از اصل باطل است، به خاطر اینکه مخالف اخبار متواتره ای است که دستور می دهد برای تشخیص روایت صحیح از غیر صحیح آن را عرضه بر کتاب کنید، اگر مخالف کتاب بود به دیوارش بزنید، و به کتاب مراجعه کنید - اشکالی دارد که در بحث روایتی ان شاء الله می آید.

## پی نوشت ها

- (۱) روزه ایامی معین بر شما واجب شده پس کسی که از شما مریض یا در سفر باشد...سوره بقره آیه ۱۸۴.
- (۲) و چون از بیماری و دشمنی ایمنی یافتید، آن هائی که عمره تمتع آورده اند و تا رسیدن احرام حج کامروائی کرده اند چنین و چنان کنند...سوره بقره آیه ۱۹۶.
- (۳) در دین هیچ اکراهی نیست راه رشد و راه ضلالت روشن شد پس کسی که به طاعت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد...سوره بقره آیه ۲۵۶.
- (۴) سوره نساء آیه ۴.
- (۵) سوره نساء آیه ۲۰.
- (۶) و اگر طلاقشان دادید قبل از آنکه با ایشان همخوابگی کنید نصف آن مهریه ای که معین کرده اید باید بدهید، تا آخر دو آیه، سوره بقره آیه ۲۳۶ - ۲۳۷.
- (۷) سوره مؤمنون آیه ۵ - ۶ - ۷.
- (۸) سوره طلاق آیه ۱.
- (۹) سوره بقره آیه ۲۲۸.
- (۱۰) سوره نساء آیه ۱۲.
- (۱۱) سوره نساء آیه ۳.

منبع: ترجمه المیزان ج ۴، علامه طباطبایی

معارف



# اخلاص در عمل

## آداب و اخلاق اهل علم معیار ارزش اعمال

اعمال و رفتار آدمی را در رابطه با اهداف و اغراض وی، باید ارزیابی کرد. اگر عمل و رفتار با مسائلی همچون: حب مال، جاه طلبی، نام جوئی و تشخص، برتری طلبی در میان هم نوعان و... آلوده شود، انسان را به فرومایگی شخصیت و سقوط از ارزش های والای انسانی سوق می دهد و خود و وزر و وبالی بردوش انسان خواهد بود و در نتیجه انسان را بصورت پست ترین و زیانکارترین افراد در خواهد آورد (۱).

اما اگر، هدف و غرض در عمل و رفتار، برخاسته از ضمیری روشن و دور از هرگونه شائبه مادی و نفسانی باشد و آن را با هیچگونه رنگ و صبغه غیرالهی نیامیزد، همانند شجره طیبه ای (۲) خواهد بود که آثار وجودش ابدیت پیدا کرده و هیچگاه از میان خواهد رفت. بنابراین محور و کانون ارزش اعمال به اهداف و مقاصد آن بستگی دارد. با توجه به این مقدمه کوتاه، می توان به جایگاه مساله [ اخلاص در عمل ] پی برد. عمل خالص، مرحله ای دارد که به اجمال اشاره می کنیم:

۱. **قبل از عمل:** انسان باید پیش از عمل که همان مرحله [نیت] است در بافته‌ها و یافته‌های ذهنی و فعل و انفعالات روحی و درونی خویش بنگرد، و در تصمیم‌گیریهایش انگیزه عمل خود را روشن سازد و علت آغاز عمل را ارزیابی نماید. اینجاست که مساله [اخلاص در نیت] و عدم آن جلوه‌گر می‌شود و به عمل آدمی جهت می‌بخشد.

۲. **هنگام عمل:** در این مرحله نیز ممکن است با اغراض فرومایه و پست، عمل خویش را فاقد ارزش کند و آن را با آفت‌های ریاء و شرک و مانند آن درآمیزد و در نتیجه، عمل و تلاشش پوچ و [هباء منثورا] گردد و ممکن است کوشش‌های خویش را خالصانه و برای کسب رضای پروردگار انجام داده و خدای را در تمام لحظات زندگانی مراقب و ناظر اعمال خویش بداند و در نتیجه، این حالت خداجوئی، او را به صواب اندیشی و درستی در گفتار و کردار موفق گرداند.

۳. **پس از عمل:** منظور این است که پس از انجام عمل نیز، مواظب باشد که زحمت و تلاش خویش را، که حاصل عمر اوست، به اندک چیزی از دست ندهد و همان حالت والای روحی و اخلاص در نیت را تداوم بخشد. این مرحله، مشکل‌تر از آن دو مرحله است. امام صادق [ع] فرمود: «الابقاء علی العمل حتی یخلص اشد من العمل» (۳)

باقی ماندن بر عمل همراه با اخلاص از آغاز نمودن آن سخت‌تر است. به عبارت دیگر، می‌توان عمل و رفتار انسانی را همانند چشمه‌ای دانست که گاهی از سرچشمه صاف و زلال و بی‌غل و غش است و در مسیر راه هم به چیزی آلوده نمی‌گردد و با همان حالت اولی به مقصد می‌رسد و از ارزش نخستین آن چیزی کم نمی‌شود. و گاهی از سرچشمه، گل آلود است و در بین راه نیز آلودگی آن افزوده می‌گردد و مالانیز، آن ارزش واقعی را ندارد و ممکن است که در آغاز، صاف و بی‌آلایش باشد و لکن در برخورد با موانع مسیر راه، تغییر ماهیت داده و آن شکل نخستین خویش را از دست بدهد. مقصود ما از [اخلاص در عمل] همان شق اول است، یعنی در تمام مراحل سه‌گانه انسان مراقب خود و عمل خویش باشد، تا این که مطامع دنیوی و شوائب مادی به گنجینه‌گران بهای اخلاص او صدمه ای نزنند.

## اهمیت اخلاص در عمل

حیات و ارزش انسان به علم است و ارزش علم و دانش به عمل و ارزش و اهمیت عمل به اخلاص. همان‌گونه که آب، مایه حیات پدیده‌هاست و عامل شادابی آن‌ها، اخلاص نیز، موجب حیات و ارزش اعمال و پشتوانه‌ای برای بقاء و دوام آن. اهمیت عمل بیش از آن که به اندازه و مقدار آن مربوط باشد، به چگونگی و کیفیت آن ارتباط دارد به همین جهت است که قرآن کریم این‌گونه تعبیر می‌کند: «...هو الذی خلق الموت والحیاه لیبلوکم ایکم احسن عملا» (۴) و ارزش اعمال را به درست و صحیح انجام دادن و با اخلاص و خلوص به پایان رساندن می‌داند. و نمی‌گوید: اکثر عملا. درست همانند درختی که بار و میوه فراوان دارد اما فاسد و آفت زده. در برابر درختی است که بارش اندک، ولی میوه‌هاش سالم و به دور از آفت.

امام صادق [ع] فرمود: «مانعم الله عزوجل علی عبد اجل من ان لایکون فی قلبه مع الله غیره.»

نعمت و موهبتی بزرگتر از این نیست که خداوند به انسان حالتی بدهد که در اندیشه و فکرش جز خدا به هیچ‌کس نیاندیشد (۵).

اخلاص، چیزی است که به جوهره عمل ارزش و کرامت می‌بخشد و کیمیای کم‌یابی است که مس‌اعمال آدمی را طلای ناب می‌سازد. به همین جهت است که از خالص سازی عمل بعنوان [سر] و راز الهی یاد شده است: الاخلاص سر من اسراری اودعه فی قلب من احبته (۶).

چقدر زیبا و دلپذیر است اگر بشر در هر کاری به همان نسبت که به حفظ ظاهر و کالبد عمل می‌اندیشد، به روح و جان عمل نیز اهمیت دهد. امام مخلصین امیرالمومنین [ع] این‌گونه آرزو می‌کند:

این الذین الخلصوا اعمالهم و طهروا قلوبهم لمواضع نظر الله (۷).  
کجا بیند کسانی که برای خدا، کار خالص انجام دهند و دل را، که جایگاه نظر خداوند است، از هرگونه ناخالصی و گناه پاک کنند.

عمل بدون اخلاص، مصداق این حکایت سعدی، در گلستان است:  
[زاهدی، مهمان پادشاهی بود چون به طعام بنشستند، کمتر از آن خورد که عادت او بود و چون به نماز برخاستند، بیش از آن کرد که عادت او بود تا

خلق صلاحیت در حق او زیادت کنند... چون به مقام خویش آمد، سفره خواست تا تناول کند پسری صاحب فراست داشت، گفت: ای پدر باری به مجلس سلطان، طعام نخوردی؟ گفت: در نظرایشان چیزی نخوردم که بکار آید. گفت: نماز را هم قضاکن که چیزی نکردی که بکار آید! (۸).

عبادت به اخلاص نیت نکوست

وگر نه چه آید ز بی مغز پوست

چه ز نارمغ در میانت چه دلخ

که در پوشی از بهر پندار خلق (۹)

علی [ع] عمل خالص را این گونه می ستاید: طوبی لمن اخلص لله العباده والدعاء و لم يشغل قلبه بماتری عیناه. و لم ينس ذکر الله بما تسمع اذناه، و لم يحزن صدره بما عطی غیره (۱۰)

خوشا بحال کسانی که عبادت و دعای خویش را خالصانه انجام می دهند و قلب خود را به آنچه دیدگان نشان می بیند گرفتار نمی سازند و همواره به یاد خدایند و شنیدنی ها آنان را از یاد خدا غافل نمی کند و از آنچه که دیگران دارند به دل خود اندوهی راه نمی دهند.

## مخلص و مخلص

اخلاص در عمل، بر دو گونه است:

۱. گاهی عامل در عملش خود را می بیند و تلاش می کند که کارش را در جهت صحیح و مطلوب خداوندی به انجام رساند و آن را با هیچ انگیزه دیگری آمیخته نسازد. این افراد را، غالباً قرآن [مخلص]، معرفی می کند. گویا هنوز در آغاز کار است و قدم های اولیه خودسازی را بر می دارد زیرا می گوید: [من] کار خالصانه کردم و عمل [من] برای خدا بود.

۲. قسم دوم آن است که انسان گردنه ها را در نور دیده و از موانع پیش راه به سلامتی گذشته و از نفوذ و وسوسه های شیاطین مصونیت پیدا کرده، به گونه ای که در برابر انحرافات و لغزش ها، مصونیت یافته است. از این افراد قرآن، به نام [مخلص] یاد می کند.

[فبعضتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین]. به عزت

سوگند که همه آنان را گمراه خواهم کرد جز بندگان مخلصت.  
 آری اینان کسانی هستند که [خود] خویش را پشت سر گذاشته و بجانب  
 خدا در حرکتند و محو جمال و جلال حق شده اند و بت انانیت‌ها را درهم  
 شکسته و در جلوه حق متجلی گشته اند.

چیست اخلاص دل از خود کند  
 کار خود را به خدا افکندن  
 نقد دل از همه خالص کردن  
 روی چون زر بخلای آوردن  
 دل به اسباب جهان نادادن  
 دیده بر حور جنان ننهادن

امیرالمومنین (ع) درباره این گروه چنین فرموده است: [عبدالله ان من  
 احب عباده الله اليه عبدا اعانه الله على نفسه، فاستشعر الحزن، و تجلبب  
 الخوف، فزهر مصباح الهدى فى قلبه، واعد القرى ليومه النازل به، فقرب  
 على نفسه البعيد، و هون الشديد، نظر فابصر و ذكر فاستكثر قد خلع  
 سراييل الشهوات و تخلى من الهموم الاهما واحدا انفرده به... قد اخلص للهِ  
 فاستخلصه، فهو من معادن دينه و اوتاد ارضه] (۱۲).

ای بندگان خدا، محبوب‌ترین بندگان نزد خداوند کسی است که او را  
 در راه پیروزی بر هوس‌های سرکش نفس یاری کرده، آن کس که جامعه  
 زیرینش، اندوه و جامه روئینش، ترس از خداست، چراغ هدایت در قلبش  
 روشن شده و وسایل لازم برای روزی که در پیش دارد فراهم ساخته، دورها  
 را خود نزدیک و شدائد را بر خود آسان نموده است.

به این جهان نگاه کرده حقایق آن را با دیده بصیرت دیده، به یاد خدا  
 افتاده و اعمال نیک فراوان بجا آورده است. جامعه شهوات از تن بیرون  
 کرده و به جز یک غم، از تمام غم‌ها خود را برکنار داشته است. از صف  
 کوران مشارکت و هواپرستان خارج شده و کلید درهای هدایت و قفل  
 درهای ضلالت و پستی گردیده است. برای خدا اعمال خویش را خالص  
 کرده، آنچنان که خداوند خلوص او را پذیرفته است او از گنجینه‌های آئین  
 خدا و از ارکان زمین اوست.



## زمینه اخلاص

برای رسیدن به هر کمال و مقامی دو نکته قابل دقت و فراهم کردن آن ضروری است: یکی ایجاد مقضتی و زمینه مناسب، و دیگری برطرف نمودن موانع، اخلاص که عالیترین مرحله کمال روح آدمی و ارزش دهنده اعمال او می‌باشد نیز، از این قانون مستثنی نیست و برای بدست آوردن آن باید زمینه و شرایط مناسبی را بوجود آورد.

یکی از زمینه‌های اصلی و اساسی جهت دستیابی به اخلاص، نبرد با خواهش‌های نفسانی است که بدون مغلوبیت و کنترل آن‌ها، به این درّ گران بها و ارزنده نمی‌توان دست یافت. علی [ع] می‌فرماید: «کیف یستطیع الاخلاص من یغلبه هواه» (۱۳)

چگونه به اخلاص دست می‌یابد کسی که مغلوب هوای نفس است. در درون انسان، جنگی همیشگی و جبهه گرم و پر خطری وجود دارد. قدرت عقل با نیروی نفس و هوی، همواره گلاویزند. قهرمان و برنده این جهاد کسی است که عقل و بعد ملکوتی وجود خویش را بر نفس و بعد حیوانی اش غالب سازد و با سرافرازی از این میدان بدر آید. علی [ع] در توصیف و ترسیم یکی از چهره‌های محبوب و برادران دینی اش این‌گونه می‌فرماید: «وکان اذا بدهه امران فینظرا یتهما اقرب الی الهوی فیخالفه» (۱۴) هرگاه سردو راهی قرار می‌گرفت و دو کار برایش پیش می‌آمد می‌اندیشید که کدام به هوی و هوس نزدیکتر است با آن مخالفت می‌ورزید.

بی شک برای دستیابی به حالت روحی اخلاص، باید در قدم‌های نخستین آن، عقل را از اسارت هوی و هوس‌های رها ساخت چراکه علی [ع] فرمود: «کم من عقل اسیر تحت هوای امیر» (۱۵)

چه بسا انسان‌هایی که عقل آن‌ها در اسارت هوی و هوس‌هایشان قرار گرفته است.

هواپرستی فروغ عقل را می‌گیرد و چهره حقایق را در نظر او دگرگون می‌کند و سرانجام وی را به پرتگاه سقوط می‌کشاند. و از زمینه‌های دیگر، می‌توان دل‌نستن به مادیات و توجه به معنویات و آخرت و پایان کار انسان‌ها، نام برد که هر یک از این‌ها به نوبه خود، در ایجاد اخلاص و زدودن موانع آن

موثر و کار سازند. غزالی زمینه‌های مناسب برای پیدایش صفت و حالت اخلاص را این‌گونه بر می‌شمرد: «فعلاج الاخلاص کسر حظوظ النفس، و قطع الطمع عن الدنيا، والتجرد للاحره بحيث يغلب ذلك على القلب، فاذ ذاک يتيسر الاخلاص» (۱۶)

مبارزه با خواهش‌های نفسانی و شکستن آن‌ها، عدم شیفتگی به دنیا، و توجه تام و تمام به آخرت و معاد، زمینه‌ها و مقدمات اخلاص می‌باشند.

## آثار اخلاص

اگر بذراخلاص در نیت کاشته شود و در سرزمین دل جوانه زند و در عمل و رفتار رشد و بالندگی داشته باشد، بی تردید دارای آثار و ثمرات سودبخشی خواهد بود در اینجا بگونه‌ای گذرا، به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. **معرفت و بصیرت در سایه اخلاص:** انسانی که ظرف ذهن و زمینه دل را از کدورت‌ها بزدايد و قلب را، که خانه رحمان است، از اغیار خالی کند، خواهد توانست حقایق و معارف را زودتر و کامل‌تر بگیرد و در خود هضم و سپس پیاده کند.

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار

دیو چو بیرون رود فرشته در آید

چنانکه در روایت رسول اکرم [ص] فرموده است: «من اخلص لله اربعین صباحا فجر الله ینابیع الحکمه من قلبه علی»

آن کس که چهل شبانه روز، عمل خالص انجام دهد، چشمه‌های علوم و معارف از دل به زبانش جاری می‌شود.

زدودن موانع و پاکسازی دل از حجاب‌های ظلمانی و بالآخره غرس نهال اخلاص در وجود آدمی، به او توان فهم درست و بصیرت در مسائل را می‌بخشد بگونه‌ای که همواره به استقبال حوادث رفته و قلب مشکلات را با بینش و بصیرت خویش می‌شکافد و حقایق راستین را از مکائد شیاطین باز می‌شناسد. علی [ع] فرمود: «عند تحقق الاخلاص تستنیر البصائر» (۱۸)

با وجود اخلاص بصیرت‌ها و بینش‌ها نافذ و نورانی می‌شود. شاید از این جهت باشد که در دعا، بصیرت و اخلاص در عمل در کنار هم آمده

است: «واجعل النور فی بصری، والبصیره فی دینی، والاخلاص فی عملی» (۱۹) از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که تنگ نظری‌ها، جمود و جهل‌ها لجاجت‌ها، کارشکنی‌های کودکانه و حرکت‌های مودیانه بعضی، در برابر مردان الهی، همه و همه ریشه در عدم خلوص آنان دارد.

۲. **پیروزی و موفقیت:** گروهی چنین می‌اندیشند که با زور و زور و تزویر می‌توان به هر مقصدی رسید ولی از دیدگاه قرآن و معارف دینی، هیچ راهی برای تسخیر دل‌ها و نفوذ در قلب‌ها و رسیدن به هدف‌ها، جز اخلاص و پاک‌سازی نیت عمل نیست. علی [ع] می‌فرماید: «اخلص تنل» (۲۰) اخلاص بورز تا به مقصد برسی.

قرآن مجید، راز محبوبیت در دل‌ها را ایمان و عمل صالح (که لازمه اش اخلاص است) می‌داند: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا» (۲۱).

ایمان و عمل شایسته است که دوستی و محبت انسان را در دل‌ها می‌افکند.

۳. **ملاک ارزش اعمال:** اخلاص روح اعمال یک فرد مسلمان و بدون این روح، کالبد عمل هیچگونه ارزشی نخواهد داشت.

رسول اکرم [ص] فرمود: «اذا عملت عملا فاعمل لله خالصا، لانه لایقبل من عباده الاعمال الا ماکان خالصا» (۲۲)

هرکاری که انجام می‌دهی خالصانه و برای رضای خدا باشد زیرا جز عمل خالص در پیشگاه خداوندی پذیرفته نمی‌شود.

امیرالمومنین [ع] می‌فرماید: «العمل کله هباء الا ما اخلص فیه» (۲۳) کار و عمل آدمی پوچ و بی‌ثمر است جز آنچه خالص باشد.

بنابراین، عزت ظاهری و دنیایی و محبوبیت بین مردم و بهره‌مندی از معرفت و حکمت و برخورداری از نعمت پیروزی و توفیق و بالاخره آبرومندی در پیشگاه خداوند، همه و همه، در گرو اخلاص است و بس. آن‌هایی که غیر از این راه حرکت کنند سخت در اشتباه و به مقصود نخواهند رسید، بلکه نتیجه عکس خواهند گرفت.

امام صادق [ع] فرمود: «لا تراء بعملک من لایحیی ولا یمیت ولا یغنی عنک شیئا» (۲۴)

کارهای نیک خود را بخاطر خودنمائی و نشان دادن به مردمی که نه زندگی به دست آن هاست و نه مرگ و نه قدرت دارند مشکلی را برای تو بگشایند، انجام مده.

## آفات اخلاص

اخلاص، درختی است که میکرب‌های خطرناکی در کمین اوست و عدم آشنایی با آن‌ها به ریشه و شاخه و مالاز به آثار و ثمرات آن آسیب جبران ناپذیری خواهد زد. این آفت‌ها، ممکن است پیش از آغاز عمل و یا در حین انجام آن و یا پس از پایان کار خود را نشان دهند.

۱. **آفت قبل از عمل:** روشن است که اگر انگیزه انسان در آغاز یک عمل، نمایاندن آن به دیگران (ریا) و یا فهماندن آن به آنان (سمعه) بوده باشد، این عمل، آفت زده است و در نتیجه زمینه رشد و شکوفایی آن از بین خواهد رفت از این روست که در روایات و معارف دینی از ریا بعنوان یک خطر که هم‌ردیف شرک است، یاد شده است.

پیامبر اسلام فرمود: «ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر، قالوا: و مالشرک الاصغر. یا رسول الله قال: هو الریاء، یقول الله تعالی یوم القیامه اذا جازى العباد باعمالهم، اذهبوا الی ابذین کنتم تراوون فی الدنیا فانظروا هل تجدون عندهم الجزاء» (۲۵)

از شرک کوچک بر پیروانم بسیار بیمناکم. سوال شد: شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریا و خودنمایی. خداوند در روز پاداش اعمال به ریاکاران گوید: بروید پاداش خویش را از کسانی که برای آنان عملتان را انجام داده اید پاداش بگیرید.

اصولاً انگیزه و هدف انسان از عمل ریایی یکی از این امور است: ممکن است یکی از امور ترس از نکوهش دیگران باشد. برای این که او را سرزنش نکنند عملی را انجام می‌دهد تا ذهنیت مردم را نسبت به خویش عوض کند لیکن انسانی که قدم در وادی اخلاص نهاده است، همواره خود را شامل این آیه می‌داند که: [ان الله یدافع عن الذین آمنوا] (۲۶). خدا مدافع مومنان است. و لذا فرد مخلص در راه هدفش از هیچ ملامتی نمی‌هراسد [ولایخافون لومه

لائم] (۲۷) و ممکن است عمل ربایی، بخاطر عشق به ستایش و تعریف از ناحیه دیگران باشد که این نیز، آفتی است مهلک و دردناک.  
 امام صادق [ع] فرمود: «الرجل يعمل شیئا من الثواب لایطلب به وجه الله، انما یطلب تزکیه الناس، یشتهی ان یسمع به الناس فهو الذی اشرك بعباده ربه.»

کسی که عمل نیکی را بخاطر تعریف و توصیف دیگران انجام دهد بی شک در آن عمل و عبادتش مشرک است.

ولی انسان مخلص به فکر انجام وظیفه است و خداوند هم وعده داده است که به انسان های مومن و مخلص موقعیت و محبت مردمی و اجتماعی عنایت کند: [سیجعل لهم الرحمن ودا] شاید هم در نظر برخی از مردم طمع و چشم داشت به آنچه دیگران دارند و او ندارد باعث ریا آن ها می شود که در این زمینه قرآن هشدار می دهد: «ما لکم لاترجون الله وقارا» (۲۹)  
 چرا توجه به خدا و عظمت و بزرگی آن ندارید و چرا ارزش و بهاء را به خدا نمی دهید.

**۲. آفت هنگام عمل:** ممکن است در نیت و انگیزه خالص باشد، لکن در حین عمل آفت دمنگیرش شود. از جمله آفات [عجب و غرور] است.  
 امام باقر [ع] فرمود: «ثلاث هن قاصمات الظهر: رجال استکثر عمله ونسی ذنوبه، و اعجب برایه» (۳۰)

سه چیز برای انسان کمر شکن است: ۱. عملش را زیاد پندارد. ۲. گناهایش را زیاد ببرد. ۳. عجب و خود بینی در او باشد.

درباره این آفت زشت امام علی [ع] می فرماید: «سینه تسوک خیر عند الله من حسنه تعجبک» (۳۱)

کار بدی که ترا ناراحت و پشیمان می سازد، نزد خدا بهتر است از نیکی که تو را مغرور سازد.

امام سجاد [ع] از شر این آفت به خدا پناه برده و می فرماید: «و عبدنی و لاتفسد عبادتی بالعجب» (۳۲)

خدایا، توفیق عبودیت و بندگی ام ده و آن را با عجب و خود پسندی من تباه نکن.

۳. **آفت پس از عمل:** چه بسا انسان، کار را خالصانه شروع می‌کند و با اخلاص هم به پایان می‌رساند، ولی پس از اتمام عمل، آن را تباه می‌سازد. از آنجمله است منت نهادن. قرآن کریم می‌گوید: «یا ایها الذین آمنوا لاتبطلوا صدقاتکم بالمن وللاذی»

ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقاتتان را با منت نهادن تباه نسازید. امام سجاد [ع] می‌فرماید: «واجر علی یدی الخیر ولا تمحقه با المن» (۳۴) خدایا، به انجام کار نیک موفقم بدار و آن را با منت گذاری ناحیه من تباه نکن. آری عمل نیک کردن آسان، آن را حفظ و حراست نمودن مشکل. عمل خالص انجام دادن دشوار و آن را باقی گذاردن دشوارتر.

### روحانیون و اخلاص

آنچه درباره اخلاص در عمل و فات آن گفتیم، درباره روحانیون از اهمیت ویژه ای برخوردار است زیرا ایشان وابسته به نظام فکری و فرهنگی اسلام و عامل نشر و گسترش ارزش‌های والای قرن هستند. بر روحانیون متعهد و مسوول ضروری است که دامن خود را از هر ناخالصی دور سازند و در تمام مراحل زندگی و مسندهای علمی، اخلاص را فراراه خویش قرار دهند، که عزت و عظمت روحانیون در همین است.

امام صادق [ع] فرمود: «من تعلم العلم و عمل به و علم لله، دعی فی ملکوت السماوات عظیمیا، فقیل: تعلم لله و عمل لله و علم لله» (۳۵) آن کس که در فراگیری علم و عمل به دانش خود و یاد دادن آن به دیگران خدا را در نظر داشته باشد، در ملکوت آسمان‌ها، نامش به عظمت یاد می‌شود و گفته می‌شود که این شخص: تعلم و تعلیم و عملش فقط برای خدا بوده است.

از بیان به خوبی بدست می‌آید که دانشجوی حوزه و طالب علوم دینی باید در درس و بحث انگیزه و هدفی جز [الله] نداشته باشد، و گرنه این خانه از پایه ویران است و جز تباهی عمر و خسران در دنیا و آخرت، نصیبی نخواهد داشت از این روست که بزرگان و پیشتازان حوزوی همواره به طلاب و اهل علم، اخلاص در عمل را گوشزد نموده و آن را اساس کار دانسته‌اند.

[خلوص نیت و جلب نظر خداوند متعال اسباب کار طلبه است... اگر سعی و کوشش فراوان مقرون به نظر خالص و همراه با تقوی و تهجد کامل باشد شخص موفق می‌شود... کم کاری و تنبلی آفت انسان و نداشتن خلوص و تقوی آفت کارانسان است] (۳۶)

ممکن است مقاصدی همچون: مقام خواهی، مال دوستی، شهرت طلبی و دلخوشی به پیروان دبستگی به تعریف دیگران و مانند آن در ذهن و اندیشه طلبه نفوذ کند که هر کدام از آن‌ها روزنه ای است از مکاید و سواوس شیطان و هر چه زودتر و پخته تر باید از آن، با ایجاد صفت اخلاص، جلوگیری کرد، اگر چه این، دریای عمیقی است که غواصی ماهر و زبردست می‌طلبد که به سلامتی خود را به ساحل نجات برساند. شهید ثانی در کتاب منیه المرید می‌نویسد:

[اگر انسان با خود بیندیشد و در خویشتن فرورود و حقیق و ماهیت رفتار خود را تفتیش و بازرسی کند، می‌بیند که آمیزه اخلاص، در اعمال و رفتار او اندک و ناچیز می‌باشد اما شائبه‌های فساد در عقیدت به اعمال او، روی آورده و عامل مخل به اخلاص، در رفتار او رو به تزاید و تراکم نهاده است، بخصوص کسانی که دارای عنوان علم و دانشمند و دانشجو و متعلم هستند بیش از دیگران در معرض هجوم این عوامل مخل به اخلاص قرار دارند و بالاخص که انگیزه عمومی طلاب و دانشجویان و نیز اهل علم - در آغاز کار - مجموعه ای از شوائب مادی و دنیوی، فرم یافته است که عبارتند از: جاه طلبی، مال اندوزی، نام آوری، لذت برتری جوئی، دلخوشی و شادمانی به مقام و منصب رهبری و داشتن پیروان زیاد و برانگیختن مدح دیگران و جلب و ستایش مردم به سوی خود. گاهی شیطان آنان را دچار اشتباه می‌سازد و می‌گوید: هدف شما دانشمندان و دانشجویان، عبارت از نشر دین و حمایت و دفاع از شریعت و آیین است که رسول گرامی اسلام آن را بنیاد نهاده است] (۳۷)

بدین ترتیب می‌یابیم که حوزویان چگونه در خطر لغزش و فریب شیطان هستند و همواره باید خود را بیازمایند که اگر با افرادی از خود بهتر و عالم تر مواجه شوند چه احساسی خواهد داشت: مسرت؟ و یا افسردگی؟

اگر انگیزه یک عالم و دانشجو در تعلیم و تحصیل، منحصر عبارت از دین و آیین خدا باشد، بی تردید در صورت مشاهده عالم و دانشمند دیگر که با او اشتراک مساعی کرده و او را در تعلیم و نشر دین، یاری می‌دهد، باید بسیار خوشحال گردد نه آن که دچار حالات دگرگونی و غیرت زنانه شود که چرا ارادتمندان و معاشرائش از او روی برتافته و به شخص دیگری روی آورده‌اند. لذا باید با پایدار شدن عالم دیگری این چنین، خدای را سپاسگزاری کند که او را با وجود چنان دانشمندی، مدد رسانده و در اداء وظیفه و تعلیم یاریش داده است. (۳۸)

اخلاص از کمالات عقل عملی است، که تحصیل آن است اما تبدیل آن به ملکه، بدون ریاضت و مجاهدت میسر نیست از این رو همواره باید به عواملی که این حالت اخلاص را در انسان تعمیق می‌بخشند، اندیشید و به دنبال آن عوامل گام برداشت. یکی از آن راه‌ها، نشستن پای سخن استادی است مخلص که خود مراحل را پیموده و سخن از دل می‌گوید و از روی خلوص بیان می‌کند. بی شک این‌گونه مجالس و محافل که در حوزه، کم و بیش، تحت عنوان [درس اخلاق] موجود است در تحصیل و رسوخ حالت اخلاص تاثیر چشمگیری خواهد داشت. دیگری، توجه به توصیه و دستور العمل‌هایی است که بزرگان حوزه نوشته و بعنوان ذخیره و یادگار برای ما باقی‌گذارده‌اند. مطالعه این‌گونه آثار، که از روح پاک و نفس قدسی آنان برخاسته است، کم شایانی در تحصیل و تعمیق صفات شایسته و از آنجمله صفت و حالت [اخلاص] به حوزویان خواهد کرد.

در اینجا گوش دل می‌سپاریم به سخن مرشد مخلصی که سراسر عمرش را با نام و یاد خدا سپری کرد و به هیچ چیز جز خدا نمی‌اندیشید. او به هیچ قدرتی جز پروردگار اتکاء نداشت. آن انسان وارسته که به حق [روح خدا] بود در کالبد مردم و همان حسنه دهر و نسیم الهی که حضرت آیت الله العظمی اراکی وی را این‌گونه می‌ستاید: [آقای خمینی شخص نیک نفسی است که جای شک نیست، قسم می‌شود خورد بوالله که این مرد، نیک نفس آدمی است و هیچ غرضی در او جز ترویج دین نیست] (۳۹).

آری این تحفه الهی و نعمت عظمی و لطف خفی باری تعالی در این قرن، در



یکی از تألیفاتش، به طلاب و حوزویان، این‌گونه سفارش به [اخلاص] می‌کند: [ ... پس ای عزیز در کارهای خود دقیق شو و از نفس خود حساب بکش و او را در هر پیش آمدی استنطاق کن که آیا اقدامش در خیرات و امور شریفه برای چیست؟ دردش چیست؟ می‌خواهد از مسائل نماز شب سوال کند یا اذکار آن را تحویل بدهد. می‌خواهد برای خدا مسأله بفهمد. یا بگوید یا می‌خواهد خود را اهل آن قلمداد کند؟! ... باید به خدای تعالی از شرف نفس پناه ببریم که مکاید آن دقیق است ولی اجمالا می‌دانیم که اعمال ما خالص نیست. اگر ما بنده مخلص خدائیم چرا شیطان در ما این قدر تصرف دارد، با آن که او با خدای خود عهد کرده است که به [عباد الله المخلصین] کار نداشته باشد و دست بساحت قدس آن‌ها دراز نکند. به قول شیخ بزرگوار ما: شیطان سگ درگاه خداست اگر کسی با خدا آشنا باشد به او عو نکند. پس اگر دیدی شیطان با تو سروکار دارد، بدان کارهایت از روی اخلاص نیست. وای به حال طاعت و عبادت و جمعه و جماعت و علم و دیانت که وقتی چشم بگشایند و سلطان آخرت، خیمه برپا کند، خود را از اهل معاصی کبیره، بلکه از اهل کفر و شرک بدتر ببینند و نامه اعمالشان سیاه تر باشد] (۴۰)

بیائیم همچون او برای خدا باشیم و وقف دین او، چه این که هرکسی برای خدا و با خدا باشد، بی شک خدا با اوست و نام و آوازه و علاقه در دل‌ها را نیز به او خواهد بخشید.

یکی از اساتید حوزه چنین موعظت می‌نماید: [از خصوصیات مشترک در میان علمای بزرگ اسلام، یکی اخلاص در عمل است. مهم‌ترین چیز در نزد بزرگان ما خلوص نیت در تعلیم و تعلم، تألیف و تصنیف است. از مطالعه حالات آنان به خوبی به دست می‌آید که به کمتر چیزی تا این اندازه اهمیت می‌دادند. سعی می‌کردند که تمام کارهایشان برای خدا باشد مثلاً نوشته‌اند: از میرداماد، بیست سال هیچ فعل مباحی دیده نشد یا از شهید اول مادام العمر، بعد از بلوغ، هیچ فعل مباحی صادر نگشت... این در سایه خلوص نیت امکان دارد. آنقدر به فکر خدا بودند و نیتی جز رضای او در سر نداشتند که تمام افعال به صورت مستحب در بیایند] (۴۱)

## نمونه‌های عالی اخلاص

ره چنان روکه ره‌روان رفتند. یکی از بهترین روش‌های تربیتی روش [الگوئی] است. به این بیان که در نشان دادن ارزش‌های متعالی، مجسمه‌های عملی و عینی آن ارزش‌ها را ترسیم کنیم و سپس از روش عمل آن‌ها الهام بگیریم. در فرهنگ اسلام و معارف دینی به این روش بهاء فراوانی داده شده است و قرآن کریم، وجود پیامبر اکرم [ص] را الگوی تمام عیار اسلام معرفی کرده است: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه لمن کان یرجو الله والیوم الآخر» (۴۲)

البته شما را در اقتدای به رسول خدا خیر و سعادت بسیار است. برای آن‌کس که به ثواب در روز قیامت امیدوار باشد.

برای رسیدن به [اخلاص]، به‌ویژه برای حوزویان و طلابی که قدم در میدان علم و دانش نهاده‌اند، بهترین و کارآمدترین روش فراگیری اخلاص، مطالعه و دقت در زندگی و سیره بزرگان حوزه است که نمونه‌های عالی و ارزشمند با اخلاص در مان آنان در حد اعلای آن به چشم می‌خورد و ما در اینجا به چند نمونه بسنده می‌کنیم و تفصیل آن را به موارد آن ارجاع می‌دهیم. (۴۳)

[چند روز قبل از فوت مرحوم آیت الله بروجردی، عده‌ای خدمت ایشان می‌رسند در حالیکه آقا را خیلی ناراحت می‌بینند. آقا در چنین حالتی می‌گوید: خلاصه، عمر ما گذشت و ما رفتیم و نتوانستیم چیزی برای خود پیش بفرستیم و عمل با ارزشی انجام دهیم! یک نفر به ایشان گفت: آقا شما دیگر چرا؟ ما بیچاره‌ها باید این حرف‌ها را بنیم شما چرا؟ وقتی سخنش تمام شد، مرحوم بروجردی جمله‌ای را گفتند (که البته حدیث است) ایشان فرمودند: «خلص العمل فان الناقد بصیر بصیر»

عمل را باید خالص انجام داد، تو خیال کردی این‌ها که در منطق مردم به این شکل است، در پیشگاه الهی هم همین‌طور است که تو قضاوت می‌کنی؟! ان الله خبیر بما تعملون] (۴۴)

آری، آنان که خود را در حوزه مهذب ساختند و از همان شروع تحصیل، تزکیه را بر تعلیم و تعلم مقدم دانستند، در هر شرایطی که قرار گرفتند خود را از دایره اخلاص و خلوص خارج نکردند و به عبارت دیگر، آنچه اساس فکر و ذکر آنان بود، خدا بود و بس.

بزرگان نکردند در خود نگاه

خدا بینی از خویشتن بین مخواه

[روزی آخوند ملا عبدالله شوشتری، به دیدار شیخ بهائی رفت. ساعتی نزد شیخ بود تا آن که بانگ اذان فراز آمد. شیخ بهائی به ملا عبدالله گفت: همین جا نماز بخوانید تا ما هم به شما اقتدا کنیم و به فیض جماعت برسیم. ملا تأملی کرد و نپذیرفت که نماز را در خانه شیخ بخواند، بلکه برخاست و به خانه خویش رفت. از او پرسیدند: چگونه خواهش شیخ را اجابت نکردید و نماز را در خانه شیخ نخواندید، با این که درباره خواندن نماز در اول وقت و وقت اهتمام دارید؟

در پاسخ فرمود: قدری در حال خودم تأمل کردم، دیدم چنان نیستم که اگر شیخ پشت سر سر من نماز بخواند فرقی نکند، بلکه در حالم تغییر پیدا می‌شود لاجرم اجابت نکردم] (۴۵)

راستی، این گنجینه‌های پنهان، در گوشه و کنار حوزه‌ها، که در سراسر تاریخ گمنام زیسته اند، از چه همت والا و عظمت روحی برخوردار بوده اند که انسان در برابر قله رفیع شخصیتشان، احساس کوچکی می‌کند و برای رسیدن به این نقطه‌های اوج رشگ می‌برد و حسرت می‌خورد. آری، راز و رمز این همه بزرگی‌ها و کرامت‌ها در سایه اخلاص است و نه جز آن. بنابراین، میدان باز است و مسابقه برقرار و جوایز درانتظار، خوشا بحال کسانی که گوی سبقت از دیگران برابند و زود به هدف برسند.

وهب لی الجد فی خشیتک والدوام فی الاتصال بخدمتک حتی اسرح الیک فی میادین السابقین واسرع الیک فی البارزین واشتاق الی قربک فی المشتاقین وادنو منک دنوالمخلصین (۴۶)

می‌گویند مرحوم آیت الله سید حسین کوه کمری، که از شاگردان صاحب جواهر و شیخ انصاری و مجتهدین و مشهور بود و حوزه درسی معتبری داشت، هر روز طبق معمول در ساعت معین، به یکی از مسجدهای نجف می‌آمد و تدریس می‌کرد. (چنان که می‌دانیم حوزه تدریس خارج فقه و اصول، زمینه ریاست و مرجعیت است) ... یک روز، آن مرحوم از جایی برمی‌گشت و نیم ساعت بیشتر به وقت درس باقی نمانده بود. فکر کرد

در این وقت کم، اگر بخواهد به خانه برود به کاری نمی رسد، بهتر است برود به محل موعود و به انتظار شاگردان بنشیند. رفت و هنوز کسی نیامده بود، ولی دید در یک گوشه مسجد، شیخ ژولیده ای با چند شاگرد نشسته و تدریس می کند. مرحوم سیدحسین، سخنان او را گوش کرد، با کمال تعجب احساس می کرد که این شیخ ژولیده بسیار محققانه بحث می کند. روز دیگر راغب شد عمدا زودتر بیاید و به سخنان او گوش کند. آمد و گوش کرد و بر اعتقاد روز پیشین افزوده گشت. این عمل چند روز تکرار شد و برای مرحوم سیدحسین یقین حاصل شد که این شیخ از خودش فاضلتر است و او از درس این شیخ استفاده می کند و اگر شاگردان خودش بجای درس او به درس این شخص حاضر شوند، بهره بیشتری خواهند برد. اینجا بود که خود را میان تسلیم و عناد، ایمان و کفر، آخرت و دنیا مخیر دید. روزی دیگر که شاگردان آمدند و جمع شدند گفت: رفقا، امروز می خواهم مطلب تازه ای به شما بگویم: این شیخ که در آن کنار با چند شاگرد نشسته، برای تدریس از من شایسته تر است و خود من هم از او استفاده می کنم همه با هم می رویم به درس او. این شیخ ژولیده، همان است که بعدها به نام شیخ مرتضی انصاری معروف شد... چنین حالتی در هر کس که باشد مصداق: اسلم وجهه اسلم وجهه لله است. (۴۷)

نمونه دیگر از فرزانه دیگر: محدث قمی [ره] برای فرزند بزرگش نقل کرده است که: وقتی کتاب [منازل الاخره] را تالیف و چاپ کردم و به قم آمد، به دست شیخ عبدالرزاق مساله گو (که همیشه قبل از ظهر در صحن مطهر در صحن معصومه، سلام الله علیها - مساله می گفت) افتاد. مرحوم پدرم کربلائی محمدرضا، از علاقه مندان شیخ عبدالرزاق بود و هر روز در مجلس او حاضر می شد. شیخ عبدالرزاق، روزها کتاب [منازل الاخره] را گوش داده و برای مستمعین می خواند. یک روز پدرم به خانه آمد و گفت: شیخ عباس! کاش مثل این مساله گو می شدی و می توانستی منبر بروی و این کتاب را که امروز برای ما خواند، بخوانی، چند بار خواستم بگویم آن کتاب، از آثار و تالیفات من است اما هر بار خودداری کردم و چیزی نگفتم و فقط عرض کردم: دعا بفرمایید خداوند توفیق مرحمت فرماید. (۴۸)

بی جهت نیست که کتاب [مفاتیح الجنان] آن مرحوم، همه جا، در کنار قرآن مجید است. اساساً آنچه برای خدا باشد و صبغه خدایی داشته باشد ماندنی است و گرنه ناپایدار است: «ما عندکم ینفد و ما عندالله باقی» (۴۹) آنچه نزد شماست پایان پذیر است و آنچه پیش خداست ماندنی. بدینسان، می باید آدمی به قالب اعمال خویش محتوای ابدیت و جاودانگی ببخشد که این بدون [اخلاص] میسر و ممکن نیست. پس همه کنیم و بیش از آن که به کمیت کار، توجه می کنیم، به کیفیت و روح آن اهمیت بدهیم و در زندگی والگوهای ساخته شده مکتب و پرورش یافتگان حوزه ها، که الهام بخش راه درست و جهت صحیح زندگی ما می باشند، درس بگیریم و بدانیم که برای علم و عزت زندگی و پشتوانه عمل و رمز پیروزی مردان بزرگ، در سایه اخلاص در عمل نهفته است و بس.

## پی نوشت ها

۱. سوره کهف، آیه ۱۰۳-۱۰۴.
۲. سوره ابراهیم، آیه ۲۴۲۵.
۳. الکافی ج ۲، ۱۶.
۴. سوره ملک، آیه ۲/۰۵/ میزان الحکمه، ج ۳، ۵۸.
۵. مستدرک الوسائل، طبع جدید، ج ۱، ۱۰۲.
۶. میزان الحکمه ج ۳، ۶۰.
۷. روانهای روشن، یوسفی.
۸. کلیات سعدی - بوستان، به اهتمام فروغی ۳۲۹.
۹. الکافی، ج ۲، ۱۶.
۱۰. سوره ص، ۸۳۸۴.
۱۱. نهج البلاغه، خ، ۸۷، ترجمه آقایان: امام و آشتیانی، ج ۱، ۲۰۳.
۱۲. نهج البلاغه.
۱۳. همان مدرک، صبحی صالح، حکمت ۲۸۹.
۱۴. همان مدرک، حکمت ۲۱۱.
۱۵. محجه البیضاء، ج ۸، ۱۳۲.
۱۶. سفینه البحار، ج ۱، ۴۰۸.
۱۷. فهرست غرر، خوانساری، ۹۳.
۱۸. مفاتیح الجنان.

۲۰. فهرست غرر، ۹۲۰.  
 ۲۱. سوره مریم، ۹۶.  
 ۲۲. بحار الانوار، ج ۷۷، ۱۰۳.  
 ۲۳. فهرست غرر، ج ۷، ۹۲.  
 ۲۴. یکصد و پنجاه درس زندگی، ناصر مکارم.  
 ۲۵. مستدرک الوسائل، ج ۱، ۱۰۷.  
 ۲۶. سوره حج، آیه ۳۸.  
 ۲۷. سوره مائده، آیه ۱۳.  
 ۲۸. مستدرک الوسائل، ج ۱، ۱۰۴.  
 ۲۹. سوره نوح، آیه ۱۳.  
 ۳۰. بحار الانوار، ج ۷۲، ۳۱۴.  
 ۳۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۶.  
 ۳۲. صحیفه سجادیه، دعای مکارم الاخلاق.  
 ۳۳. سوره بقره، آیه ۳۶۴.  
 ۳۴. صحیفه سجادیه، دعای مکارم الاخلاق.  
 ۳۵. الکافی، ج ۱، ۳۵.  
 ۳۶. مجله حوزه، شماره ۱۵، ۳۴.  
 ۳۷. تعلیم و تعلم در اسلام، ج ۱، ۱۴۵.  
 ۳۸. همان مدرک، ۱۴۷.  
 ۳۹. حوزه شماره ۱۲، ۴۴.  
 ۴۰. اربعین حدیث، ۵۳.  
 ۴۱. حوزه، شماره ۲۸، ۴۱.  
 ۴۲. سوره احزاب، آیه ۲۱.  
 ۴۳. از جمله کتاب سیمای فرزندگان، ج ۳، رضا مختاری و بیدارگران اقالیم قبله، محمدرضا حکیمی و فواید الرضویه، محدث قمی و قصص العلماء، تنکابنی.  
 ۴۴. سیمای فرزندگان، ج ۳، ۲۳.  
 ۴۵. بیدارگران اقالیم قبله، ۲۱۴.  
 ۴۶. دعای کمیل.  
 ۴۷. سیمای فرزندگان، ج ۳، ۱۳۸.  
 ۴۸. همان مدرک، ۱۵۴.  
 ۴۹. سوره نحل، آیه ۹۶.

.....  
 مجله حوزه مرداد و شهریور ۱۳۶۸، شماره ۲۳

# آثار سوء حرص طمع و اسراف حرص

آیت الله مکارم شیرازی

## اشاره

فراموش نکرده ایم که در حدیثی از امام علی بن الحسین (ع)، نخستین سرچشمه گناه و معصیت پروردگار تکبر ذکر شده بود که گناه بزرگ ابلیس بود و به خاطر آن به فرمان خدا پشت کرد و از کافران شد؛ سپس حرص به عنوان دومین سرچشمه گناه و ترک اولی از ناحیه آدم و حوا معرفی شده بود و بعد از این دو، حسد بود که سرچشمه گناه بزرگ فرزند آدم (قابیل) گردید و برادرش هابیل را به قتل رسانید. (۱)

نه تنها در داستان آدم که در طول تاریخ انبیاء و مبارزات آنان با اقوام منحرف، آثار منفی رذیله حرص به خوبی نمایه است، در تاریخ گذشته و امروز اقوام مختلف دنیا نیز مشاهده می‌کنیم که حرص و فزون طلبی، سرچشمه انواع جنایات و جنگها و خونریزی‌ها، قتل و غارت‌ها و پشت کردن به اصول انسانی و فضایل اخلاقی است.

نقطه مقابل آن قناعت است که سبب آرامش، عدالت، صلح و صفا و برادری و اخوت است.

با توجه به ترتیبی که برای ذکر فضایل اخلاقی و صفات نکوهیده

برگزیده ایم (ترتیبی که از حالات انبیاء و پیامبران پیشین از آدم تا خاتم در قرآن مجید آمده است) دومین صفت از صفات رذیله را حرص و فزون طلبی اختیار کردیم که در داستان آدم (ع) و سرگذشت شعیب و داوود (ع) و به طور کلی یهود و همچنین در سرگذشت مشرکان عرب و مسلمانان ضعیف الایمان در عصر پیامبر اسلام (ص) نیز دیده می شود.

با این اشاره به قرآن برمی گردیم و آیات مختلف آن را از این دیدگاه مورد توجه قرار می دهیم:

- ۱- فوسوس الیه الشیطان قال یا آدم هل ادلک عل شجرة الخلد و ملک لایلی - فاکلا منها فبدت لهما سوآتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة و عسی آدم ربه فعوی (سوره طه، آیه ۱۲۰ و ۱۲۱)
- ۲- و الی مدین اناهم شعیبا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره قد جائتکم بینة من ربکم فافوا الکیل و المیزان و لاتبخسوا الناس اشیائهم و لاتفسدوا فی الارض بعد اصلاحها ذلکم خیر لکم ان کنتم مؤمنین (سوره اعراف، آیه ۸۵)
- ۳- ان هذا اخی له تسع و تسعون نعمة و لی نعمة واحدة فقال اکفلنیها و عزنی فی الخطاب - قال لقد ظلمک بسؤال نعجتک الی نعاجه و ان کثیرا من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض الالذین آمنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم و ظن داود انما فتناه فاستغفر ربه و خر راکعا و اناب (سوره ص، ۳۴ تا ۳۳)
- ۴- و لتجدنهم احرص الناس علی حیاة و من الذین اشروکوا یود احدثهم لو یعمر الف سنة و ما هو بمزحزحه من العذاب ان یعمر و الله بصیر بما یعملون (سوره بقره، آیه ۹۶)
- ۵- ان الانسان خلق هلوعا - اذا مسه الشر جزوعا - و اذا مسه الخیر منوعا (سوره معارج، آیه ۲۱ تا ۱۹)
- ۶- و اذا راوا تجارة اولهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما قل ما عند الله خیر من اللهو و من التجارة و الله خیر الرازقین (سوره جمعه، آیه ۱۱)
- ۷- و یل لكل همزة لمزة - الذی جمع مالا و عدده - یحسب ان ماله اخلده (سوره همزه، آیات ۳ تا ۱)



ترجمه

۱- ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت: «ای آدم! آیا می خواهی تو را به درخت زندگی جاوید و ملکی بی زوال راهنمایی کنم؟!» - سرانجام هر دو از آن خوردند (و لباس بهشتیشان فرو ریخت) و عورتشان آشکارگشت و برای پوشاندن خود از برگهای (درختان) بهشتی جامه دوختند! (آری) آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و از پاداش او محروم شد!

۲- و به سوی مدین، برادرشان شعیب را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید! دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است، بنابراین، حق پیمانہ و وزن را ادا کنید! و از اموال مردم چیزی نگاهید و در روی زمین بعد از آنکه (در پرتو ایمان و دعوت انبیاء) اصلاح شده است، فساد نکنید! این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستید!

۳- این برادر من است او نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم، اما او اصرار می کند که این یکی را هم به من واگذار و در سخن بر من غلبه کرده است - (داود) گفت مسلما او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میشهایش بر تو ستم نموده و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می کنند مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند اما عده آنان کم است داود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزموده ایم از این رو از پروردگارش طلب آموزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد.

۴- و آن ها را حریص ترین مردم - حتی حریص تر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت، (تا آنجا) که هر یک از آن ها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود! در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفی (الهی) باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آن ها بیناست.

۵- به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است - هنگامی که بدی به او رسد بی تاب می کند - و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود (و بخل می ورزد).

۶- هنگامی که آن ها تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می شوند و به سوی آن می روند و تو را ایستاده به حال خود رها می کنند؛ بگو: آنچه نزد

خداست بهتر از لهُو و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهندگان است.  
 ۷- وای بر هر عیب جوی مسخره کننده ای! - همان کس که مال فراوانی  
 جمع آوری و شماره کرده (بی آنکه حساب مشروع و نامشروع آن کند)! - او  
 گمان می کند که اموالش او را جاودانه می سازد!

### حرص، آفت بزرگ خوشبختی

نخستین آیه از آیات فوق مربوط به داستان آدم و همسرش حوا و مبارزه با  
 شیطان است، مطابق آیات قرآن، خدا آدم را در بهشت جای داد و از نزدیک  
 شدن به شجره ممنوعه نهی فرمود و از تسلیم شدن در برابر وسوسه های  
 شیطان بر حذر داشت، ولی سرانجام وسوسه های شیطان کار خود را کرد  
 و آدم مرتکب ترک اولی شد و از درخت ممنوعه خورد و زندگی بهشتی را از  
 دست داد و در میان انبوه مشکلات این دنیا گرفتار شد.

آیات بالا اشاره به این نکته کرده می فرماید: «شیطان او را وسوسه کرد و  
 گفت: ای آدم آیا می خواهی تو را به درخت عمر جاویدان و ملک فنا ناپذیر  
 راهنمایی کنم؟ (در واقع شیطان شجره ممنوعه را درختی معرفی کرد که هر  
 کس از آن بخورد عمر جاویدان می یابد و به صورت فنا ناپذیر می تواند در ناز  
 و نعمت زندگی کند) سرانجام هر دو (یعنی آدم و حوا) از آن خوردند (و لباس  
 بهشتیشان فروریخت) و عورتشان آشکار شد و ناچار از برگهای بهشتی برای  
 پوشاندن خود جامه دوختند و آدم نافرمانی پروردگارش کرد و از پادش او  
 محروم شد!»

(فوسوس الیه الشیطان قال یا آدم هل ادلک عل شجرة الخلد و ملک  
 لایبلی - فاکلا منها فبذت لهما سواتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق  
 الجنة و عصی آدم ربه فغوی)

چه انگیزه ای سبب شد که آدم (ع) به وسوسه های شیطان تن در دهد  
 و به وعده های او اعتماد کند و فرمان صریح الهی را در باره شجره ممنوعه  
 به فراموشی بسپارد؟! آیا جز این است که حرص و فزون طلبی، حجابی در  
 برابر چشمان او شد؟!

به این ترتیب می بینیم بعد از مساله تکبر و استکبار که در آغاز خلقت

سبب عصیان شیطان گردید و بدترین پایه فساد در جهان نهاده شد، مساله حرص و طمع و عشق به مواهب مادی، عامل دیگری برای افزایش ناراحتی‌های نسل انسان گشت و به همین دلیل اصول کفر سه چیز شمرده شده، «تکبر» که سبب انحراف شیطان گشت و «حرص» که سبب اغوای آدم شد و «حسد» که سبب قتل هابیل به وسیله برادرش گشت. درست است که نهی آدم (ع) یک نهی تحریمی نبود و مخالفت با آن گناه مطلق محسوب نمی شد، بلکه «ترک اولی» بود و یا به تعبیر دیگر نوعی نهی ارشادی بود، همانند نهی طبیب نسبت به بیمار به هنگام دستور جهت پرهیز از غذاهای نامناسب، ولی به هر حال از آدم (ع) انتظار ترک اولی نیز نمی رفت، ولی صفت حرص و طمع هر چند به صورت کم رنگ در وجود آدم (ع) لانه کرده بود و سبب این خطای بزرگ شد، خطایی که او و نسلش را در این جهان به زحمت افکند و این خود روشن ترین هشدار قرآن در باره حرص و فزون طلبی است.

در دومین آیه اشاره به داستان قوم شعیب (ع) می‌کند که حرص و فزون طلبی آن‌ها را به مخالفت با این پیامبر بزرگ و انکار تعلیمات آسمانی او واداشت، می‌فرماید: «و به سوی مدین برادرشان شعیب (ع) را (فرستادیم) گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید، دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است بنابراین حق پیمان‌ه و وزن را ادا کنید و از اموال مردم چیزی نگاهید و در روی زمین بعد از آنکه (در پرتو ایمان و دعوت انبیاء) اصلاح شده است فساد نکنید. این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستی»، (و الی مدین اخاهم شعیبا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره قد جائتکم بینة من ربکم فافوا الکیل و المیزان و لاتبخسوا الناس اشیائهم و لاتفسدوا فی الارض بعد اصلاحها ذلکم خیر لکم ان کنتم مؤمنین)

مطابق این آیه انحراف قوم شعیب (ع) نخست شرک و بت پرستی و سپس کم فروشی و ضایع کردن حقوق مردم و در مجموع فساد در زمین بود، آن‌ها به قدری حریص بر دنیا بودند که با صراحت به پیامبرشان شعیب گفتند ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که آنچه را پدرانمان می‌پرستیدند

ترک کنید یا آنچه را می خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟ (قالوا یا شعیب اصلا تک تامرک ان نترک ما یعبد آبائنا او ان نفعل فی اموالنا ما نشاء...)(۲) این در حالی بود که کم فروشی و غضب حقوق مردم نه تنها سبب فزونی اموال آن ها نمی شد، بلکه هما طور که قرآن اشاره کرده است، به فساد جامعه آن ها منجر می گشت، اعتماد عمومی از میان می رفت و اموال را به کاستی می گذاشت، بنابراین حرص و فزون طلبی آن ها نتیجه معکوس می داد.

در سومین بخش از آیات، اشاره به داستانی مربوط به زمان داوود(ع) شده است که یکی از چهره های زشت و نفرت انگیز حرص را منعکس می کند، خلاصه داستان چنین است که: دو برادر به عنوان شکایت نزد داوود(ع) آمدند یکی از آن ها گفت: «این برادر من نود و نه میش دارد و من تنها یکی دارم، اما او اصرار می کند که این یکی را نیز به من واگذارد و در سخن بر من غلبه کرده است(آیا این انصاف است که صاحب نود و نه گوسفند مخصوصا اگر برادر باشد به تنها گوسفند برادرش چشم دوخته باشد)»، «ان هذا اخی له تسع و تسعون نعجة و لی نعجة واحدة فقال اکفلتیها و عزنی فی الخطاب)(۳)

«هنگامی که داوود(ع) این سخن را شنید ناراحت شد و گفت: مسلما او با درخواست یک میش تو برای افزودن به میشهایش بر تو ستم کرده است»، «قال لقد ظلمک بسؤال نعجتک الی نعاجه...)(۴)

«تنها تو نیستی که گرفتار این ستم شده ای) بسیاری از دوستان(حریص و خودخواه و خودمحور) به یکدیگر ستم می کنند، مگر آنان که ایمان آورده اند و عمل صالح دارند، اما عده آنان کم است.»

و در ذیل آیه می خوانیم: «داوود(ع) گمان کرد: ما او را(با این ماجرا) آزموده ایم، از پروردگارش طلب آمرزش کرد و به سجده افتاد و توبه نمود؛ و ظن داود انما فتناه فاستغفر ربه و خرراکعا و اناب)(۵)

در اینکه آزمون داوود(ع) در این ماجرا چه بوده است گفتگو است، در تورات محرف آن را مربوط به مساله چشم داشت داوود(ع) به همسر یکی از فرماندهان لشکرش به نام اوربای حتی که زن بسیار زیبایی بود و داوود(ع)

مایل بود اوریا او را رها کند تا آزاد باشد و بتواند به همسری داوود(ع) در آید با اینکه خود داوود(ع) همسران متعددی داشت می داند در حالی که می دانیم این داستان یک داستان خرافی است که هرگز با قداست انبیای الهی تناسب ندارد بلکه انسان هایی که در یک سطح اخلاقی معمولی قرار داشته باشند مرتکب چنین کارهای زشتی نمی شوند.

مشهور در میان مفسران اسلامی این است که آزمایش داوود(ع) مربوط به قضاوت او بود چرا که او در قضاوت عجله کرد و پیش از آنکه طرف مقابل دعوا سخنان خود را بگوید به داوری برخاست، هر چند داوری او به حق بود، خداوند این ترک اولی را شایسته ندانست و او را مؤاخذه فرمود، او هم از خطای خود هر چند یک ترک اولی بیش نبود توبه کرد.

به هر حال آنچه مقصود ما در اینجا است این است که هنگامی که حرص بر انسان غلبه کند حتی نسبت به برادر ضعیف و ناتوان خود مرتکب ظلم فاحش می شود که هر انسان با وجدانی آن را نکوهش می کند. آری حرص بر مال دنیا حد و مرزی نمی شناسد و انسان را به بدترین ظلم و ستمها وادار می کند.

در چهارمین بخش از این آیات، اشاره به حرص یهود شده و مورد نکوهش شدید قرار گرفته اند می فرماید:

«آن ها را حریص ترین مردم بر زندگی دنیا می یابی حتی حریص تر از مشرکان»، (و لتجدنهم احرص الناس علی حیاة و من الذین اشركوا) حریص در اندوختن اموال و ثروتها، حریص در قبضه کردن دنیا و حریص در انحصار طلبی و عجب اینکه آن ها از مشرکان که پایبند به هیچ دین و آیین آسمانی نبودند نیز حریص تر بودند، در حالی که تعلیمات آیین آسمانی می بایست آن ها را از این کار باز می داشت، ولی آن ها آنقدر حریص بودند که بر افراد بی دین نیز پیشی می گرفتند.

«آن ها چنان علاقه به دنیا داشتند که هر کدام آرزو می کردند هزار سال عمر کنند»، (یوود احدهم لو یعمر الف سنة)

برای گردآوری ثروت بیشتر، یا به خاطر ترس از مجازات الهی که به جهت ستمهایی که در جمع آوری ثروتهای حرام یا خونریزی بی گناهان مرتکب

شده بودند، آرزوی چنین عمر طولانی می‌کردند. قابل توجه اینکه امروز نیز همان خوی زشت حرص شدید در آنان دیده می‌شود، بلکه شدیدتر و گسترده‌تر از گذشته! تاریخ معاصر گواهی می‌دهد که آن‌ها برای افزودن به حجم ثروتهای کلان خویش از هیچ جنایتی ابا ندارند، جنگهای خونین به راه می‌اندازند، خونهای بی‌گناهان را می‌ریزند، آتش فتنه و فساد برپا می‌کنند، همسایگان را به جان هم می‌اندازند و برای فروش اسلحه بیشتر و مواد مخدر و ثروت اندوزی بیشتر هرکاری از دستشان ساخته باشد انجام می‌دهند و برای تحکیم پایه‌های قدرت خود پنجه بر وسایل ارتباط جمعی دنیا افکنده و از هیچ دروغ و تهمت‌ی نسبت به دیگران ابا ندارند.

اگر کسی بخواهد آثار شوم و مرگبار حرص و دنیا پرستی را ببیند، باید اعمال این قوم و ملت را بنگرد!

تعبیر به حیاة به صورت نکره، در آیه مورد بحث، گویا اشاره به این حقیقت است که آن‌ها فقط می‌خواهند زنده بمانند، لذت ببرند، اما کدام حیات و زندگی، حیات انسانی؟ یا حیات حیوانات؟ یا درندگان بیابان؟ هر چه باشد برای آن‌ها تفاوتی ندارد.

به گفته بعضی از مفسران این آیه تنها سخن از یهود نمی‌گوید، بلکه هشداری است به همه افراد که در عاقبت حرص و دنیا پرستی بیندیشند مبادا در همان گردابهایی که قوم یهود افتادند گرفتار شوند.

در آیات قرآن و روایات اسلامی آمده است که یهود، بسیاری از پیامبران را کشتند، تنها به دلیل اینکه آن‌ها را مخالف منافع نامشروعشان می‌دیدند و نیز بسیاری از آیات الهی را به همین جهت تحریف کردند و این‌ها همه از پیامدهای حرص آن‌ها بود.

در پنجمین آیه اشاره به حرص و کم طاقتی انسان به طور کلی کرده، می‌فرماید: «انسان حریص و کم طاقت آفریده شده، هنگامی که شری به او رسد بی‌تابی می‌کند و هنگامی که خیری به او رسد بخل می‌ورزد و از دیگران دریغ می‌دارد»، (ان الانسان خلق هلوعا - اذا مسه الشر جزوعا - و اذا مسه الخير منوعا)

مفسران و ارباب لغت برای «هلوع» معانی زیادی گفته اند که بسیاری از آن‌ها نزدیک به هم یا لازم و ملزوم یکدیگر است، از جمله در لسان العرب چهار معنی برای آن ذکر کرده: حرص، جزع و کم صبری، یا بدترین نوع جزع و در مجمع البیان نیز آن را به معنی شخص «ضجور» یعنی بی قرار و بی حوصله، «شحیح» یعنی بخیل و «جزوع» یعنی بی تاب کننده و «شدید الحرص» ذکر کرده است.

نویسنده محترم التحقیق معتقد است که ریشه اصلی این ماده تمایل به بهره‌گیری از نعمت‌ها و لذت‌هاست اما جزع و حرص و کم صبری، همه از آثار همین ریشه نخستین است. (۶)

از مجموع سخنانی که گفته شد چنین به نظر می‌رسد که این واژه به سه نکته منفی اخلاقی اشاره می‌کند، حرص، بی‌تابی و بخل.

در واقع تفسیری که بعد از «هلوع» در دو آیه بالا آمده است مفهوم واقعی این واژه را روشن می‌سازد و هر سه مفهوم را در بر می‌گیرد؛ زیرا «جزوع» از ماده «جزع» به معنی بی‌تابی کردن، و «منوع» از ماده «منع» به معنی بخل و حرص است.

به هر حال آیات فوق در مقام مذمت است و افراد حریص و بخیل و جزوع را نکوهش می‌کند.

می‌توان گفت «حرص» است که سرچشمه «بخل» می‌شود، چرا که حریص می‌خواهد همه چیز را برای خود حفظ کند، همچنین حرص است که گاه سبب جزع و بی‌تابی می‌شود، چرا که حریص هرگاه بعضی امکانات خود را از دست دهد پریشان حال و مشوش می‌شود و بی‌تابی می‌کند. آیه می‌گوید انسان با این صفات آفریده شده است، اما اینکه چطور انسان با این نقایص آفریده شده در حالی که می‌دانیم خداوند حکیم، انسان را برای سعادت آفریده و ممکن نیست چنین نقایصی را که بزرگترین مانع راه سعادت بشر است بر سر راه او قرار دهد.

بعضی در پاسخ این سؤال گفته‌اند: این صفات مربوط به انسان‌هایی است که فاقد ایمان باشند اگر طبیعت آدمی با ایمان همراه گردد، کانونی از صبر و حوصله و سخاوت خواهد شد، ولی هنگامی که با ایمان وداع گوید

طبیعی است که در برابر کمترین ناملایمات بی تاب می‌کند، زیرا تکیه‌گاه محکمی ندارد که بر آن اعتماد کند و با توکل بر او به جنگ با مشکلات برخیزد و نیز حریص و بخیل می‌شود، چرا به لطف خداوندی که کلید خزانه‌های غیب به دست اوست و سرچشمه همه نعمت‌ها و برکات است امیدوار نیست.

شاهد این تفسیر آیات بعد از آن است که نمازگزاران با ایمان را از آن استثنا می‌کند.

این احتمال نیز وجود دارد که آیات فوق مانند بسیاری دیگر از آیات قرآنی که انسان را «ظلوم» و «جهول» (احزاب، ۷۲) و «یؤوس» و «کفور» (هود، ۹۰) و «طغیانگر به هنگام وفور نعمت‌ها» (علق، ۶) شمرده، اشاره به دو بعد وجود انسان داشته باشد که در قوس صعودی آن قدر بالا می‌رود که به اعلی‌ترین می‌رسد و در قوس نزولی آن قدر پایین می‌آید که به اسفل السافلین کشیده می‌شود.

مرحوم «علامه طباطبایی» در «المیزان» نظر دیگری در این زمینه دارد و می‌گوید: حرص (و هلوغ بودن) که ذاتی انسان است و از شاخه‌های حب ذات می‌باشد، در اصل از ذایل نکوهیده نیست، چرا که حب ذات که این صفات از آن برمی‌خیزد وسیله منحصر به فردی است که انسان را به سوی سعادت و تکامل دعوت می‌کند، این صفات هنگامی مذموم و نکوهیده است که انسان با تدبیر صحیح آن‌ها را در آنچه شایسته است به کار نگیرد و در واقع مانند سایر صفات نفسانی است که اگر در حد اعتدال باشد فضیلت است و اگر به جانب افراط و تفریط منحرف شود نکوهیده و ردیلت است. به هر حال آیات فوق نشان می‌دهد که قرآن انسان‌ها را به سوی ایمان و نماز و نیایش و انفاق در راه او دعوت می‌کند تا آتش حرص و بخل و جزع را در درون او فرو بنشانند.

در ششمین آیه سخن از ماجرای در عصر پیامبر اسلام (ص) است و آن اینکه در یکی از سال‌ها که مردم مدینه گرفتار خشکسالی و گرسنگی و افزایش قیمت اجناس بودند، کاروانی از شام وارد مدینه شد که با خود مواد غذایی حمل می‌کرد و ورود این کاروان درست همزمان با روز جمعه و



خطبه‌های پیغمبر اکرم (ص) در نماز جمعه بود.

در آن زمان معمول بود که برای اعلام ورود کاروان طبل می‌زدند و آلات موسیقی دیگر را می‌نواختند، این امر سبب شد که مردم به سرعت خود را به بازار برسانند، گروهی از تازه مسلمانان که در مسجد برای نماز اجتماع کرده بودند خطبه پیامبر (ص) را رها کرده و برای تأمین نیاز خود به سوی بازار شتافتند، در حالی که این کار ضرورتی نداشت، بعد از نماز نیز می‌توانستند به بازار روند و از اجناس کاروان بهره بگیرند، تنها دوازده مرد و یک زن در مسجد باقی ماندند، آیات فوق نازل شد و حریصانی را که نماز جمعه را برای به دست آوردن مال دنیا رها کرده بودند سخت مذمت کرد، پیامبر (ص) فرمود:

اگر این گروه اندک نیز می‌رفتند از آسمان سنگ بر مردم می‌بارید. (۷)

از لحن آیه فوق استفاده می‌شود که انگیزه هجوم به بازار، مساله تأمین نیازهای اصلی زندگی نبود بلکه بعضی از سرهوس بازی به سراغ ساز و آوازه‌ها رفتند و بعضی هم برای ثروت اندوزی به سراغ تجارت.

به هر حال قرآن در بیان این ماجرا می‌گوید: «هنگامی که تجارت یا سرگرمی لَهوی را دیدند (از گرد تو) پراکنده شدند و به سوی آن رفتند و تو را در حالی که (برای خواندن خطبه‌ها) ایستاده بودی رها کردند»، (و اذ اراوا تجارة او لهوا انفضوا اليها و تركوك قائما)

سپس در ذیل آیه می‌فرماید: «بگو آنچه نزد خداست بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهندگان است»، (قل ما عند الله خير من اللهو و من التجارة والله خير الرازقين)

ممکن است در میان آن گروهی که نماز و ذکر خدا و پیامبرش را رها کرده، به سوی بازار دویدند، افرادی بوده اند که واقعا برای نیازهای ضروری خود دست به چنین کاری زدند (هر چند آن‌ها هم وقت کافی برای تهیه نیاز خود داشتند، ولی تعبیر بالا به خوبی نشان می‌دهد که گروهی از حریصان به قصد اینکه اجناس را بخرند و گران تر بفروشند و ثروتی ببیند و زندگی خود را برای مشاهده صحنه‌های هوس آلود، به سوی کاروان کشیده شدند و خود را از سعادت نماز در محضر بزرگترین پیامبر الهی (ص) محروم ساختند.

در هفتمین و آخرین آیات مورد بحث سخن از عیب جویان استهزاکننده

ای است که به خاطر مال و ثروت، مغرور شده اند و به خود اجازه می دهند  
مؤمنان راستین تهیدست را به سخریه کشند، می فرماید:

«وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای، همان کس که اموال ناچیزی  
گردآوری کرده و شماره می کند (و به دقت مراقب حفظ آن است، بی آنکه  
حساب حلال و حرام آن را داشته باشد) و گمان می کند که اموالش سبب  
جاودانگی اوست (نه مرگی به سراغ او می آید، نه حادثه ای که سبب زوال  
مال و ثروت او شود!)»، (ویل لکل همزة لمزة - الذی جمع مالا و عدده -  
یحسب ان ماله اخلده)

جمله «عدده» که ناظر به شمارش کردن اموال از سوی این دنیاپرستان  
است، اشاره به حرص و ولع شدید آن هاست که هر قدر بر اموالشان افزوده  
می شود باز طالب بیشترند، به همین دلیل پیوسته آن ها را شمارش  
می کنند.

جمله الذی جمع مالا و عدده در واقع به منزله علت برای «همز» و «لمز»  
و عیبجویی کردن آن هاست، یعنی ثروت سرشار دنیا آن ها را چنان مست و  
مغرور ساخته که افراد تهیدست با ایمان را به باد سخریه و استهزاء می گیرند  
و گمان می کنند نه تنها این ثروتها جاودانی است، بلکه به آن ها نیز آب و  
رنگ جاودانگی می دهد در حالی که «از نسیمی دفتر ایام برهم می خورد!»  
بررسی حال دنیاپرستان عجایب و شگفتی هایی به ما نشان می دهد  
که عقل آدمی را مات و مبهوت می کند، بعضی از آنان را سراغ داریم با  
اینکه در علوم ظاهری و مادی پیش رفته بودند، هدفی جز جمع آوری  
ثروت نداشتند و هنگامی که از آن ها سؤال می شد شما با این ثروت چه  
می خواهید بکنید، نه تشکیل خانواده داده اید نه مسافرت های تفریحی  
می روید و نه... در پاسخ می گفتند: ما از این دلخوش هستیم که یک  
«صفر» بر ارقام اموال ما افزوده شود!

## نتیجه نهایی

از مجموع آیات فوق و تفسیری که بر آن ذکر شد چنین نتیجه می گیریم  
که مساله حرص و آزو دنیاپرستی و دلباختگی و دلدادگی نسبت به مواهب

مادی از دیدگاه قرآن بسیار خطرناک و نکوهیده و مایه انواع شر و فساد است و به یقین در مسیر خودسازی و تکامل اخلاق از بزرگترین موانع محسوب می‌شود.

حرص و دنیاپرستی در احادیث اسلامی واژه حرص و الفاظ مرادف و هم معنی آن در احادیث اسلامی، به طور وسیع مورد بحث واقع شده و آثار و پی آمدهای بسیار منفی برای آن ذکر گردیده است که بخشی را گلچین کرده در ذیل از نظر می‌گذرانیم:

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) می‌خوانیم که به امیرمؤمنان علی (ع) فرمود: «اعلم یا علی! ان الجبن و البخل و الحرص غریزة واحدة یجمعها سوء الظن!؛ بدان ای علی! که ترس و بخل و حرص، یک غریزه هستند و همه در سوء ظن (به خدا) خلاصه می‌شوند!» (۸)

۲- همین معنی به صورت دیگری در فرمان مالک اشتر در نهج البلاغه آمده است آنجا که امام (ع) که امام مالک اشتر را از مشورت با بخیلان و افراد ترسو و حریصان بر حذر می‌دارد، سپس می‌افزاید: «ان البخل و الجبن و الحرص غرائز شتی یجمعها سوء الظن بالله؛ بخل و ترس و حرص، غرایز مختلفی هستند که یک ریشه دارند و آن سوء ظن به خداست!» (۹) کسی که حسن ظن به پروردگار و قدرت او نسبت به انجام وعده‌هایی که درباره تامین رزق و روزی بندگان تلاشگر داده، داشته باشد هرگز برای جمع آوری اموال حرص نمی‌زند و آن کسی که توکل بر خدا و الطاف و عنایات او دارد بی جهت از هر چیزی نمی‌ترسد و آن کس که به رحمت و لطف او امیدوار است بخل نمی‌ورزد.

آری کسی که توحید او کامل باشد و به اسماء و صفات حسناى الهی معتقد باشد گرفتار این خوهای سه‌گانه کثیف نمی‌شود که در ظاهر سه صفت از صفات رذیله است ولی در باطن یک ریشه دارند (و به همین دلیل گاه غریزه واحده به آن‌ها اطلاق شده و گاه غرایز شتی؛ چرا که در ظاهر متعددند و در باطن یکی).

۳- «حرص» در دنیا انسان را گرفتار رنج و تعب دائمی می‌کند، چنان که علی (ع) فرمود: «الحرص مطیة التعب!؛ حرص مرکب رنج و زحمت است!» (۱۰)

۴- در تعبیر دیگری از آن حضرت آمده است «الحرص عناء المؤبد؛ حرص مایه رنج و زحمت ابدی است». (۱۱)

هرگاه کمی در احوال حریصان دقیق شویم و زندگی پر درد و رنج و مشقت آن‌ها را بررسی کنیم که شب و روز می‌دوند و اموالی را گردآوری می‌کنند و بی آنکه از آن بهره‌ای بگیرند رها می‌کنند و می‌روند، به صدق کلام بالا آشناتر می‌شویم و به گفته سعدی:

گفت: چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور!  
که در واقع مقتبس از همین احادیث است.

۵- انسان حریص هرگز سیر نمی‌شود، به همین دلیل دائماً برای جمع و اندوختن ثروت تلاش می‌کند و حتی خودش از آن بهره نمی‌گیرد، امیرمؤمنان علی (ع) در سخن پر معنای دیگری می‌فرماید: «الحرص فقیر ولو ملک الدنيا بحذاقیرها!! آدم حریص فقیر است هر چند تمام دنیا را مالک شود!» (۱۲)

۶- تنها کسانی از غنای درون بهره‌مند می‌شوند که اسیر حرص نباشند، همان‌گونه که مولا امیرمؤمنان علی (ع) در سخن دیگری می‌فرماید: «اغنی الغنی من لم یکن للحرص اسیرا!! از همه بی نیازی‌ها بالاتر بی نیازی کسی است که اسیر چنگال حرص نباشد!» (۱۳)

۷- حرص برای جمع‌آوری اموال دنیا سرانجام انسان را به هلاکت می‌افکند، نه فقط هلاکت معنوی که در بسیاری از اوقات هلاکت مادی نیز به همراه دارد، در حدیثی از رسول خدا (ص) می‌خوانیم: «ان الدینار و الدرهم اهلکا من کان قبلکم و هما مهلکاکم!! دینار و درهم (سکه‌های طلا و نقره) پیشینیان شما را هلاک کردند شما را نیز هلاک می‌کنند!» (۱۴)

۸- آدم حریص روز به روز خود را گرفتارتر می‌کند تا آنجا که راه نجات را به روی خود می‌بندد، چنانکه در مثال بسیار جالبی در کلمات امام باقر (ع) آمده است: «مثل الحرص علی الدنيا مثل دودة القز، كلما ازدادت من القز علی نفسها لفاکان ابعدها من الخروج! حتی تموت غما!! آدم حریص نسبت به دنیا مانند کرم ابریشم است که هر چه بیشتر بر اطراف خود می‌تند (و پیله را ضخیم‌تر می‌کند) سخت‌تر می‌تواند از آن خارج شود و

سرانجام در درون پيله خود می میرد!» (۱۵)

۹- حرص و آز شخصیت انسان را در هم می شکند و ارزش او را در انظار مردم پایین می آورد، علی (ع) می فرماید: «الحرص ینقص قدر الرجل، فلا یزید فی رزقه!»؛ حرص قدر آدمی را پایین می آورد، بی آنکه چیزی بر رزق او بیفزاید!» (۱۶)

۱۰- حرص از اموری است که سرچشمه گناهان زشت دیگری می شود و از آن جمله عدم مراعات حلال و حرام و ترک احترام به حقوق مردم و آلوده شدن به انواع ظلم و ستمهاست، به همین دلیل امیرمؤمنان علی (ع) از جمله دستورهایی مهمی که در فرمان معروف خود به مالک اشتر داد این بود: «لا تدخلن فی مشورتک حریصا یزین لک الشره بالجور!»؛ هرگز آدم حریص را به عنوان مشاور خود انتخاب مکن چراکه او تمایل به ستمگری را در نظر تو زینت می دهد!» (۱۷)

بدین ترتیب، حرص پیامدهای بسیار خطرناک و زیانباری دارد، انسان را از خدا دور می کند، شخصیت او را در نظرها در هم می شکند، آرامش را از او می گیرد، او به خاطر حرص، به گناهان بزرگ دیگری آلوده می شود، روز به روز از سعادت دورتر می گردد و همچون بنده ای اسیر و ذلیل و گرفتار می شود و در یک کلمه دین و دنیای او تباه می گردد.

## تعریف حرص

گرچه معنی و مفهوم «حرص» اجمالا بر همه روشن است، ولی توجه به مفهوم دقیق آن نکته های تازه ای را به ما می آموزد.

«راغب» در «مفردات» حرص را به معنی شدت تمایل به چیزی می داند و می گوید: این واژه در اصل به معنی فشردن لباس به هنگام شستشو به وسیله کوبیدن چوب مخصوصی بر آن است!

امیرمؤمنان علی (ع) تعبیر بسیار جالبی در تعریف حرص دارد، هنگامی که از حضرتش پرسیدند: حرص چیست؟ فرمود: «هو طلب القلیل باضاعة الكثير!»؛ حرص آن است که انسان چیز کمی را جستجو کند در برابر چیز بسیاری را که از دست می دهد!» (۱۸)

علمای اخلاق، حرص را از رذایل اخلاقی و متعلق به قوه شهویه می دانند و در تعریف آن چنین می گویند: «حرص صفتی است نفسانی که انسان را به اندوختن بیش از احتیاج خود وامی دارد و از شعب حب دنیا و از صفات مهلکه و از اخلاق گمراه کننده است، حرص به بیابانی می ماند که کرانه های آن ناپیداست و همچون سرزمین وحشتناک بی انتهاست که هر قدر حریص در آن پیش می رود به آخر آن نمی رسد.

«حریص» به کسی می ماند که مبتلا به بیماری استسقاء شده است هرچه آب می آشامد تشنگی او فرو نمی نشیند.

«حریص» هیچ دلیل منطقی را نمی پذیرد، مثلاً اگر به او گفته شود که هشتاد سال عمر کرده ای و چیزی از عمر تو باقی نمانده، این همه تلاش و ولع برای جمع آوری مال به خاطر چیست؟! در عین اینکه پاسخی برای این سؤال ندارد باز هم دست از کار خود نمی کشد، بلکه به عکس، گاهی انسان با افزایش سن و سال و نزدیک شدن به آخر خط، حریص تر می شود، چنانکه در حدیث معروفی از پیامبر اکرم (ص) آمده است: «یشیب بن آدم و یشب فیه خصلتان: الحرص و طول الامل!؛ انسان پیر می شود اما دو صفت در او جوان می گردد: حرص و آرزوهای طولانی!» (۱۹)

### آثار شوم حرص در زندگی فردی و اجتماعی بشر

در آیات و روایاتی که قبلاً به طور مشروح آمد، آثار سوء حرص به خوبی تبیین شده بود و مطالعه آن ها ما را از هرگونه شرح و تفسیر دیگری نیاز می سازد، از جمله اینکه:

- ۱- حرص انسان را به رنج و زحمت ابدی گرفتار می سازد.
- ۲- حریص هرگز سیر نمی شود و به همین دلیل اگر مالک تمام دنیا گردد باز فقیر است.
- ۳- حریص همچون فقیران زندگی می کند و همچون فقیران می میرد، ولی همچون اغنیاء در قیامت محاسبه می شود.
- ۴- حرص انسان را به هلاکت می افکند، زیرا شخص حریص به خاطر دلباختگی به دنیا خطرناکی را که در اطراف او وجود دارد نمی بیند و با عجله

- و شتاب به پیش می‌تازد.
- ۵- آدم حریص روز به روز خود را گرفتارتر می‌کند و سرانجام راه نجات را بر خود می‌بندد.
- ۶- حرص آبروی انسان را می‌ریزد و ارزش او را در نظرها پایین می‌آورد، چرا که شخص حریص برای رسیدن به مقصود خود حتی ملاحظات اجتماعی را کنار می‌گذارد و همچون اسیری که زنجیر به گردن او افکنده باشند به این سو و آن سو کشیده می‌شود.
- ۷- حرص، انسان را آلوده به انواع گناهان: دروغ، خیانت، ظلم و غصب حقوق دیگران می‌کند، چرا که اگر بخواهد حلال و حرام خدا را رعایت کند به مقصودش نمی‌رسد.
- ۸- حرص، انسان را از خدا دور می‌سازد، در نظر بندگان خدا کوچک می‌کند، آرامش را از او سلب می‌نماید و زندگی توأم با ناراحتی و شکنجه برای او به بار می‌آورد.
- ۹- حریص اموالی را می‌اندوزد که زحمت و مسؤولیتش از آن اوست و سود و استفاده اش از آن دیگران.
- ۱۰- حرص نتیجه سوء ظن به خداست و محصولش تشدید این سوء ظن می‌باشد.

### غناى درون!

این نکته قابل توجه است که حریص غنا و بی‌نیازی را در برون می‌جوید در حالی که ریشه غنا را باید در درون جان پیدا کرد، از یکی از دانشمندان سؤال شد حقیقت غنا و بی‌نیازی چیست؟ در پاسخ گفت: این است که آرزوهایت کوتاه باشد و به آنچه خدا به تو داده است راضی شوی.

در حدیث بسیار پر معنایی که هم از رسول خدا(ص) نقل شده و هم از امیرمؤمنان علی(ع) می‌خوانیم: «خیر الغنی غنی النفس؛ بهترین بی‌نیازی، بی‌نیازی روح انسان است.» (۲۰)

در تعبیر دیگری از رسول خدا(ص) می‌خوانیم: «الغنی فی القلب، و الفقر فی القلب؛ غنا و بی‌نیازی در درون جان انسان است، فقر و نیاز نیز در درون

جان اوست» (۲۱).

آری اگر روح به خاطر حرص گرسنه باشد، تمام دنیا را به انسان بدهند باز فقیر است و اگر روح بی نیاز و سیراب گردد، تمام جهان را از او بگیرند بی نیاز است.

### حرص مذموم و ممدوح

واژه «حرص» معمولاً بار منفی دارد و هرگاه اطلاق می‌شود از آن حرص بر مال، ثروت، مقام و سایر شهوات مادی به ذهن می‌رسد، این به خاطر آن است که غالباً این واژه در این‌گونه موارد به کار می‌رود که عموماً مذموم و نکوهیده است.

ولی گاه این واژه در مواردی به کار می‌رود که شایسته ستایش است، نه تنها جزء اخلاق رذیله نیست بلکه فضیلتی محسوب می‌شود و آن در جایی است که این صفت در مورد علاقه شدید به کارهای خیر به کار رود. قرآن مجید یکی از فضایل پیامبر اسلام (ص) را «حرص بر هدایت مردم و نجات آن‌ها از گمراهی» می‌شمرد، می‌فرماید: «لقد جئکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم؛ به یقین رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رؤف و مهربان است» (۲۲) در جای دیگر می‌فرماید: «ان تحرص علی هداهم فان الله لایهدی من یضل و ما لهم من ناصرین؛ هر قدر بر هدایت آن‌ها حریص باشی (سودی ندارد چرا که) خداوند کسی را که به خاطر اعمال و صفات زشتش گمراه ساخته، هدایت نمی‌کند و آن‌ها یاورانی نخواهند داشت» (۲۳).

شبهه این معنی در آیات دیگری از قرآن مجید نیز آمده است (۲۴).

البته در قرآن مجید این واژه در مصادیق منفی آن نیز به کار رفته است.

در روایات اسلامی نیز واژه «حرص» در موارد زیادی در جایی به کار رفته است که بار مثبت دارد.

امیرمؤمنان علی (ع) در خطبه معروف همام ضمن بیان صفات پرهیزکاران می‌فرماید: «فمن علامه احدهم انک تری له قوة فی دین و حرصا فی علم؛



از نشانه‌های آنان (پرهیزکاران) قدرت در دین... و حرص در کسب دانش است.» (۲۵)

در روایات متعددی از نشانه‌های انسان با ایمان، حرص در فقه یا حرص در جهاد، یا حرص در تقوا ذکر شده است. (۲۶)

این سخن را با حدیثی از امام باقر(ع) پایان می‌دهیم: «لا حرص کالمنافسة فی الدرجات!؛ حرصی برتر از رقابت با یکدیگر در وصول به درجات (بالا در نزد خدا) نیست!» (۲۷)

بنابراین حرص مفهوم گسترده‌ای دارد که به معنی شدت علاقه به چیزی و تلاش فوق‌العاده برای وصول به آن است که اگر در طریق خیر و سعادت باشد ممدوح و هرگاه در طریق دنیاپرستی باشد مذموم است، ولی غالباً این واژه بار منفی دارد.

### طرق درمان «حرص»

می‌دانیم همیشه برای درمان اساسی یک بیماری جسمانی، باید به سراغ عوامل و ریشه‌های آن برویم، چراکه بدون ریشه‌کن شدن آن عوامل، نتایج همچنان باقی و برقرار است و اگر به طور موقت با داروهای مسکن آثار آن را بپوشانیم باز بعد از مدتی خود را نشان می‌دهد.

بیماریهای اخلاقی نیز به یقین همین‌گونه است حتماً باید ریشه‌یابی شود، سپس ریشه‌ها را بخشکانیم.

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد (و در احادیث اسلامی نیز آمده بود) یکی از ریشه‌های حرص، سوء ظن به خدا و عدم توکل بر اوست که بازگشت به تزلزل پایه‌های توحید افعالی می‌کند.

کسی که خدا را قادر و رازق می‌داند و کلید همه نیکی‌ها را به مضمون (بیدک الخیر انک علی کل شیئ قدیر) (۲۸) در دست او می‌بیند، حرص در جمع مال و مواهب دیگر مادی نخواهد داشت.

کسی که ایمان کامل به وعده‌های الهی دارد و پیام «ما عندکم ینفد و ما عند الله باق» (۲۹)...؛ آنچه نزد شماست فانی می‌شود اما آنچه نزد خداست باقی می‌ماند» را به گوش جان شنیده و پذیرفته است، به جای حرص در

جمع آوری مال، حرص در انفاق فی سبیل الله دارد. هنگامی که پایه‌های ایمان، به ویژه توحید افعالی در وجود انسان متزلزل گردد صفات رذیله بی شماری به سراغ انسان می‌آید که یکی از خطرناک‌ترین آن‌ها حرص است، پس با تقویت پایه‌های ایمان باید به مقابله با آن برخاست.

یکی دیگر از ریشه‌های حرص، جهل و بی‌خبری نسبت به پی‌آمدهای آن می‌باشد.

اگر انسان بداند حرص، آرامش او را در تمام زندگی برهم می‌زند، حرص مایه رنج و تعب دائمی اوست، حرص شخصیت او را در هم می‌کوبد و در انتظار خوار و خفیف می‌سازد، حرص سبب می‌شود که در عین غنا همچون فقیران زندگی می‌کند، او زحمت بکشد و اموالش را برای دیگران ذخیره کند، در قیامت حساب آن‌ها را باید پس دهد، ولی در دنیا دیگران لذت آن را ببرند.

آری اگر حریص در این پیامدها بیندیشد قطعاً در روح او اثر می‌گذارد. مرحوم فیض کاشانی در «المحجة البيضاء» می‌گوید: داروی بیماری حرص سه رکن دارد «صبر» و «علم» و «عمل» که مجموع آن پنج چیز می‌شود. نخست اقتصاد و میانه روی در هزینه‌های زندگی، زیرا کسی که هزینه‌هایش افزون گردد، زندگی آمیخته با قناعت او را سیر نمی‌کند، بنابراین رعایت اعتدال و میانه روی در صرف اموال دشمن حرص است. در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) می‌خوانیم: «من اقتصد اغناه الله، و من بذر افقره الله؛ کسی که اعتدال در هزینه‌های زندگی را رعایت کند خدا او را بی‌نیاز می‌کند و کسی که اسراف و تبذیر کند فقیرش می‌سازد». (۳۰)

دوم هنگامی که مال به اندازه کافی برای زیستن دارد، نگران آینده نباشد چرا که بسیاری از حریص‌ها به خاطر تأمین آینده حرص می‌زنند، آینده‌ای که با تدبیر در موقع خود قابل تأمین است، این همان است که قرآن می‌گوید: «الشيطان يعدكم الفقر و یامرکم بالفحشاء...؛ شیطان شما را (به هنگام انفاق) وعده فقر و تهیدستی می‌دهد و به فحشاء (و زشتی‌ها) امر می‌کند!» (۳۱)

سوم در فواید قناعت و عزت حاصل از آن و زینهای حرص و طمع و ذلت ناشی از آن‌ها ببیندیشد تا انگیزه ای برای قناعت و فاصله گرفتن از حرص او گردد، پیغمبر اکرم (ص) فرمود: «عز المؤمن استغناه عن الناس؛ عزت مؤمن از بی نیازی او از مردم است.» (۳۲)

چهارم در تاریخ گذشتگان مخصوصاً گروهی از یهود حریص و دنیاپرستان از اقوام دیگر ببیندیشد و حال آن‌ها را با حال انبیاء و اولیاء الله مقایسه کند و عقل خود را در این میان به داوری طلبد که آیا به آن گروه ببیوندد یا به این گروه؟ آن‌هایی که با افتخار زیستند و با افتخار از جهان چشم پوشیدند و به جوار رحمت حق با روحی پاک و اعمالی صالح شتافتند، یا کسانی که بدنام زیستند و بدنام از دنیا رفتند و با کوهی از گناه به سوی سرنوشت شومشان در قیامت شتافتند؟!

پنجم در خطرات مال و ثروت بی حساب ببیندیشد و آفات دنیا و آخرت این کار را در نظر بگیرد و نیز در آرامش و منیت حاصل از قناعت و عاقبت محمود آن فکر کند، همیشه در امر دنیا به زیردستان خود نگاه کند، نه به آن‌ها که بالادست او هستند، چرا که شیطان دائماً او را تحریک می‌کند که به افراد بالاتر نگاه کند و به او می‌گوید تو چه چیز از آن‌ها کم داری؟ چرا تلاش نمی‌کنی؟ ببین آن‌ها چگونه غرق ناز و نعمتند و از لذایذ دنیا بهره می‌گیرند؟! تواز خوف خدا بر خود تنگ گرفته ای و دائماً حلال و حرام می‌کنی، مگر آن‌ها خوف از خدا ندارند یا تواز آن‌ها دیندارتری؟!

ابودر می‌گوید: «اوصانی خلیلی ان انظر الی من هو دونی، لالی من هو فوقی؛ یار با وفای من (رسول خدا) (ص) به من سفارش کرد (در امر دنیا) همیشه به زیردستان بنگرم نه به بالادستان!» (۳۳)

### رفع یک اشتباه

در اینجا ممکن است بعضی تصور کنند اسلام با توجه به روایات و آیات بالا چندان تمایلی به پیشرفت زندگی مادی مردم ندارد و از اصول تمدن مادی و ترقی صنایع ناخشنود است؛ زیرا پیروان خود را دعوت به بیگانگی از دنیا می‌کند! در حالی که این یک اشتباه بزرگ است، اسلام با حرص و

دنیاپرستی و فداکردن همه ارزش‌ها در برابر مال و ثروت و مقام و شهوت مبارزه می‌کند، نه از به کارگیری مواهب دنیا در مسیر عزت و آزادگی و ارزش‌های معنوی.

توضیح اینکه: مواهب مادی در حد ذات خود ابزاری هستند برای وصول به مقاصد دیگر، هرگاه از آن‌ها برای فراهم آوردن زمینه‌های رشد معنوی و تعالی انسانی استفاده شود مطلوبند و اگر از آن‌ها در راه خودکامگی و هوسرانی استفاده شود و یا این مواهب به صورت هدف نهایی درآید و انسان را از اهداف اصلی آفرینشش بیگانه سازد قطعاً نامطلوب است.

این درست به ابزار و وسایل صنعتی جدید می‌ماند که قابل بهره‌گیری دوگانه است، هواپیماها می‌توانند وسیله‌ای برای نقل و انتقال سریع و آسان انسان‌ها در طریق کسب دانش و تأمین روزی حلال و گسترش عدالت و کمک به نیازمندان و عمران و آبادی باشند، همان‌گونه که می‌توانند وسیله‌ای برای فروریختن بمب‌های ویرانگر، یا به صورت ابزار کشتار جمعی درآیند که نه بر انسان رحم کند نه بر حیوان و گیاه!

بنابراین نباید نگرش از حرص و دنیاپرستی، بهانه‌ای برای رهاکردن فعالیت‌های مثبت اقتصادی و رشد و شکوفایی صنعت و مانند آن شود و افراد تنبل و بیکاره خود را زیر پوشش کناره‌گیری از حرص و دنیاپرستی قرار دهند و آن را توجهی برای کاستی‌های خود بدانند.

## پی نوشت‌ها

- ۱- سفینة البحار، جلد ۲، صفحه ۴۵۸ (ماده کبر).
- ۲- سوره هود، ۸۷.
- ۳ و ۴- سوره ص، ۳۳ و ۳۴.
- ۶- التحقیق، ماده هلع.
- ۷- در تفسیر مجمع البیان و بسیاری از تفاسیر دیگر، در تفسیر سوره جمعه این داستان با تفاوت مختصری آمده است.
- ۸- میزان الحکمة، جلد ۱، صفحه ۵۸۸، شماره ۳۱۳۹.
- ۹- نهج البلاغه، نامه ۵۳.
- ۱۰- غرر، حدیث ۸۲۰؛ میزان الحکمة، جلد ۱، صفحه ۵۸۶، شماره ۳۵۹۶.
- ۱۱- غررالحکم، حدیث ۹۸۲؛ میزان الحکمة، جلد ۱، صفحه ۵۸۶، شماره ۳۵۹۲.
- ۱۲- غررالحکم، حدیث ۱۷۵۳؛ میزان الحکمة، جلد ۱، صفحه ۵۸۷، شماره ۳۶۱۵.
- ۱۳ و ۱۴- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۱۶، حدیث ۷۶، باب «حب الدنيا و الحرص علیها».
- ۱۵ و ۱۶- غررالحکم، حدیث ۱۵۰؛ تصنیف الغرر، صفحه ۲۹۴.
- ۱۷- نهج البلاغه، نامه ۵۳.
- ۱۸- سفینة البحار، ماده حرص.
- ۱۹- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۲.
- ۲۰- امالی صدوق، صفحه ۳۹۴؛ غررالحکم، حدیث ۴۹۴۹.
- ۲۱- بحارالانوار، ج ۶۹، صفحه ۶۸.
- ۲۲- توبه، ۱۲۸.
- ۲۳- نحل، ۳۷.
- ۲۴- یوسف، ۱۰۳؛ نساء، ۱۲۹.
- ۲۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.
- ۲۶- بحارالانوار، جلد ۶۴، صفحه ۲۷۱، حدیث ۳ و ۲۹۴، حدیث ۱۸.
- ۲۷- میزان الحکمة، جلد ۱، صفحه ۵۸۹ (حدیث ۳۶۴۶).
- ۲۸- آل عمران، ۲۶.
- ۲۹- نحل، ۹۶.
- ۳۰- میزان الحکمة، جلد ۳، صفحه ۲۵۵۷.
- ۳۱- بقره، ۲۶۸.
- ۳۲- شرح فارسی غررالحکم، جلد ۵، صفحه ۳۳۸.
- ۳۳- اقتباس از المحجة البيضاء، جلد ۶، صفحه ۵۸ تا ۵۴ (با تلخیص).

منبع: اخلاق در قرآن جلد ۲

# امامان راهنمایان به رضای خداوند

حجة الاسلام والمسلمین سید احمد خاتمی

برخی از ویژگی‌های امامان معصوم علیهم السلام را با الهام از فرای از «زیارت جامعه کبیره» در این مقاله محور قرار می‌دهیم. «والادلاء علی مرضات الله» سلام بر شما امامان که راهنمایان به رضای خدا می‌باشید. ادلاء جمع دلیل است دلیل یعنی راهنما و این وزن «فعلیل» معنای استمرار و ثبوت را دارد یعنی راهنمایان همیشه. مرضات مصدر میمی است که «تاء» به آن اضافه شده و بر استمرار رضا دلالت می‌کند، این استمرار از میم آغاز و تاء آخر آن فهمیده می‌شود.

## تحصیل رضای الهی ارزش والا

از این فراز استفاده می‌شود:

در پی تحصیل رضای الهی بودن یک ارزش والا است، امامان راهنمائی می‌کنند که چگونه می‌توان به این ارزش رسید. آنچه مهم است این است. در این راستا نباید رضای خداوند را با هیچ کس و هیچ چیز معامله کرد که چنین معامله ای جز خسران را در پی ندارد.

عزت این جهانی و آن جهانی انسان تنها و تنها از رهگذر رضای خداوند می‌گذرد و بس. و ذلت این جهانی و آن جهانی نیز پیامد فداکردن رضای خدا و تحصیل رضای این و آن است.

در روایتی از پیامبر اکرم (ص) می‌خوانیم:

«من طلب مرضاة الناس بما يسخط الله كان حامده من الناس ذاماً و من أثار طاعة الله بغضب الناس كفاه الله عداوة كل عدو و حسد كل حاسد و بغى كل باغ و كان الله عزّو جلّ له ناصرأ و ظهيراً؛ (۱) هر کس که در پی آن باشد که مردم را راضی کند به چیزی که خدا را به خشم آورد به جای ستایش مردم نکوهش آنان نصیبش می‌شود و هر که طاعت خدا را بر خشم مردم ترجیح دهد خداوند او را از دشمنی هر دشمنی و حسادت هر حسودی و تجاوز هر تجاوزگری ننگه می‌دارد و خدای عزّو جلّ یاورو پشتیبان او باشد».

حضرت امیرمؤمنان علی (ع) در نامه ای به محمد بن ابی بکر می‌نویسد:

«ان استطعت ان لاتسخط ربك برضا احد من خلقه فافعل فان في الله عزّو جلّ خلفاً من غيره و ليس في شيء سواه خلف منه؛ (۲) اگر بتوانی کاری کنی که برای رضایت بنده ای از بندگان خدا پروردگارت را ناخشنود نکنی، چنین کن زیرا خشنودی خدا جانشین هر خشنودی هست اما هیچ چیز جایگزین خشنودی خدا نمی‌شود».

در روایتی از پیامبر اکرم (ص) رسیده است:

«من طلب رضی مخلوق بسخط الخالق سلط الله عزّو جلّ عليه ذلك المخلوق؛ (۳) آنکس که برای جلب رضایت مخلوقی خالق را ناخشنود کند خداوند همان مخلوق را بر او مسلط خواهد ساخت».

### رضایت خداوند برترین نعمت بهشتی

خداوند در بهشت مؤمنان را با انواع نعمت‌های مادی و معنوی پذیرائی می‌کند. باغهای بهشتی، سایه‌های بهشتی، قصرهای بهشتی، غذاهای بهشتی، همسران بهشتی، پذیرائی کنندگان ویژه بهشتی، بخشی از پذیرائی‌های مادی است، احترام مخصوص به بهشتیان، محیط صلح و صفا، امنیت و زوال، خوف، دوستان موافق و رفیقان با وفا، نشاط

فوق العاده درونی بخشی از پذیرائی های معنوی خداوند است. ولی نعمتی بالاتر از احساس خشنودی خداوند نیست. لذت درک رضای محبوب از بزرگترین لذات معنوی است، لذتی که آمیخته با احساس شخصیت و ارزش وجودی انسان است چراکه اگر ارزش و شخصیتی نداشت از سوی محبوب بزرگش پذیرفته نمی شد. قرآن مجید مکرر بر این نعمت بهشتی تکیه کرده است. در آیه ۱۵ سوره آل عمران بعد از ذکر باغ های سرسبز بهشتی و همسران پاک و پاکیزه می فرماید: «و رضوان من الله اکبر؛ برای پرهیزکاران خشنودی خداوند است».

در آیه ۷۲ سوره توبه بعد از بیان برخی از نعم مادی و معنوی بهشت می فرماید: «و رضوان من الله اکبر؛ رضا و خشنودی خداوند از همه این ها برتر است» سپس آیه با این جمله به پایان می رسد که: «ذلک هو الفوز العظیم؛ پیروزی بزرگ همین است» تعبیر اکبر و همچنین «ذلک هو الفوز العظیم» به خوبی نشان می دهد که هیچ موهبتی از مواهب الهی به این پایه نمی رسد. در حدیثی از ابوسعید خدری، از رسول خدا (ص) می خوانیم:

خداوند بهشتیان را مخاطب ساخته می گوید آیا با این نعمت هائی که به شما دادم راضی شدید عرضه می دارند چرا خشنود نباشیم در حالی که عطایائی به ما بخشیدی که به احدی از خلقت نداده ای. می فرماید: آیا چیزی که از همه این ها برتر است به شما بدهم عرضه می دارند پروردگارا چه از این بهتر؟ می فرماید: رضوان و خشنودی خودم را به شما بخشیدم و هرگز بعد از این بر شما خشم نخواهم داشت. (۴)

همین معنا از امام علی بن الحسین (ع) با تعبیرات دیگری نقل شده است در آخر آن می خوانیم:

«فیقول تبارک و تعالی رضای عنکم و محبتی لکم خیر و اعظم مما أنتم فیه» (۵) خشنودی من از شما و محبت من نسبت به شما بهتر و برتر است از آن نعمت هائی که در آن هستید.»

### رضای الهی نعمتی خواستنی

با توجه به جایگاه والای این نعمت، از خواسته های اولیاء خداوند آن



است که خداوند این نعمت را به آن‌ها عنایت کند، نعمت رضای خداوند. امام سجاد (ع) در دعای خود از خدا می‌خواهد که درجه اش را با مقام رضا شرافت بخشد. «و... شرف درجتی برضوانک» (۶)

در دعای روز عرفه نیز خواسته حضرت این است که: «واجعل لی فی هذا الیوم نصیباً آنال به حظاً من رضوانک»؛ (۷) خدایا در این روز سهمی به من ده که بهره‌ای از رضوانت را بگیرم» نیز درخواست می‌کند: «اللهم... فاعطنی من نفسی ما یرضیک عنی»؛ (۸) خدایا به من توفیق ده که کاری انجام دهم که مورد رضایت باشد» و نیز می‌خواهد: «وسهل الی بلوغ رضاک سبلی»؛ (۹) راه‌های رسیدن به رضای خود را بر او آسان گرداند.

### راه تحصیل رضای الهی

اینک سؤال این است که راه تحصیل رضای الهی چیست؟ پاسخ آن است که راه آن فقط و فقط اطاعت اوست یعنی بجا آوردن واجبات و ترک محرمات. «عن علی (ع) رضا الله سبحانه مقرون بطاعته»؛ (۱۰)

رضای خداوند و طاعت او بهم پیوسته اند.

در روایتی از حضرت امام صادق (ع) می‌خوانیم: «من سرّه ان یعلم انّ الله یحبّه فلیعمل بطاعة الله ولیتبعنا»؛ (۱۱) هرکس که دوست دارد بداند که خدا او را دوست دارد باید مطیع خدا بوده و از ما پیروی کند». پرواضح است که اطاعت از خداوند هزینه دارد، آنکس که در پی رضای خداوند است با جان و دل همه هزینه‌های این امر را می‌پردازد امیرمؤمنان (ع) پیامبر اکرم (ص) را به این امر می‌ستاید: «و نشهد ان محمداً عبده و رسوله خاض الی رضوان الله کلّ غمرة و تجرع فیه کلّ غصته»؛ (۱۲) شهادت می‌دهیم که حضرت محمد (ص) بنده و رسول خداوند است او با تمام وجود در رضوان خداوند فرو رفت و مصائبی را که از خلق خدا دید تحمل نمود».

عمار یاسر در جنگ صفین پیش از آنکه به عرصه پیکار قدم بگذارد در پیشگاه خداوند عرض کرد: «اللهم انک تعلم انی لو اعلم ان رضاک فی ان اقذف بنفسی هذا البحر لفعلت، اللهم انک تعلم ان لو اعلم ان رضاک فی ان اضح ظبئة سیفی فی بطنی ثم انحنی علیه حتی یخرج من ظهری لفعلت،

اللهم انى اعلم مما علمتنى انى لا اعمل عملاً اليوم هذا هو ارضى لك من جهاد هؤلاء الفاسقين؛ (۱۳) بارالها تو مى دانی که اگر بدانم رضای تو در اینست که خود را در دریا بیفکنم مى افکنم. بارالها تو مى دانی که اگر بدانم رضای تو در اینست که نیش شمشیر را بر شکم بگذارم و آنقدر فشار دهم که از پشتم بدر آید این کار را انجام مى دهم، بارالها از دینی که به من آموخته ای مى دانم امروز هیچ عملی بیش از جهاد با این مردم گنهکار مرضی ذات اقدس تو نیست.» آنچه عمار یاسر در این سخن ارزشمند دارد برخی از هزینه های دین مداری و اطاعت از خداوند است. این اطاعت هم جلوه در بینش دارد و هم جلوه در روش، جلوه آن در بینش راضی بودن به تقدیر الهی است. جلوه اطاعت خداوند در منش هم به جا آوردن واجبات و ترک محرمات. در روایات بر برخی از جلوه های عملی این اطاعت تکیه شده است:

آمده است که حضرت موسی از خداوند خواست مرا راهنمایی کن به عملی که وقتی آنرا انجام دادم به وسیله آن به رضای حضرتت نائل گردم خداوند به او وحی کرد: «فانّ رضای فی رضاك بقضائى؛ (۱۴) رضای من در رضای تو به قضای من است.»

امیرمؤمنان علی (ع) فرمود: «کن راضياً تکن مرضياً؛ (۱۵) به قضای الهی دربار خودت راضی باش تا مشمول رضوان باری تعالی باشی.»

در روایتی از امام علی (ع) می خوانیم که فرمودند: ثلاث یبلغن العبد رضوان الله کثرة الاستغفار و خفض الجانب و کثرة الصدقة؛ (۱۶) سه چیز است که بنده را به خشنودی خدا می رساند: ۱. استغفار زیاد ۲. فروتنی ۳. صدقه دادن زیاد.

امام سجاد (ع) فرمود: «ان ارضاکم عند الله اسبغکم علی عیاله؛ (۱۷) همانا خرسندترین شما نزد خداوند کسی است که خانواده خود را بیشتر در گشایش و رفاه قرار داد.» (روشن است مقصود گشایش در حد توان است).

## نشانه رضایت خداوند

نشانه رضایت خداوند از بنده اش این است که توفیق بندگی به او عنایت کند در روایتی آمده است که حضرت موسی (ع) از خداوند درخواست کرد

که: «یا رب اخبرنی عن آية رضاك عن عبدك فإوحى الله تعالى اليه اذا رأيتني ادقني عبدی لطاعتی واصرّفه عن معصیتی فذلک آية رضای»؛ (۱۸) پروردگارا مرا از نشانه خشنودی خود از بنده ات خبر ده خدای تعالی به او وحی فرمود هرگاه دیدی که من بنده ام را برای اطاعت خود آماده و از معصیتم روی گردان می‌کنم این نشانه خشنودی من است».

### راهنمایان به رضای خداوند

امامان راهنمایان به رضای خداوند هستند از دو راه:

**الف.** با منش خود، با رفتار خود آموختند که رضای خداوند یعنی چه؟ آموختند که در مسیر رضای او باید حتی از نفیس‌ترین کالاهای جان است گذشت. سالار شهیدان ابی عبدالله الحسین (ع) در آغاز سفر عاشقانه اش در کنار تربت نبی اکرم (ص) از خداوند خواست: اسئلك یاذا الجلال والاکرام بحق القبر و من فیہ الا اخترت لی ماهولک رضی و لرسولک رضی؛ (۱۹) از تو ای خدای صاحب جلالت و اکرام به حق این قبر و به حق کسی که در آن آرمیده است که آنچه رضای تو و رضای رسولت می‌باشد برایم برگزین». جای جای زندگی معصومان تجلی‌گاه رضایت الهی است، آن‌ها قطب نمائی جز رضای او نداشتند سکوت، قیام، فریاد و خروش اهلبیت (ع) چیزی جز این هدف را دنبال نمی‌کرد.

**ب.** با گفتار خود، با رهنمودهای الهی خویش به همه انسان‌ها آموختند که عناصر رضای خداوند چیست؟ چگونه می‌توان رضای حضرتش را تحصیل کرد؟ عوامل سخط و خشم ذات مقدّسش چیست؟ درست است کلیات در کلام ذات مقدّس ربوبی آمده اما تفسیر و تبیین آن توسط این انوار تابناک الهی بوده است.

حضرت امام زین العابدین (ع) در بخشی از دعای ۲۷ صحیفه سجادیه می‌فرماید: اللهم انک ائدت دینک فی کل اوان بامام اقمته علماً لعبادک و مناراً فی بلادک بعدان وصلت حبله بحبلک و جعلته الذریعة الی رضوانک و افترضت طاعته و حدّرت معصيته و امرت بامثال اوامر و الانتهاء عند نهیه و الا یقدمه متقدّم و لا یتأخّر عنه متأخّر؛ خدایا تو دینت را در همه

زمانها به وسیله امامی که او را علم هدایت برای بندگان خود و منار معرفت در بلاد خویش قرار دادی تأیید می‌کنی البته بعد از آنکه رشته توصل به او را به رشته خود وصل کردی او را وسیله رسیدن به رضوان خویش قرار دادی، اطاعت او را واجب کردی و از معصیتش برحذر داشتی، به فرمانبرداری او امر کردی و از ارتکاب نهی او بازداشتی، از پیش دستی و نیز تأخر او نهی کردی (همراهی با او را لازم دانستی).

## پی نوشت‌ها

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۲.
  ۲. امالی شیخ طوسی، ص ۲۹.
  ۳. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۵۶.
  ۴. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۶، ص ۷۰، تفسیر روح المعانی، ج ۱۰، ص ۱۲۳.
  ۵. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۳.
  ۶. صحیفه سجادیه، دعای ۴۱.
  - ۷ و ۸ و ۹. صحیفه سجادیه، دعای ۲۰ و ۲۲ و ۲۷.
  ۱۰. غررالحکم، حدیث ۵۴۱۰.
  ۱۱. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۹۷.
  ۱۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۴.
  ۱۳. سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۲۴.
  ۱۴. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۰۹۹.
  ۱۵. فهرست غرر، ص ۱۳۸.
  ۱۶. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۸۱.
  ۱۷. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۳۶.
  ۱۸. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۶.
  ۱۹. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.
  ۲۰. در تدوین این مقاله علاوه بر منابع فوق از کتب ذیل نیز بهره گرفتیم:  
۱. ادب فنای مقربان، جلد ۲۰۲. میزان الحکمه، کلمه رضا. ۳. شرح دعاء مکارم الاخلاق، ج ۳.
- .....
- مجله پاسدار اسلام دی ۱۳۸۴، شماره ۲۸۹

## کمالات وجودی انسان

### اشاره

دین و اخلاق، با انسان رابطه پیدا می‌کند. بدون شناخت انسان، بحث از نسبت دین و اخلاق عقیم است. پس لازم است قبل از بحث درباره نسبت دین و اخلاق به معرفی اجمالی انسان بپردازیم و سپس نسبت دین و انسان و در پایان نسبت دین و اخلاق را بررسی کنیم.

انسان کیست؟ انسانیت چیست؟ و کمال حقیقی او در چیست؟ درباره انسان بسیار خوانده ایم و شنیده ایم تا جایی که ده‌ها و بلکه صدها نظریه درباره او و معنای انسانیت و کمال انسان از سوی دانشمندان و نیز مکاتب مختلف ارائه شده است. در میان این نظریات نه تنها اختلاف وجود دارد بلکه بین آن‌ها تباین و تضاد عمیق و آشکار دیده می‌شود. این اختلافات حتی گاهی در پیروان یک مکتب و یک مرجع علمی نیز به چشم می‌خورد. به همین دلیل بهتر می‌دانم که پیش از پاسخ به سؤالات ذکر شده درباره انسان که جنبه ایجابی دارند، به این سؤال پاسخ دهیم که انسان چه نیست؟ پاسخ به این سؤال ما را از بسیاری از اشتباهات و اختلافات درباره انسان و انسانیت، کمال، سعادت و شقاوت او و نیز بایدها و نبایدهای زندگی او،

مصون می‌دارد. پاسخ به این سؤال که انسان چه نیست، به ماکم خواهد کرد تا با فکر بازتری به بحث درباره انسان بپردازیم. چراکه بدین وسیله می‌توانیم تعریف‌ها و معانی غلطی که به عمد یا سهو درباره انسان ارائه شده را بشناسیم و آن‌ها را از حوزه مباحث انسان شناسی خارج کنیم. به عبارت دیگر ما وقتی بهتر می‌فهمیم که انسان و انسانیت چیست که ابتدا بدانیم انسان چه نیست.

### تقسیم بندی موجودات از نظر کمالات وجودی

وقتی موجودات مشهود خود را در جهان با دقت می‌نگریم، به خوبی درمی‌یابیم که آن‌ها از نظر کمالات وجودی (آثار و منشاء آثار نوین) برابر نیستند و آثار وجودی بعضی بر آثار وجودی بعضی دیگر برتر و بیشتر است. موجوداتی را که در اطراف خود می‌بینیم از این نظر به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

- ۱- جمادات یا موجودات بی‌جان مانند انواع سنگها، گازها و مایعات که دارای آثار وجودی خاصی هستند و به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: جمادات حجم دارند یعنی فضا اشغال می‌کنند، وزن دارند، رنگ دارند، بو دارند، خواص عنصری مختلفی دارند و...
- ۲- نباتات یا گیاهان که دارای کمالات و آثار وجودی بیشتری نسبت به جمادات می‌باشند یعنی علاوه بر اینکه آثار وجودی جمادات را دارند، دارای آثار وجودی مخصوصی هستند که جمادات فاقد آن‌ها می‌باشند. از قبیل: نباتات رشد و نمو دارند، تغذیه می‌کنند، تولیدمثل می‌کنند، تا اندازه‌ای دارای حس و حرکت هستند و از وضعیت ضعف اندام به قدرت بدنی زیاد می‌رسند. ناگفته نماند که نباتات علاوه بر این آثار ویژه، در بعضی آثار جمادی مثل رنگ پذیری و داشتن بو، از جمادات قابلیت بیشتری نشان می‌دهند و تنوع رنگ‌ها و بوها در گل‌ها و میوه‌ها دیده می‌شود. بنابراین گیاهان از نظر کمال وجودی برتر از جمادات هستند.
- ۳- حیوانات که دارای کمالات و آثار وجودی بیشتری نسبت به گیاهان و جمادات می‌باشند و علاوه بر آثار وجودی جمادات و گیاهان، دارای وجودی

مخصوص هستند که دو قسم قبلی فاقد آنند. از قبیل اینکه حیوانات شعور و اراده دارند، کار و تلاش می‌کنند، همسرگزینی و مسکن‌گزینی دارند، دارای شهوت جنسی و غضب هستند، در بعضی از انواع آن‌ها زندگی اجتماعی وجود دارد، در زندگی اجتماعی دارای تقسیم بندی و مراتب شغلی، تفریح و اجتماعی مختلف هستند. به عبارت دیگر رتبه و مقام و پستی و برتری شغلی در بین آن‌ها وجود دارد. از حریم خود و خانواده خود در برابر خطرات و دشمنان، محافظت می‌کنند. از حریم هم‌نوع و حتی گاهی غیرهم‌نوع در برابر خطرات و دشمنان دفاع می‌کنند. در بین حیوانات هم‌نوع و گاهی غیرهم‌نوع جهت‌گذراندن زندگی، تعاون، همکاری و خدمات متقابل و مسالمت‌آمیز دیده می‌شود. تا اندازه‌ای قابل تربیت هستند یعنی تربیت محدود می‌پذیرند. دارای احساسات و عواطفند. در آن‌ها صفات روحی خوب و مثبتی که ما در زندگی از آن‌ها به اخلاق تعبیر می‌کنیم در انواع مختلفشان دیده می‌شود؛ صفاتی از قبیل وفاداری، امانت‌داری، خدمت به هم‌نوع، نجابت و...

۴- انسان از آن جهت که انسان است و اشرف مخلوقات می‌باشد، نه جمادات است، نه نباتات است و نه حیوان. این بدان معنا نیست که فاقد کمالات و آثار وجودی جمادات، نباتات و حیوانات است، بلکه به معنای این است که آنچه مایه انسانیت انسان و شرافت او بر سایر موجودات است امری غیر از کمالات وجودی سه قسم گذشته است. چرا که انسان در آن آثار وجودی با سه قسم دیگر مشترک است و فضیلتی در آن‌ها ندارد. فضیلت و شرافت یعنی برتری، و برتری یعنی داشتن چیزی که در دست دیگران نباشد. بنابراین نمی‌توان فضیلت و برتری انسان بر سایر موجودات مشهودمان را به داشتن کمالات جمادی، گیاهی و حیوانی بدانیم. هر چند انسان در ظهور آن کمالات از خود قابلیت بیشتری نشان دهد، زیرا قابلیت بیشتر داشتن در یک کمال، آن کمال را از حقیقت و مرتبه خود خارج نمی‌کند. به عنوان مثال اگر انسان در غضب و یا شهوت جنسی قابلیت بیشتری نسبت به حیوانات از خود نشان داد هرگز غضب و شهوت از مرتبه کمالات حیوانی فراتر نمی‌روند و به مرتبه یک کمال انسانی

نمی‌رسند. به عبارت دیگر انسان فقط توانسته یک کمال حیوانی را بیشتر از خود حیوانات نشان دهد، نه اینکه شهوت و غضب کمال انسانی شده باشند. در این صورت می‌گوییم انسان یک حیوان قویتر است. همچنین وقتی که انسان دارای قدرت بدنی زیادی می‌شود می‌گوییم او یک گیاه قویتر شده نه یک انسان بهتر. به عبارت دیگر همان طور که گفتیم قدرت بدنی یک کمال گیاهی است نه یک کمال انسانی؛ یعنی اگر انسانی از نظر قدرت بدنی قویتر از دیگران بود، او فقط در یک صفت گیاهی قویتر است نه اینکه انسان بهتری است و در انسانیت بالاتر است. همچنین است وقتی انسان لباسی زیبا و رنگارنگ و فاخر بر تن می‌کند، می‌گوییم او یک کمال گیاهی رایه استخدام درآورده و مورد استفاده قرار داده است نه اینکه او با پوشیدن لباسی زیباتر و با جنسی بهتر و یا برخوردار از قیافه و صورتی زیباتر، در انسانیت و شرافت از دیگران پیشی گرفته باشد.

چرا که برتری حقیقی انسان به برتری در حقیقت انسانیت و آن آثار و کمالاتی است که ویژه اوست و در حیوانات و گیاهان و جمادات یافت نمی‌شود، که اگر در آن‌ها یافت شود آن کمالات دیگر کمال ویژه انسانی محسوب نمی‌شوند بلکه جزء کمالات مشترکند.

اگر قابل به برتری انسان نسبت به سایر موجودات باشیم و او را اشرف مخلوقات بدانیم که چنین نیز هست، بدین معناست که در انسان کمال یا کمالاتی وجود دارد که در سایر موجودات قبلی نیست و الا برتری و شرافت او معنا نداشت.

با توجه به مطالب گذشته به این نتیجه می‌رسیم که انسان جماد، گیاه و حیوان نیست. بنابراین اگر آثار و کمالاتی که در حد کمالات این سه قسم هستند از خود نشان داد در مرتبه همانهاست و هیچ فضیلتی از نظر انسانی بر سایر انسان‌ها ندارد. مثلاً از آن جهت که شهوت جنسی دارد و تمایل به جنس مخالف پیدا می‌کند و همسرگزینی می‌کند، یک حیوان است و نیز از آن جهت که کار و تلاش می‌کند، مسکن‌گزینی دارد، زندگی و مشارکت اجتماعی دارد، در سلسله مراتب اجتماعی بالا می‌رود، به هم‌نوع خود کمک و خدمت می‌کند و دارای بعضی از صفات اخلاقی نیکو و



پسندیده است، یک حیوان خوب است، چراکه همه این‌ها در حیوانات نیز یافت می‌شود. همچنین وقتی که رشد می‌کند و قدرت بدنی فوق‌العاده‌ای (مثلاً در اثر ورزش) پیدا می‌کند و یا دارای صورتی زیبا می‌شود و زیبایی‌ها را به استخدام درمی‌آورد، یک گیاه خوب است، چراکه همه این‌ها در گیاهان نیز یافت می‌شود.

### انسان چیست؟

منظور از مختصات انسان یعنی چیزهایی که فقط در انسان وجود دارد و جماد و گیاه و حیوان را به کمالات ویژه راهی نیست. انسان دارای نیروی عقل و فکراست که با آن حقایق وجود را می‌شناسد و پیشرفت‌های مادی و معنوی تحصیل می‌کند.

انسان موجودی آزاد و مختار است که می‌تواند با آزادی و اختیار، مسیر و هدف خود را انتخاب کند و به سوی آن حرکت نماید.

انسان با برخورداری از روح یا نفحه الهی، قدرت علمی نامحدود و نیز قدرت تربیت‌پذیری نامحدود دارد، تا جایی که می‌تواند اسماء و صفات خداوند را در خود ایجاد و مستقر کند و مراتب کمال و تقرب به خدا را یکی پس از دیگری طی کند و آینه و مظهر کامل صفات خداوند شود. این همان مقام خلیفه الهی است که انسان برای وصول به آن خلق شده است.

### ابعاد وجودی انسان

انسان یک مرکب دو بعدی است که یک بعد او مادی و بعد دیگرش غیرمادی است: «اذ قال ربک للملائکه انی خالق بشرامن طین فاذا سویته و نفخت فیہ من روحی فقعوا له ساجدین.» یعنی (و هنگامی که خداوند به فرشتگان گفت که من بشر را از گل می‌آفرینم، پس آنگاه که او را به خلقت کامل بیاراستم و از روح خود در او دمیدم به او سجده کنید). (۱)

بعد مادی انسان منشاء طبیعت و تمایلات حیوانی اوست و بعد الهی او منشاء فطرت و تمایلات فوق حیوانی اوست. همین بعد است که به انسان مقامی می‌دهد که فرشتگان به خاطر آن مقام مأمور به سجده بر انسان می‌شوند.

همان طور که در آیه ۷۲ از سوره مبارکه «ص» خواندیم خداوند در جریان تکمیل آخرین مرحله از مراحل وجودی انسان فرمود: «نفخت فیہ من روحی.» یعنی (از روح خودم در او دمیدم). روح انسان را به خودش نسبت می‌دهد و این نسبت، شدت اتصال و ارتباط انسان با خداوند و نیز شرافت انسان را می‌رساند. و نیز در ادامه بیان همین جریان خطاب به ملائکه فرمود: «فقواله ساجدین.» یعنی (همگی برایش سجده کنید). همه ملائکه بدون استثنا به او سجده کردند و ابلیس که در بین ملائکه بود (۲) به او سجده نکرد و خداوند از ابلیس درباره علت عدم سجده اش به آدم چنین سؤال می‌نماید: «قال یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی.» (ای ابلیس چه چیز تو را منع کرد از اینکه به چیزی که با دستهای خودم آن را آفریدم سجده کنی). (۳)

کلمه با «دستان خود آن را خلق کردم» حکایت از اهمیت انسان و خلقت او می‌کند. مرحوم علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید: اینکه در این آیه خلقت بشر را به دست خود نسبت داده و فرموده «چه مانعت شد از اینکه برای چیزی سجده کنی که من آن را با دستهای خود آفریدم، به این منظور بوده که برای آن شرافتی اثبات نموده، بفرماید: هر چیزی را به خاطر چیزی دیگر آفریدم، ولی آدم را به خاطر خودم. همچنان که جمله «ونفخت فیہ من روحی» (از روح خودم در او دمیدم) نیز این اختصاص را می‌رساند. اگر کلمه «ید» را تثنیه آورد و فرمود: «یدی» (دو دستم) با اینکه می‌توانست مفرد بیاورد برای این است که به کنایه بفهماند: در خلقت او اهتمام تام داشتیم؛ چون ما انسان‌ها هم در عملی هر دو دست خود را به کار می‌بندیم که نسبت به آن اهتمام بیشتری داشته باشیم. (۴)

خداوند دمیده شدن روح خود در انسان را که همان دمیده شدن روح انسانی است، مرحله ای جدید در تکامل خلقت او معرفی می‌کند و به خاطر این خلقت جدید و به وجود آمدن انسان به خود تبریک گفته و خود را «احسن الخالقین» می‌نامد.

«ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا اخر فتبارک الله احسن الخالقین.» یعنی (انسان

را به صورت نطفه ای گردانیده و در جای استوار (رحم مادر) قرار دادیم. آنگاه نطفه را علقه (خون بسته) و علقه را گوشت پاره و باز آن گوشت را استخوان و سپس بر استخوان ها گوشت پوشانیدیم. پس از آن او را با خلقتی دیگرانشا نمودیم پس آفرین بر خداوند که بهترین آفریننده هاست). (۵)

همان طور که دیدیم نطفه انسان پس از طی چندین مرحله به موجود جدیدی تبدیل می‌گردد. زیرا در مورد آخرین مرحله از کلمه «انشا» استفاده کرد. انشا برخلاف خلق یعنی ایجاد جدید و بی سابقه. خداوند به خاطر خلق آن مراحلی که انسان در داشتن آن ها با حیوانات شریک است به خود تبریک نمی‌گوید. بلکه هنگامی به خود تبریک گفته و خود را «احسن الخالقین» می‌نامد که روح انسانی به جسم انسان تعلق می‌یابد. پس اگر خداوند با خلق انسان بهترین خلق کننده هاست، انسان نیز بهترین مخلوق است. این بهترین بودن انسان نسبت به سایر مخلوقات قطعاً به خاطر جنبه ای است که حیوانات فاقد آن هستند. اگر جنبه های ظاهری و بدنی برای انسان کمال بود، خداوند به خاطر آن ها به خود تبریک نمی‌گفت چرا که حیوانات نیز نه تنها دارای این جنبه ها هستند، بلکه در قوای بدنی از انسان بسیار قوی ترند.

بنابراین انسان دارای بعدی حیوانی است که در آن بعد با حیوانات مشترک است و آثار و کمالات حیوانات و به طریق اولی گیاهان و جمادات را از خود نشان می‌دهد. و نیز دارای بعدی فوق حیوانی یا انسانی است که انسانیت او و کمالات ویژه اش به این بعد بستگی دارد.

فعالیت این بعد و غلبه آن بر جنبه حیوانی در زندگی بشر است که به او بر سایر موجودات برتری و شرافت داده است.

به بعد حیوانی انسان، طبیعت و به بعد فوق حیوانی او فطرت گویند. بین این دو نیرو در انسان بر سر حاکمیت بر وجود او نزاع و کشمکش دائمی وجود دارد که نتیجه این نزاع هر چه باشد، شخصیت و سرنوشت انسان را تعیین می‌کند؛ یعنی اگر طبیعت بر وجود انسان حاکم شود، انسان فقط به سوی ارزش های حیوانی و گیاهی متمایل می‌شود و چیزی جز آن ها را نمی‌طلبد و در نتیجه فقط حیات حیوانی خواهد داشت. اگر فطرت

بر وجود او حاکم شود ارزش های فوق حیوانی را می طلبد و بهره برداری او از کمالات حیوانی هم سو با فطرتش می شود و طبیعت او در استخدام فطرتش قرار می گیرد. فقط در این صورت است که حیات انسانی خواهد داشت و برتر و اشرف از سایر موجودات است. در حیات انسانی، انسان هم از کمالات گیاهی استفاده می کند و هم از کمالات حیوانی؛ یعنی او نیز مانند دیگران که زنده به حیات انسانی نیستند، اهل زندگی و مشارکت اجتماعی است، همسرگزینی و مسکن گزینی می کند، کار و تلاش می کند، در سلسله مراتب اجتماعی شرکت و دخالت می کند، از زیبایی ها استفاده می کند و از لذت های طبیعی و خدادادی بهره می برد و... ولی هیچ یک از این ها ارزش نهایی حاکم بر وجود او نیستند، بلکه وسیله ای در استخدام و اختیار فطرت و شکوفایی و رشد بعد فوق حیوانی او هستند.

### کرامت و برتری انسان نسبت به موجودات این عالم

«لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً.» یعنی (ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آن ها را به مرکب بر و بحر سوار کردیم - و جهان جسم و جان را مسخر انسان ساختیم - و از هر غذای لذیذ و پاکیزه آن ها را روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت کامل بخشیدیم). (۶)

مرحوم علامه طباطبایی درباره کرامت و برتری انسان چنین می فرماید:

«مقصود از تکریم، اختصاص دادن به عنایت و شرافت دادن به خصوصیت است که در دیگران نباشد، و با همین خصوصیت است که معنای «تکریم» با «تفضیل» فرق پیدامی کند، چون تکریم معنایی است نفسی و در تکریم کاری به غیر نیست، بلکه تنها شخص مورد تکریم مورد نظر است که دارای شرافتی و کرامتی بشود، به خلاف تفضیل که منظور از آن این است که شخص مورد تفضیل از دیگران برتری یابد، در حالی که او با دیگران در اصل آن عطیه شرکت دارد.

حال که معنای تکریم و فرق آن با تفضیل روشن شد اینک می گوئیم: انسان در میان سایر موجودات عالم خصوصیتی دارد که در دیگران نیست،

و آن داشتن نعمت عقل است و معنای تفضیل انسان با سایر موجودات این است که در غیر عقل از سایر خصوصیات و صفات هم انسان بر دیگران برتری داشته و هرکمالی که در سایر موجودات هست حد اعلای آن در انسان وجود دارد.

و خلاصه اینکه بنی آدم در میان سایر موجودات عالم، از یک ویژگی و خصیصه ای برخوردار گردیده و به خاطر همان خصیصه است که از دیگر موجودات جهان امتیاز یافته و آن عقلی است که به وسیله آن حق را از باطل و خیر را از شر و نافع را از مضر تمیز می دهد... تفضیل و تکریم ناظر به یک دسته از موهبت های الهی است که به انسان داده شد، تکریمش به دادن عقل است که به هیچ موجودی دیگر داده نشده، و انسان به وسیله آن خیر را از شر و نافع را از مضر و نیک را از بد تمیز می دهد، موهبت های دیگری از قبیل تسلط بر سایر موجودات و استخدام و تسخیر آن ها برای رسیدن به هدف ها از قبیل نطق و خط و امثال آن نیز زمانی محقق می شود که عقل باشد.

و اما تفضیل انسان بر سایر موجودات به این است که آنچه را به آن ها داده از هر یک سهم بیشتری به انسان داده است، اگر حیوان غذا می خورد خوراک ساده ای از گوشت و یا میوه و یا گیاهان و یا غیر آن دارد، ولی انسان که در این جهت با حیوان شریک است این اضافه را دارد که همان مواد غذایی را گرفته و انواع طعام های پخته و خام برای خود ابتکار می کند، طعام های گوناگون و فنون مختلف و لذیذ که نمی توان به شماره اش آورده برای خود اختراع می نماید و همچنین آشامیدنی و پوشیدنی و اطباء غریزه جنسی و طریقه مسکن گزیدن و رفتار اجتماعی در حیوانات و انسان بدین قیاس است.» (۷)

### نسبت دین و انسان

دین عامل و ضامن حیات انسانی بشر است. بدون دین زندگی انسان به محدوده کمالات و زندگی حیوانات و گیاهان منحصر می شود. تنها دین است که می تواند انسان را از سطح کمالات حیوانی و گیاهی به افق

زندگی و حیات لایق انسانی برساند. قرآن کریم این حقیقت را که تنها دین می‌تواند تأمین‌کننده حیات ویژه انسانی باشد با بیانی بسیار زیبا این‌گونه اعلام می‌کند:

«یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم.» (یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید اجابت کنید خدا و رسول را هنگامی که شما را دعوت می‌کنند به چیزی که آن چیز به شما حیات می‌دهد. (انفال ۲۹))  
مفهوم آیه این می‌شود که در اجابت خدا و رسول، حیات ویژه ای برای انسان وجود دارد و به عبارت دیگر پیامبر (ص) از سوی خداوند چیزی آورد، که اگر مردم به آن تمسک کنند حیات جدیدی خواهند یافت.  
مفهوم مخالف این آیه این است که بدون اجابت خدا و رسول (ص) هیچ کس از آن حیات ویژه برخوردار نمی‌شود.

بنابراین کار دین رساندن انسان‌ها به مرحله بالاتر از حیات یعنی حیات انسانی است به طوری که هیچ کس بدون آن نمی‌تواند به این مرحله از حیات نایل شود. لذا کسانی که دیندار و اهل اجابت دین نیستند دارای حیات هستند، ولی حیات مرحله گیاهی و حیوانی. اما حیات انسانی فقط ویژه اهل دین است.

حال باید دید که دین این حیات را چگونه برای پیروان خود تأمین می‌کند و به عبارت دیگر پیروان یک دین چه باید کنند تا از حیات مرحله بالاتر برخوردار شوند؟ آیه مذکور جواب این سؤال را به روشنی داد و آن اجابت خداوند و پیامبرش است در دینی که برای انسان‌ها آورده است. تعالیم و دستورات حیات بخش دینی به سه بخش تقسیم می‌شوند که پیروان آن باید با هر سه بخش رابطه مناسبی برقرار کنند.  
الف - عقاید یا اصول دین که همان جهان بینی و اندیشه‌ها و افکار انسانی است.

ب - اخلاقیات که مبتنی بر جهان بینی است و مراد از آن ملکات و صفات ثابت روحی است.

ج - احکام یا فروع دین که دستورالعمل عبادات، معاملات و قسمتی از ارتباطات انسان است برای رسیدن به حیات ویژه انسانی و یا به تعبیر

قرآن حیات طیبه می باشد. (۸)

پیروان دین بایستی به سلسله ای از عقاید حقه و صحیح که در متن تعلیم دینی جای دارد معتقد باشند، عقایدی از قبیل: مبدا، معاد، نبوت، امامت و...

بنابراین دین عامل اساسی حیات ویژه بشری است که انسان با اجابت آن، یعنی برقراری ارتباط صحیح روحی و عملی با همه بخش های آن به این حیات طیبه دست پیدا خواهد کرد. به عبارت دیگر حیات طیبه مجموعه ای از عقاید، اخلاق و اعمال مطابق دستور خداوند (اعمال صالح) است.

### مراحل حیات انسان

دین برای حیات انسان دو مرحله یا دو نشئه را معرفی می نماید: مرحله یا نشئه دنیا که محدود و موقت است و درحقیقت مرحله مقدماتی حیات اوست. مرحله یا نشئه آخرت که نامحدود و جاودانه است و نتیجه و محصول حیات دنیاست. ما در این مقاله به تناسب بحثمان به معرفی اجمالی این دو مرحله می پردازیم.

### حیات دنیا و اقامت موقت انسان در زمین

همه موجودات عالم به تناسب ساختار وجودی خود و کمالات ویژه شان، حرکت و بازگشتی به سوی خداوند دارند و خداوند به عنوان کمال مطلق و خالق ورب و اله آن ها، مقصودنهایی و هدف همه موجودات است. انسان نیز از این مسیر عمومی مستثنی نیست. او نیز همراه با کاروان هستی به سوی مبدء متعال و مقصد اعلی در حرکت است و در نهایت همراه با سایر موجودات به لقای رب خود خواهد رسید. انسان با داشتن روحی الهی، حرکت به سوی ابدیت و به سوی رب خود را، از زمین آغاز می کند.

«و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین قال فیها تحبون و فیها تموتون و منها تخرجون.» یعنی (استقرار شما در زمین و بهره مندیتان از آن برای مدتی معین است. در این زمین زندگی می کنید و در آن می میرید و از آن

برانگیخته می شوید). (۹)

به عبارت دیگر زمین مرکزی موقت برای زندگی و حیات انسان است. این مدت موقت از زندگی در روی زمین، در زبان دین به «حیات دنیا» نامیده می شود. امام علی (ع) علت این نامگذاری را چنین بیان می فرماید:

«انما سمیت الدنيا دنیا، لانها ادنی من کل شیء» یعنی (بدرستی که دنیا، دنیا نامیده شد به دلیل اینکه از هر چیزی پست تر است). (۱۰)

حیات دنیا همان طور که از نامش پیداست پست ترین مرحله از مراحل حیات و پایین ترین مرحله وجود است. لذا کمترین کمالات، از جمله حیات در آن ظهور دارند. حیات واقعی در آخرت است که باطن و اصل این جهان است و همه کمالات به طور تام و کامل و خالص در آن است. هر چه از کمالات در دنیاست، از آن عالم تابیده است و این مقدار از حیات دنیا و کمالات آن، آن قدر کم و ضعیف است که در برابر آخرت بازچیه ای بیش نیست. به طور کلی هر کمالی را که خداوند در زمین قرار داده است، متناسب با حیات دنیاست. یعنی حیات ضعیف و پست. خداوند در این باره می فرماید:

«فما اوتیتم من شیء فمتاع الحیوة الدنیا و ما عند الله خیر و ابقى للذین امنوا و علی ربهم یتوکلون» یعنی (آنچه که از نعمت های دنیا به شما داده شده متاع متناسب با حیات دنیاست و آنچه نزد خداست بسیار بهتر و باقی تر است - ولی - برای کسانی که ایمان بیاورند و در کارهایشان به پروردگارشان توکل کنند). (۱۱)

#### اصل هر چیزی و هر کمالی نزد خداست

«ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم.» یعنی (هیچ چیز در عالم نیست مگر آنکه خزینه های آن نزد ماست و ما چیزی نازل نمی کنیم مگر به اندازه معین). (۱۲)

بنابراین آنچه نزد خداست بهتر و باقی تر است. ولی شرط رسیدن به کمالات سعادت بخش ابدی، ایمان و تقواست. در جای دیگر می فرماید: «و ما اوتیتم شیء فمتاع الحیوة الدنیا و زینتها و ما عند الله خیر و ابقى افلا تعقلون.» یعنی (آنچه که از نعمت های این دنیا به شما داده شده است،



متاع و زیوری متناسب با حیات پست - دنیا - است و آنچه نزد خداست بسیار بهتر و باقی تر است آیا تعقل نمی‌کنید؟ (۱۳)

## مرگ و آخرت

پس از سپری شدن حیات موقت دنیا، فرصت انسان برای کسب شرایط زیستی حیات ابدی پایان می‌یابد و او با مرگ بدن به نشئه و عالمی دیگر وارد می‌شود و در آنجا براساس آنچه که روح او کسب نموده به سیر خود تا مرحله بعدی حیاتش یعنی قیامت ادامه می‌دهد.

«قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملائیکم ثم تردون الی عالم الغیب والشهدة فینبئکم بما کنتم تعملون.» یعنی (بگو مرگی که شما از آن فرار می‌کنید، حتما شما را ملاقات می‌کند و سپس به سوی دانای پنهان و پیدا - خداوند - باز می‌گردید و او شما را به آنچه کرده اید آگاه می‌سازد). (۱۴)

و این سرنوشت قطعی همه انسان‌هاست که یکی پس از دیگری و نسل به نسل با سپری شدن عمرشان به عالم دیگری منتقل می‌شوند و این جریان آن قدر ادامه می‌یابد، تا عمر زمین و آسمان‌ها و جهان خلقت به سر آید و با سپری شدن اجل آن‌ها نظم جهان به هم می‌خورد و از بین می‌رود و حیات دنیا پایان یافته و دگرگون می‌گردد و قیامت تحقق می‌یابد و انسان وارد مرحله جدیدی از زندگی خود که حیات ابدی است، می‌شود. قرآن در این باره می‌فرماید:

«یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار.» یعنی (روزی که زمین به زمینی دیگر و آسمان‌ها نیز به آسمان دیگر تبدیل شود و - مردم - در پیشگاه خدای یگانه مقتدر حاضر شوند). (۱۵)

و نیز می‌فرماید:

«ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمى.» یعنی (ما آسمان‌ها و زمین را جز به حق و برای مدتی معین نیافریدیم). (۱۶)

و همچنین درباره حتمیت معاد و قیامت می‌فرماید:

«و ان الساعة اتیه لاریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور.» یعنی (و ان مسلمانان ساعت قیامت بدون هیچ تردیدی خواهد رسید و خداوند به یقین

مرده‌ها را از قبر برمی‌انگیزد). (۱۷)

«ذالک الیوم الحق فمن شاء اتخذ الی ربه مابا.» یعنی (چنین روزی - قیامت - حق است پس هرکس می‌خواهد، برای خودنزد پروردگارش منزلتی یابد). (۱۸)

در این آیه علاوه بر حق بودن قیامت و قطعیت آن به نحوی رابطه بین زندگی دنیا و آخرت را بیان می‌کند که چون چنان روزی حق است و چون آن روز، روز ظهور سلطنت مطلقه الهی است، هرکس می‌خواهد در آن روز سعادت‌مند باشد، از همین امروز به فکر مقام و منزلت در نزد پروردگار خود باشد.

### اصالت حیات آخرت در برابر حیات دنیا

انسان یک موجود ممتد و متکامل از دنیا به بی‌نهایت است و حیات او در دنیا به خاطر محدودیتها و ضعفهایی که در عالم طبیعت است، حیاتی بسیار ضعیف و پست است و اگر انسان مدارج کمال را درست طی کند به حیاتی بالاتر و قویتر و بهتر خواهد رسید. اینکه انسان چگونه مدارج کمال را طی کند تا به حیات بالاتر و بهتر برسد مطلبی است که درباره آن بعدا خواهیم گفت.

در بررسی و ارزیابی حیات دنیا و آخرت بهترین و تنها مرجع ما خالق و مالک دنیا و آخرت است.

«الله الآخرة والاولی.» یعنی (آخرت و دنیا فقط از آن خداست). (۱۹)

هیچ کس بدون استمداد از او نمی‌تواند درباره این دو نظام اظهار نظر درست و ارزیابی دقیقی کند. حال بینیم خالق و مالک و مدبر این دو نظام (نظام دنیا و آخرت) درباره آن‌ها چه می‌فرماید. خداوند در چند جای قرآن کریم حیات دنیا را در مقابل آخرت بازپچه و پست معرفی نموده که نمونه‌هایی می‌آوریم:

«و ما الحیة الدنیا الالعب و لهو و للدار الآخرة خیر للذین یتقون افلا تعقلون.» یعنی (حیات دنیا جز مشغولیت و بازی بیش نیست و همانا سرای آخرت برای اهل تقوا بسیار بهتر است. آیا تعقل نمی‌کنید؟) (۲۰) و در جای دیگر ضمن معرفی مراحل حیات دنیا، آن را فریب و غرور معرفی

نموده و ضعیف بودن این حیات را با مثالی تبیین می‌کند:

«اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثرفی الاموال و الاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتراه مصفرا ثم یتکون حطاما و فی الآخرة عذاب شدید و مغفرة من الله و رضوان و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور.» یعنی (بدانید که زندگی دنیا به حقیقت مشغولیت و بازی و خودآرایی و فخرفروشی به یکدیگر و حرص زیاد کردن اموال و اولاد است و در مثل مانند بارانی است که بموقع بیارد و گیاهی در پی آن از زمین بروید که زارع را تعجب آورد و سپس می‌بینی که زرد و خشک شود و می‌پوسد و در عالم آخرت عذاب سخت جهنم - برای کفار و آمرزش و رضایت خداوند - برای مؤمنین - است و حیات دنیا جز متاع فریب و غرور نیست). (۲۱)

و باز برای نشان دادن درجه ضعف حیات و موقت و زودگذر بودن آن دنیا چنین می‌فرماید:

«انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما یتاکل الناس و الانعام حتی اذا اخذت الارض زخرفها و ازینت و ظن اهلها انهم قادرون علیها انها امرنا لیلا و نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس کذلک نفصل الایات لقوم یتفکرون.» یعنی (در حقیقت مثال حیات دنیا مانند آبی است که از آسمان نازل می‌کنیم تا به رسیدن آن انواع مختلف گیاه زمین از آنچه انسان‌ها و حیوانات تغذیه می‌کنند، بروید تا آن‌گاه که زمین خرم شود و زینت یابد، و مردم آن سرزمین فکر می‌کنند، که خود قادر بر چنین کاری بودند. ناگهان فرمان ما شبانه یا روزانه می‌رسد و آن محصول را از بین می‌برد و زمین چنان خشک شود که گویی دیروز چیزی در آن نبوده است، این‌گونه آیات خود را برای اهل فکر واضح بیان می‌کنیم).

و بالاخره حیات حقیقی را همان حیات آخرت معرفی نموده و می‌فرماید:

«و ما هذا الحیوة الدنیا الالهو و لعب و ان الدار الآخرة لهی الحیوان لوکانوا یتعلمون.» یعنی (این زندگی دنیا چیزی جز لهو و بازی نیست و بدرستی که حیات حقیقی همان سرای آخرت است اگر بفهمند).

در سوره مبارکه یوسف آیه ۱۰۹ می‌فرماید: «ولدار الآخرة خیر للذین اتقوا افلا تعقلون.» یعنی (خانه آخرت در حقیقت برای کسانی که تقوا پیشه

کردند بهتر است، آیا تعقل نمی‌کنید).

همان طور که از آیات فوق پیداست، خداوند که خالق انسان و جهان و رب آن‌هاست و نیز مالک دنیا و آخرت است و انسان را بهتر از خود انسان می‌شناسد، اصالت را به آخرت داده است و حیات آخرت را برای او بهتر و باقی‌تر می‌داند، البته مشروطه اینکه اهل ایمان و تقوا باشد. همچنین درک این حقیقت را که آخرت بهتر و باقی‌تر است را فقط در توان اهل فکر و تعقل دانسته است یعنی فقط کسانی که تعقل می‌کنند و اهل فکر هستند اصالت را در زندگی‌شان به حیات بالاتر و بهتر می‌دهند و مبنایشان در کلیه امورشان حیات ابدیشان است نه حیات ضعیف و موقت دنیا.

### پیوستگی و وابستگی دنیا و آخرت

موضوع بسیار مهم در جهان بینی و انسان‌شناسی قرآنی، مسئله پیوستگی و وابستگی دنیا و آخرت است. یعنی همان طور که کمالات و نعمت‌های حیات دنیا مرتبه نازل‌تری از کمالات و نعمت‌های آخرت است، حیات آخرتی و ابدی انسان نیز بسته به نوع زندگی‌اش در دنیا می‌باشد. انسانی که از کمالات دنیایی به نحو صحیح و در جهت رشد و تعالی خود استفاده نماید، قادر خواهد بود از کمالات عالی و پایدار آخرت بهره‌مند گردد، و اگر از کمالات و نعمت‌های حیات دنیا به طور صحیح و در جهت رشد و تعالی خود و تحصیل حیات انسانی استفاده نکرد، قادر نخواهد بود از نعمت‌ها و کمالات آخرت که اصل و حقیقت کمالات دنیایی هستند، بهره‌مند گردد و همین عدم قدرت بهره‌برداری، موجب عذاب و رنج آخرت می‌شود.

به عبارت دیگر نوع زندگی انسان و خوشبختی و بدبختی او در حیات ابدی، بستگی کامل به نوع حیات او در زندگی دنیا دارد. هر یک از عقاید، افکار، اعمال و اخلاق ما در دنیا نوع خاصی از حیات در آخرت را برای ما رقم خواهد زد. هر یک از آن‌ها معنای مشخص و تعیین‌کننده‌ای خواهند داشت که طبق مقتضیات نظام آخرت تفسیر خواهند شد و ما به باطن آن می‌رسیم و با آن‌ها محسوس و همراه خواهیم بود.

این موضوع را که نوع حیات ما در آخرت بستگی کامل به نوع حیات ما

در دنیا دارد، قرآن کریم ده‌ها بار با بیانات مختلف متذکر شده است که چند نمونه را ذکر می‌کنیم. هرچند آیاتی را که قبلاً ذکر کردیم نیز بوضوح این حقیقت را بیان می‌کنند.

۱- «بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته فاولئك اصحاب النار هم فیها خالدون والذین امنوا و عملوا الصالحات اولئك اصحاب الجنة هم فیها خالدون.» (۲۲) یعنی هرکس اعمال زشتی اندوخت و کردار بدش به او احاطه نمود و وجودش را گرفت، چنین کسی اهل دوزخ است و برای همیشه در آن معذب خواهد بود و کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند، اهل بهشتند و همیشه در بهشت جاوید متنعم خواهند بود).

۲- در روز قیامت همه انسان‌ها براساس نوع زندگی شان در دنیا محاسبه خواهند شد. «و نضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا و ان كان مثقال حبة من خردل اتینابها و کفی بناحاسبین.» (۲۳) یعنی (ما ترازوهای عدل را برای روز قیامت خواهیم نهاد و ستمی به هیچ نفسی نخواهد شد و اگر عملی به قدر دانه خردلی باشد، در حساب می‌آوریم و تنها علم ما برای محاسبه انسان‌ها از همه حسابگران کفایت خواهد کرد. «یومئذ یصدر الناس اثناتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شر یره.» (۲۴) یعنی (در آن روز- قیامت - مردم از قبرها پراکنده بیرون آیند که اعمال خود را ببینند. پس هرکس به قدر ذره‌ای کار نیک کرده باشد، آن را خواهد دید و هرکس به قدر ذره‌ای کار بد مرتکب شده، آن را خواهد دید).

۳- عده‌ای که آخرت را فراموش می‌کنند و زندگی شان را براساس حیات ابدیشان تنظیم نمی‌کنند، و نیز کسانی که از آیات الهی اعراض می‌کنند، به خود ظلم می‌کنند.

«و من اظلم ممن ذکر بایات ربه فاعرض عنها و نسی ما قدمت یداه.» (۲۵) یعنی (چه کسی ستمکارتر از آن کسی است که متذکرات خدا شده و باز از آن‌ها اعراض کرد و اعمالی را که جلوتر برای آخرت خویش فرستاده فراموش کرد).

۴- در روز قیامت و در آخرت و حیات ابدی تنها چیزی که به حال انسان

سود دارد و می‌تواند سعادت او را تامین نماید، داشتن یک روح سالم است. روح سالم یعنی فطرتی که بازباده طلبیهای طبیعت و جنبه حیوانی انسان، آلوده و ضعیف و بیمار نشده باشد. روحی که دارای عقاید، افکار و اعمال صالح و خداپسندانه باشد.

«یوم لاینفع مال و لابنون الا من اتی الله بقلب سلیم.» (۲۶) یعنی (روزی که نه مال و نه فرزندان و نه هیچ چیز دیگر به حال انسان سود ندهد، مگر اینکه شخص با قلب سلیم بر خدا وارد شود). پیداست که تحصیل روح سالم بایستی در دنیا صورت بگیرد.

از مجموع آنچه گفته شد و با توجه به این نکته مهم که نوع زندگی ما در حیات ابدی بسته به نوع زندگی مان در حیات دنیا دارد، به اهمیت و جایگاه اخلاق و نسبت آن با دین بیشتر پی می‌بریم.

آنچه که موجب تضمین سعادت انسان در حیات ابدی است این است که انسان در حرکت خود از دنیا به آخرت با خود قلب سلیم یا روح سالم ببرد. اخلاق نیز نقش تعیین کننده ای در سلامت روح و شاکله انسان دارد. مسئله اخلاق و تهذیب نفس به قدری مهم است که قرآن کریم پس از یازده سوگند، تزکیه و تهذیب نفس را تنها راه سعادت و رستگاری انسان معرفی می‌نماید: «قد افلح من زکبها و قد خاب من دسیها.» (۲۷) یعنی «به تحقیق که هرکس نفس خود را پاک سازد رستگار می‌شود و هرکس آلوده اش کند، زیانکار خواهد شد».

در جای دیگر نیز تزکیه انسان‌ها را مهم‌ترین هدف بعثت انبیامعرفی می‌نماید: (۲۸)

همان طور که پیامبر(ص) نیز هدف بعثت خود را تکمیل و تتمیم مکارم اخلاق معرفی فرمود: «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق.»

امام خمینی(ره) درباره اهمیت اخلاق چنین می‌فرماید: «اشتغال به تهذیب نفس و تصفیه اخلاق که فی الحقیقه خروج از تحت سلطه ابلیس و حکومت شیطان است از بزرگترین مهمات و اوجب واجبات عقلیه است.» (۲۹)

در جای دیگری می‌فرماید:

«غایت بعثت دین تزکیه است، غایت آمدن انبیای دین تزکیه است و دنبالش آن تعلیم. اگر نفوسی تزکیه نشده و تربیت نشده وارد شوند در هر صحنه، در صحنه توحید، در صحنه معارف الهی، در صحنه فلسفه، در صحنه فقه و فقهات، در صحنه سیاست در هر صحنه ای که وارد بشود اشخاصی که تزکیه نشدند و تصفیه نشدند و از این شیطان باطن رها نشدند، خطر اینها بر بشر خطرهای بزرگ است.» (۳۰) اخلاق همان طور که آن را تعریف کرده اند صفات و ملکات ثابت نفس است که در اثر عوامل مختلفی شکل می‌گیرند.

از آن جهت که انسان برای هدف خاصی خلق شده و از طرفی بین دنیا و آخرت پیوستگی و وابستگی وجود خاصی برقرار است، بنابراین هرکس بر چگونگی اخلاق خود مسئول است. یعنی انسان با هر اخلاقی خوشبخت و سالم نیست، نه در دنیا و نه در حیات ابدی آخرت. انسان در دنیا تنها با داشتن اخلاق خاص خوشبخت است و در آخرت نیز چنین است.

حیات آخرت حیاتی قانونمند است و در پی ورود هر نفسی به خود واکنش و عکس‌العمل ویژه ای از خود نشان می‌دهد که به بعضی از مصادیق آن در بحث پیوستگی و وابستگی دنیا و آخرت اشاره شد.

امام خمینی (ره) درباره واکنش آخرت نسبت به اخلاق انسان این‌گونه می‌فرماید:

«انسان همین‌طور که در این دنیا یک صورت ملکی دنیاوی دارد، که خداوند تبارک و تعالی آن را در کمال حسن و نیکویی و ترکیب بدیع خلق فرموده که عقول تمام فلاسفه و بزرگان در آن متحیر است و علم معرفت اعضا و تشریح تاکنون توانسته است معرفت درستی به حال آن پیدا کند، و خداوند انسان را از بین مخلوقات امتیاز داده به حسن ترکیب و جمال نیکو منظر کذلک از برای او یک صورت و شکل ملکوتی غیبی است، که آن صورت تابع ملکات نفس و خلق باطن است در عالم بعد از موت، چه برزخ باشد یا قیامت. انسان اگر خلق باطن و ملکه و سریره اش انسانی باشد، صورت ملکوتی او نیز صورت انسانی است ولی اگر ملکاتش غیر ملکات انسانی باشد، صورتش انسانی نیست و تابع آن سریره و ملکه است.» (۳۱) در جای

دیگری می فرماید:

«بدان که میزان در این صور مختلفه، که یکی از آن ها انسان است، و باقی چیزهای دیگر، وقت خروج نفس است از این بدن و پیدا شدن مملکت برزخ و غلبه سلطان آخرت که اولش در برزخ است. در وقت خروج از بدن با هرملکه ای از دنیا رفت، با آن ملکه صورت آخرتی می گیرد، و چشم ملکوتی برزخی او را می بیند و خود او هم وقت گشودن چشم برزخی، خود را به هر صورتی هست می بیند، اگر چشم داشته باشد.» (۳۲)

بنابراین درباره نسبت دین و اخلاق با توجه به اینکه دین برای انسان آمده است و آمده که او را به مقام ویژه انسانیت و خلافت الهی برساند و با توجه به اینکه انسان بدون تهذیب اخلاق هرگز صورت حقیقی خود را نمی یابد، می توانیم بگوییم که اخلاق روح دین است.

اخلاق به قدری مهم است که به تعبیر قرآن کریم اگر رعایت نشود به عقاید نیز لطمه وارد خواهد ساخت و عقاید را از بین می برد.

«ثم کان عاقبة الذین اساو السواى ان کذبوا بايات الله و کانوا بها یستهزءون.» (۳۳) یعنی «آخر و سرانجام کار آنان که به اعمال زشت پرداختند این شد که آیات الهی را تکذیب کردند و آن ها را به تمسخر گرفتند.»



## پی نوشت‌ها

- (۱) سوره ص، آیه ۷۱ و ۷۲.
- (۲) شیطان در بین ملائکه بود و ملک نبود بلکه از جنس جن بود.
- (۳) سوره ص، آیه ۷۵.
- (۴) المیزان، ج ۱۷، ص ۳۴۳.
- (۵) سوره مومنون، آیه، ۱۴.
- (۶) سوره اسراء، آیه ۷۰.
- (۷) المیزان، ج ۱۳، ص ۲۱۴ - ۲۱۶.
- (۸) سوره آل عمران، آیه ۳۸.
- (۹) سوره اعراف، آیه ۲۴ و ۲۵.
- (۱۰) میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۸۴.
- (۱۱) سوره شوری، آیه ۳۶.
- (۱۲) سوره حجر آیه
- (۱۳) سوره قصص، آیه ۶۰.
- (۱۴) سوره جمعه، آیه ۸.
- (۱۵) سوره ابراهیم، آیه ۴۸.
- (۱۶) سوره احقاف، آیه ۳.
- (۱۷) سوره حج، آیه ۷.
- (۱۸) سوره نباء، آیه ۳۹.
- (۱۹) سوره نجم، آیه ۲۵.
- (۲۰) سوره انعام، آیه ۳۲.
- (۲۱) سوره حدید، آیه ۲۰.
- (۲۲) سوره بقره، آیه ۲ - ۸۱.
- (۲۳) سوره انبیاء، آیه ۴۷.
- (۲۴) سوره زلزال، آیه ۶ - ۸.
- (۲۵) سوره کهف، آیه ۵۷.
- (۲۶) سوره شعراء، آیه ۹ - ۸۸.
- (۲۷) سوره شمس، آیه ۹ - ۱۰.
- (۲۸) سوره جمعه، آیه ۲.
- (۲۹) شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۶۸.
- (۳۰) همان، ص ۱۵۸.
- (۳۱) چهل حدیث، ص ۱۴ - ۱۶.
- (۳۲) شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۸۴.
- (۳۳) سوره روم، آیه ۱۰.

منبع: فصلنامه قیسات، شماره ۱۳، شجاعی، محمد

# نقش نهج البلاغه در فقه اسلامی

آیه الله ناصر مکارم شیرازی

تاکنون درباره ابعاد مختلف نهج البلاغه این کتاب عظیم، سخن بسیار گفته شده، بعد عقیدتی، فلسفی، سیاسی، اخلاقی، اجتماعی و... ولی کمتر از بعد فقهی آن - سخن به میان آمده است و شاید این به خاطر آن بوده است که این بحثها در سطح عموم نشر می شده و سخن از بعد فقهی آن باید با فقها گفته شود، و با اصطلاحات مخصوص این علم، که طبعا همگان را مفید نخواهد بود.

ولی هم نهج البلاغه از این نظر غنی است و هم می توان گوشه هائی از این بحث را آن چنان تهیه کرد که خالی از اصطلاحات پیچیده علمی، و همگان را مفید باشد و این نوشتار به همین منظور تهیه شده است.

## اسناد روایات نهج البلاغه

با اینکه در نهج البلاغه جمله های فراوانی پیرامون احکام مختلف فقهی وجود دارد، جمله هائی راهگشا و مؤثر، ولی آنچه در درجه اول از نظر فقهی اهمیت دارد سند این خطبه ها و نامه ها و کلمات است که باید با ضوابط و ادله حجیت خبر که در علم اصول آمده است هماهنگ باشد، و بتوان در

یک مسئله فقهی مربوط به حلال و حرام روی آن تکیه کرد. مگر در مسائل اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و عقیدتی اعتبار حجیت خبر از نظر سند لازم نیست که تنها در مسائل فقهی روی آن تکیه می‌شود؟ در پاسخ باید گفت: آنچه در مسائل عقیدتی در نهج البلاغه آمده همراه با استدلالات عقلی و فلسفی و قرآنی است، و باید هم چنین باشد، زیرا اصول اعتقادی تنها از طریق علم و یقین شناخته می‌شود، نه از طریق خبر واحد و مانند آن. و این امر در مورد بسیاری از رهنمودهای سیاسی و اجتماعی و مانند آن نیز صادق است. بنابراین، تکیه بر اسناد در این موارد چندان مطرح نیست.

در زمینه مسائل اخلاقی نیز چون اصول اخلاقی از اموری شناخته شده، و هماهنگ با فطرت است، و نقش یک رهبر اخلاقی بیشتر جایگزین کردن این اصول در روح پیروان، و ایجاد انگیزه‌های پذیرش، و حرکت به سوی آن است و نه تعلیم این اصول، لذا در این زمینه نیز مسئله سند حدیث چندان مطرح نیست.

مخصوصاً در مواردی که اصول اخلاقی از مرز واجب و حرام در می‌گذرد و شکل «مستحب» را به خود می‌گیرد که بنابر اصل معروف «تسامح در ادله سنن» در میان علمای اصول، مطلب واضحتر خواهد بود.

اما در مورد مسائل فقهی مخصوصاً آنچه به احکام تبعیدی واجب و حرام باز می‌گردد چاره‌ای جز یافتن یک سند معتبر نیست، و گرنه دلالت هر اندازه قوی باشد با فقدان سند قابل اعتماد، کاری از پیش نمی‌رود.

بنابراین، نقش اعتبار سند در مسائل فقهی ظاهراً و سرنوشت سازتر است، هر چند این مساله در سایر موارد نیز دارای اهمیت است. برای راه یافتن به اعتبار سند یک حدیث راه‌های شناخته شده‌ای در پیش است:

۱ - معتبر بودن تمام رجال سند یک حدیث، مثلاً اگر حدیثی را مرحوم کلینی در کتاب کافی نقل کرده و میان او و امام صادق (ع) که گوینده اصلی حدیث است، پنج نفر واسطه هستند باید تمام این پنج نفر افراد معتبر و موثق بوده باشند، که این کار معمولاً با مراجعه به کتب علم رجال - که

مخصوصاً برای همین هدف تدوین شده - انجام می‌گیرد و پس از مراجعه به این کتب می‌بینیم که مثلاً تمام رجال سند این حدیث افراد عادل، ثقه، معتبر و شناخته شده اند.

اما با نهایت تأسف مرحوم سید رضی (ره) گردآورنده بزرگ «نهج البلاغه» عنایتی به این امر نکرده، و اسناد این خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار را نیآورده است، و در نتیجه نهج البلاغه به صورت احادیث مرسل درآمد است. هر چند - چنانکه خواهیم دید - طرق دیگری برای اثبات اعتبار اسناد این اثر عظیم اسلامی در دست داریم، و شاید مرحوم سید رضی هم به همین دلیل، عنایتی به جمع اسناد آن نکرده، و یا به خاطر وجود دلائل متقن در لابلای عبارات نهج البلاغه خود را مستغنی از این معنی می‌دانسته و مسائل مطروح در آن را بی‌نیاز از سند می‌شمرده است.

به هر حال این موضوع مربوط به گذشته و عصر مرحوم سید رضی «رحمة الله علیه» است.

۲ - راه دیگری که برای سند یک حدیث مورد استفاده قرار می‌گیرد، به اصطلاح «عرضه کردن بر کتاب الله» است، یعنی حدیث را با متن قرآن که اصلی‌ترین و قطعی‌ترین سند اسلامی است مقایسه می‌کنیم اگر با آن هماهنگ بود آن را معتبر می‌شمریم.

این روشی است که در احادیث متعددی از معصومین علیهم السلام به ما رسیده است. (۱) استفاده از این روش در مورد بسیاری از احادیث نهج البلاغه کاملاً میسر است. چرا که هماهنگی عجیبی میان محتوای نهج البلاغه و آیات قرآنی می‌بینیم. گویی هر دو یک مطلب است با دو عبارت: یکی نظم و «کلام خالق» و دیگری «کلام مخلوق» و هر دو در اوج فصاحت، در نهایت انسجام و بلاغت، و در کمال دقت و نظم ظرافت.

۳ - راه سوم تشخیص چگونگی سند یک حدیث یا یک کتاب، «شهرت آن در میان اصحاب» و علما و بزرگان دین است، که اگر معیار این باشد، این کتاب نفیس اسلامی در اوج شهرت در میان همه علما است، و همگی با دیده عظمت به آن می‌نگرند و پیوسته در کلمات خود به مطالب مختلف آن استناد می‌جویند و روی آن تکیه می‌کنند، استنادی که بیانگر

اعتماد آن‌ها به این کتاب والاقدر اسلامی است.

۴ - راه دیگر برای رسیدن به اعتبار سند یک حدیث یا یک کتاب، «علو مضمون» است. مراد از «علو مضمون» آن است که محتوا و مضمون حدیث به قدری عالی و در سطح بالا باشد که نتوان احتمال داد از غیر معصوم صادر شده باشد و این معنی در کلمات فقهای بزرگ درباره بعضی از روایات برجسته و عالی مضمون که ظاهراً سند معتبری از آن در دست نیست گفته شده است.

مثلاً مرحوم شیخ اعظم علامه انصاری در کتاب «رسائل» در بحث حجیت خبر واحد هنگامی که به حدیث معروف امام حسن عسکری (ع) در مورد «تقلید مذموم و تقلید مطلوب» می‌رسد، می‌گوید این حدیث اگر چه حدیث مرسلی است، ولی آثار صدق از آن ظاهر و آشکار است، بنابراین نیاز به بررسی سند آن نیست) و فقیه بزرگ معاصر مرحوم آیه الله بروجردی در بحث نماز جمعه هنگامی که سخن به بعضی از فقرات دعای صحیفه سجادیه که با مسئله نماز جمعه ارتباط دارد، رسیدند، در درسشان می‌فرمودند گرچه صحیفه سجادیه (به عقیده بعضی) با سلسله اسنادی طبق موازین معروف رجال به دست ما نرسیده اما محتوی و مضمون آن به قدری عالی و برجسته و والاست که صدور آن از غیر معصوم محتمل نیست. و به راستی این چنین است، چه کسی غیر از امام معصوم که علمش از اقیانوس وحی و نبوت سرچشمه گرفته توانایی دارد چنین مضامینی را در دعا به کار برد؟ مطلب در صحیفه سجادیه آنقدر بالا و شگفت انگیز و روح پرور و فصیح و بلیغ است که از توان انسان عادی خارج است.

همین معنی درباره محتوای نهج البلاغه به طرز عجیبی حکمفرماست زیرا بلندی فوق العاده مطالب، مخصوصاً در خطبه‌ها، فصاحت و بلاغت شگفت انگیز عبارات، نشان می‌دهد که از سرچشمه ای در کنار سرچشمه قرآن سیراب شده و از مقام ولایتی مدد گرفته که تالی تلو مقام نبوت و رسالت است.

مساله علو مضمون در نهج البلاغه مساله ای نیست که بر کسی مخفی باشد، و هر قدر در محتوای این کتاب بیشتر تدبیر شود این حقیقت آشکارتر

می شود مخصوصا وقتی این نکته را نیز به آن بیفزائیم که نهج البلاغه تنها در یک موضوع سخن نمی گوید، بلکه موضوعات آن کاملا متنوع و مختلف و تخصصی است، از مسائل باریک و دقیق توحید و معارف دینی و اسرار آفرینش گرفته تا مسائل اخلاقی و زهد و تقوی و جنگ و صلح و آیین کشورداری، و در تمام این موارد «علو مضمون» کاملا مشهود است، اینجاست که به خوبی می توان فهمید که این کلمات از حوصله یک انسان عادی خارج است و جز با امداد الهی میسر نیست، و همین است که انسان را در مورد نهج البلاغه و سند آن مطمئن می سازد.

۵ - انسجام و هماهنگی منظور یکنواختی یک حدیث مجهول السند با روایات قطعی است: اگر کسی در اسناد خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار نهج البلاغه تردید کند حتما منظورش قضیه جزئی است نه یک قضیه کلیه، و به تعبیر دیگر مجموع این گفته ها «تواتر اجمالی» دارد، یعنی یقین به صدور بعضی از این ها داریم چرا که بسیاری از خطبه ها مشهور است و در کتب معروف دیگر کرارا نقل شده است، و هنگامی که به مجموع نهج البلاغه نگاه می کنیم از هماهنگی تعبیرات، جمله بندی ها، مفاهیم، اهداف و نتایج به خوبی پی می بریم که همه از یک مغز جوشیده، و از یک زبان تراوش کرده است.

این هماهنگی خود نیز قرینه دیگری بر تایید اسناد این کتاب بزرگ است، چه اینکه صدور بعضی قطعی است و هماهنگی آن ها با بقیه شاهد گویای تراوش آن ها از زبان امیرمومنان علی (ع) است.

مساله سنجش سبک ها خود یکی از طرق کشف سرایندگان و نویسندگان است، به طوری که آگاهان به این فن هنگامی که قطعه شعری را بینند به خوبی در می یابند که از حافظ یا سعدی یا نظامی یا فردوسی و یا مولوی است، چرا که سبک هر یک در نظم کاملا مشخص است.

ابن ابی الحدید در شرح خطبه «شققشقیه» از یکی از مشایخش نقل می کند که وقتی سخن ابن عباس را در پایان خطبه شققشقیه شنید می گوید بسیار متاسفم که شخصی کلام علی (ع) را با دادن نامه ای به دستش، قطع کرد و نگذارد به انتها برسد. او می افزاید اگر من بودم به ابن

عباس می‌گفتم چرا متاسفی؟ علی(ع) همه گفتنی‌ها را گفت و چیزی باقی نگذارد! و هنگامی که از او سوال می‌کنند آیا این دلیل آن است که تو در خطبه شقشقیه تردید داری؟ و آن را از کلام سید رضی می‌دانی؟ گفت هرگز، چرا که سخنان سید رضی و سبک مطالب او کاملاً شناخته شده است و هیچ شباهتی با آن ندارد (بلکه کاملاً شبیه کلمات علی(ع) است) (۲).

اکنون که روشن شد نهج البلاغه چیزی نیست که به عنوان ارسال اسناد بتوان آن را نادیده گرفت و در مسائل فقهی از آن صرف نظر کرد، به نقش عبارات، خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار در فقه اسلامی می‌پردازیم.

### گوشه ای از احکام فقهی نهج البلاغه

از آنجا که در نهج البلاغه مطالب فراوانی پیرامون احکام فرعی آمده است مشکل بتوان همه آن‌ها را در یک بحث فشرده گنجانید ولی در اینجا به چند کتاب از کتب فقهی که احادیث بیشتری دارد اشاره می‌کنیم و موارد استفاده از آن را از کتاب «وسائل الشیعه» مشخص می‌سازیم. (۳)

### کتاب الزکات

#### ۱ - فلسفه تشریح زکات

در این کتاب مهم فقهی نخست به مساله فلسفه تشریح زکات برخورد می‌کنیم که امام علی(ع) در نهج البلاغه اشارات پر معنی به آن فرموده است. در یک جا می‌فرماید:

«سوسو ایمانکم بالصدقة و حصنوا اموالکم بالزکوة، و ادفعوا امواج البلاء بالدعاء». (۴)

ایمان خود را با صدقه تقویت کنید و اموال خویش را با زکات از دستبرد دشمنان مصون دارید و امواج بلا را با دعا دفع کنید. می‌دانیم آنچه ثروت‌ها را به باد می‌دهد، و اصل مالکیت شخصی را متزلزل می‌سازد، همان فاصله طبقاتی است و یکی از طرق مبارزه با آن مساله زکات است. در عبارت دیگری می‌فرماید:

«ثم ان الزکوة جعلت مع الصلوة قربانا لاهل الاسلام فمن اعطاها طیب

النفس بها فانها تجعل له كفارة، و من النار حجابا و وقاية» (۵).  
 زکات همراه نماز وسیله تقرب مسلمانان است و هرکس آن را از طیب نفس  
 بپردازد کفاره گناهان او خواهد بود و حجاب و مانعی است از آتش دوزخ.  
 در اینجا علی (ع) به بعد اخلاقی و فلسفه روحانی زکات اشاره می‌کند در  
 حالی که جمله قبل ناظر به فلسفه اجتماعی و اقتصادی زکات بود.  
 یا در جای دیگر به نقش فوق العاده مهم زکات در تامین اجتماعی اشاره  
 کرده می‌فرماید:

«ان الله سبحانه فرض فی اموال الاغنیاء اقوات الفقراء، فما جاع فقیر الا  
 بما منع غنی، و الله تعالی سائلهم عن ذلك» (۶).

خداوند در اموال اغنیاء غذای فقرا را پیش بینی کرده است (که اگر حق الهی  
 را دقیقاً بپردازد یک گرسنه در سراسر جامعه انسانی وجود نخواهد داشت)  
 بنابراین، هیچ فقیری گرسنه نمی‌شود مگر به خاطر وظیفه شناسی فرد  
 بی نیازی، و خداوند آن‌ها را از این معنی بازخواست می‌کند.

## ۲ - آداب جمع آوری زکات

مشروح ترین و کاملترین دستور در زمینه جمع آوری زکات است و به خوبی  
 نشان می‌دهد که ماموران زکات باید تا چه حد برخورد مودبانه و دوستانه  
 و محترمانه با توده مردم به هنگام گرفتن زکات داشته باشند.  
 می‌فرماید:

«انطلق علی تقوی الله وحده لا شریک له و لا ترعن مسلما و لا تجتازن  
 علیه کارها و لا تاخذن منه اکثر من حق الله فی ماله. فاذا قدمت علی الحي  
 فانزل بمائهم، من غران تخالط ابیائهم، ثم امض الیهم بالسکینه و الوقار  
 حتی تقوم بینهم فتسلم علیهم، و لا تخدج بالتحیة لهم ثم تقول: عباد الله،  
 ارسلنی الیکم ولی الله و خلیفته لآخذ منکم حق الله فی اموالکم، فهل لله  
 فی اموالکم من حق فتؤدوه الی ولیه؟ فان قال قائل لا، فلا تراجع، و ان  
 انعم لک منعم فانطلق معه من غیران تخیفه او توعده او تسغه او ترهقه  
 فخذ ما اعطاک من ذهب او فضة. فان کان له ماشیة او ابل فلا تدخلها الا  
 باذنه، فان اکثرها له، فاذا اتیتها فلا تدخل علیها دخول متسلط علیه، و لا  
 عیف به، و لا تنفرن بهیمة، و لا تفزعنها، و لا تسوعن صاحبها فیها. و اصدع



المال صدعين، ثم خيره، فاذا اختار فلا تعرضن لما اختاره، ثم اصدع الباقي صدعين، ثم خيره، فاذا اختار فلا تعرضن لما اختاره، فلا تزال كذلك حتى يبقى ما فيه وفاء لحق الله في ماله، فاقبض حق الله منه، فان استقالك فاقله ثم اخلطهما ثم اصنع مثل الذي صنعت اولاً حتى تاخذ حق الله في ماله، ولا تاخذن عوداً ولا هرمة ولا مسكورة ولا مهلوسة ولا ذات عوار. ولا تامنن عليها الا من تثق بدينه رافقاً بمال المسلمين حتى يوصله الى وليهم فيقسمه بينهم ولا توكل بها الا ناصحاً شفيقاً و اميناً حفيظاً غير معنف ولا مجحف ولا ملغب ولا متعب ثم اصدر الينا ما اجتمع عندك نصيره حيث امر الله به فاذا اخذها امينك فاعزز اليه ان لا يحول بين ناقة وبين فصيلها ولا يمصر لبنها فيضر ذلك بولدها ولا يجهدنها ركوباً وليعدل بين صواحباتها في ذلك وبينها وليفه على الاغلب وليستان بالنقب والظالع وليوردها ما تمر به من الغدرو ولا يعدل بها عن نبت الارض والى جواد الطرق وليروحها في الساعات وليمهلهما عند النطاف والاعشاب حتى تاتينا باذن الله بدنا منقيات غير متعبات ولا مجهودات لنقسمها على كتاب الله وسنة نبيه صلى الله عليه وآله فان ذلك اعظم لاجرك واقرب لرشدك ان شاء الله» (٧).

خدای یکتای بی شریک را در نظر آر و آنگاه در پی ماموریت گام بردار. و هرگز مسلمانی را مترسان، و بر زمین و حشم کسی که خوش ندارد در آن درآیی در میا و مگذر، و بیش از حق واجب الهی را مگیر. پس وقتی که بر قبیلہ ای رسیدی به خانه هاشان وارد مشو بلکه در بارانداز و در کنار چاه آبشان که ورودگاه عموم است درآی، آنگاه با آرامش و وقار به سویشان برو تا در جمعشان قرارگیری و با سلام و احوالپرسی، باب مرآوده بگشا و در درود و سلام صرفه جویی مکن.

سپس بگوی: بندگان خدا، ولی خدا و خلیفه امر مرا به سوی شما فرستاده است تا حق الهی را که در اموالتان هست بستانم. آیا ثروت شما حقی هست که ولی الهی پرداخت کنید؟ پس اگر کسی گفت نه، دیگر بدو مراجعه نکن، و اگر باگشاده رویی اعلام آمادگی کرد، با او حرکت کن بی آنکه بترسانیش و یا به او وعده های بد دهی تا با شدت و خشونت بگیری و آنان را به زحمت و مشقت افکنی. پس آنچه از طلا و نقره دادند، بگیر.

و در آغل او که گاو و گوسفندان و شتران هستند بی اجازه وارد مشو، که بیشتر آن‌ها از آن اوست. توجه داشته باش که وقتی بدانجا درآمدی، چون زورمداران غارتگر و ویرانگر مباش، و حیوانات را رم مده، و آن‌ها را میازار، و صاحبش را بدین ترتیب ناراحت مکن.

گزینش حق الهی را بدین ترتیب انجام ده: مال را دو قسمت کن، آنگاه صاحب مال را مخیر کن هر کدام را که خواهد، برای خود بردارد و هر کدام را که برداشت، مزاحمش مشو، سپس نیم باقیمانده را دو قسمت کن و هر کدام را که برداشت بپذیر و ایراد مگیر، و همن روش را ادامه بده تا آن مقدار واجب که باید از مالش را در راه خدا بدهد. آنگاه حق الهی را از او بگیر، و اگر خواست جابه جا کند و مالی را که داده است بگیرد و مال دیگر را بدهد، بپذیر و به اصل برگردان و از نو به همان ترتیب اول عمل کن تا حقوق واجب الهی را از او دریافت داری، اما بدان که از احشام، پیرو دست و پا شکسته و بیمار و معیوب را مگیر.

و مواظب باش که مامور زکات کسی باشد که به دین او مطمئن باشی، و نسبت به مال مسلمانان دلسوز باشد تا آن را به ولی مسلمین رساند و او بین آنان تقسیم کند.

توصیه می‌شود که مسؤولیت اموال زکات را تنها به کسی واگذار که نصیحتگر مهربان، و امین حسابگر حسابدار باشد، و اهل ستم و تجاوز نباشد، و هنگام کوچ دادن احشام خشونت و بی رحمی نکند و آن‌ها را به رنج نیفکند. سپس آنچه را نزد تو جمع آوری شد به سوی ما فرست تا بدانجا که خدا فرمان داده است برسانیم.

به امین خود که احشام را گرفت توصیه کن که بین شتر بچه و مادرش جدایی میندازد، و تمام شیر او را ندوشد که به بچه اش ضرر رساند، و آن‌ها را از زیاد سوار شدن خسته نکند، و در استفاده از سواری، عدالت را میان آن‌ها رعایت کند. و نیز حیوانات سواری را به رنج و تعب نیفکند و به آن‌ها راحتی دهد، و آن‌ها را کنار برکه‌ها و آبگیرها بگذراند، و راه آن‌ها را از صحراها سبز و علفزار به جاده‌های خشک و شنزار بمرگرداند، و آن‌ها را یکسره و بی امان نراند بلکه در ساعتهای آسایش و استراحت دهد تا

فرصت یابند از آب و علف بهره برند، تا آنگاه که به اذن الهی به ما رسند، پروار و سر حال باشند نه خسته و فرسوده، تا براساس قانون خدا و سنت پیامبر تقسیمشان کنیم، که این گونه اگر عمل کنی پاداشت عظیم تر، و به رشد و کمالت نزدیک تری ان شالله.

باور نمی توان کرد که در هیچ آئین و مذهب و قانون یک چنین توصیه های فوق العاده انسانی به ماموران جمع آوری مالیات شده باشد.

### ۳ - انفاق های مستحبی

در کتاب زکات فصلی درباره استحباب انفاقهای مستحبی با احادیث فراوانی نقل شده است و در نهج البلاغه نیز در این زمینه بحثهای جالبی دیده می شود. از جمله در حدیثی می فرماید:

«استنزلوا الرزق بالصدقة و من ایقن بالخلف جاد بالعطية» (۹)

روزی را به وسیله انفاق در راه خدا نازل کنید و هر کس یقین به پاداش الهی داشته باشد در عطایا و بخشش خود سخاوتمند است.

و در همین باب مخصوصا به کسانی که از ترس فقر، از انفاق خودداری می کنند، هشدار داده می فرماید:

«اذا ملقتم فتاجروا الله بالصدقة» (۱۰)

هنگامی که نیازمند شدید به وسیله انفاق با خداوند معامله کنید.

یکی دیگر از دستورات مستحبی اسلامی که مساله ابای نفس و خودکفائی و غنای روحی در آن در حد اعلی می درخشد این است که تا می توانید از کسی چیزی نخواهید حتی یک جرعه آب، و یا مثلا اگر سوار بر مرکب هستید و تا زبانه شما به زمین بیفتد از رهگذران خواهش نکنید که آن را بردارند و به شما بدهند. در اینجا نیز علی (ع) عبارات بسیار پر معنی دارد می فرماید:

«فوت الحاجة اهون من طلبها الی غیر اهلها» (۱۱)

از دست شدن خواسته ها آسان تر از خواستن از ناهلان است. (۱۲)

و نیز فرمود:

«العفاف زينة الفقر و الشکر زينة الغنی» (۱۳)

پاکدامنی، آرایش درویشی و آبروی درویشان است، و سپاسگزاری زینت توانگری و توانگران. (۱۴)

#### ۴ - تحریم شکایت به غیر مؤمن

در مورد تحریک شکایت حال به هنگام تنگنای زندگی به غیر مسلمانان که در ذیل کتاب زکات مطرح شده است امام می فرماید:

«من شکامه • شکی الحاجة الی مؤمن فکانه شکاها الی الله، و من شکاها الی کافر فکانما شکا الله» (۱۵)

آن که بار نیازش را به آستانه مؤمنی فروردگویی آن را به پیشگاه الهی فرود آورده است، و آنکه در خانه کافری را بدین منظور کوید، گویی از خدا شکایت کرده است. (۱۶)

و نیز در کتاب زکات در مورد آداب انفاق آمده است که انسان همین که نیاز برادر مسلمان خود را احساس کرد باید اقدام به انفاق کند و در انتظار تقاضا و شکایت حال ننشیند. علی (ع) در این خصوص می فرماید:

«السخاء ماکان ابتداء فاما ماکان عن مسالة فحیاء و تذمم» (۱۷)

بخشندهگی آن است که قبل از درخواست نیازمند باشد، اما پس از درخواست، یا از سر شرمندگی است و یا از ترس نکوهش. (۱۸)

#### کتاب جهاد

می دانیم کتاب جهاد را معمولاً به دو بخش تقسیم می کنند:

«جهاد العدو، و جهاد النفس» در قسمت اول سخن از احکام جهاد با دشمنان خارجی است، و در قسمت دوم سخن از مبارزه با هوای نفس سرکش است.

#### ۱ - بحث جهاد نفس

نهج البلاغه بیشترین سرمایه ها را در این قسمت در بردارد، و از آن جهت که این فصل بیشتر در ارتباط با کتب اخلاقی است، چندان به آن نمی پردازیم و به همین اندازه بسنده می کنیم که در کتاب وسائل الشیعة در ابواب مختلف کتاب «جهاد النفس» روایات زیادی از نهج البلاغه منقول است که کوتاه و گذرا برای علاقمندان می آوریم:

۱ - باب وجوب الیقین بالله، حدیث ۱۰.

۲ - باب وجوب غلبة العقل علی الشهوة، حدیث ۴.

- ۳ - باب وجوب الجمع بين الخوف والرجاء، حديث ۸.
  - ۴ - باب استحباب ذم النفس وتاديبها، حديث ۲.
  - ۵ - باب وجوب طاعة الله، حديث ۸.
  - ۶ - باب وجوب الصبر على طاعة الله، احاديث ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲.
  - ۷ - باب وجوب تقوى الله، احاديث ۷ و ۸.
  - ۸ - باب وجوب العفة، حديث ۱۴.
  - ۹ - باب وجوب اداء الفرائض، حديث ۸.
  - ۱۰ - باب استحباب الصبر في جميع الامور، احاديث ۶ و ۷ و ۸.
  - ۱۱ - باب استحباب الحلم، احاديث ۱۳ و ۱۴.
  - ۱۲ - باب استحباب (التواضع في الماكل والمشرب) حديث ۴.
  - ۱۳ - باب وجوب ايثار رضى الله على هوى النفس، حديث ۷.
  - ۱۴ - باب وجوب تدبر العاقبة قبل العمل، احاديث ۳ و ۴ و ۵.
  - ۱۵ - باب استحباب اشتغال الانسان بعيب نفسه عن عيب الناس، احاديث ۶ و ۷ و ۸.
  - ۱۶ - باب وجوب اصلاح النفس عند ميلها الى الشر، احاديث ۴ و ۵.
  - ۱۷ - باب وجوب اجتناب المعاصي، احاديث ۱۰ و ۱۱ و ۱۲.
  - ۱۸ - باب وجوب اجتناب المحقرات من الذنوب، احاديث ۶ و ۷.
  - ۱۹ - باب استحباب ترك ما زاد عن قدر الضرورة، احاديث ۸ و ۹ و ۱۰.
  - ۲۰ - باب كراهة الطمع، حديث ۸.
  - ۲۱ - باب كراهة الافتخار، حديث ۱۰.
  - ۲۲ - باب تحريم الرضا بالظلم، حديث ۶.
  - ۲۳ - باب وجوب اخلاص التوبة و شروطها، حديث ۴.
  - ۲۴ - باب استحباب الغسل والصلاة للتوبة، حديث ۲.
  - ۲۵ - باب استحباب انتهاز فرص الخير، احاديث ۳ و ۴ و ۵.
  - ۲۶ - باب وجوب محاسبة النفس كل يوم، حديث ۶.
  - ۲۷ - باب وجوب زيادة التحفظ عند زيادة العمر، حديث ۴.
- همه اين احاديث را مرحوم حرعاملی در جلد ۱۱ وسائل الشیعة در ابواب مختلف جهاد نفس که بدان اشاره کردیم از نهج البلاغه نقل کرده، و به عنوان یک سند فقهی در این ابواب بر آن تکیه نموده است.

## ۲ - جهاد با دشمن

و اما در مورد جهاد با دشمن، در موارد متعددی می‌تواند به عنوان سندی مورد استفاده قرار گیرد از جمله:

الف. متابعت فرماندهی

در زمینه جهاد تهاجمی که مشهور است فقها آن را منوط به زمان حضور امام می‌دانند، و جهاد دفاعی که در هر عصر و زمانی به هنگام هجوم دشمن واجب و لازم است آن هم باید با نظر ولی فقیه و فرمان فرماندهان و انجام گیرد، چراکه هر اقدام بی موقع عواقب زیانبار و دردناکی خواهد داشت، علی(ع) در همین زمینه در یکی از خطبه‌های خود می‌فرماید:

«الزموا الارض و اصبروا علی البلاء و لا تحركوا بایدیکم و سیوفکم فی هوی السنتکم و لا تستعجلوا بمالم یعجل الله لکم،... فان لكل شیء مدة واجلا». (۱۹)

توقف کنید و مشکلات را تحمل نمائید و دستها و شمشیرها را مطابق هوای نفس به گردش در نیاورید و هر چیزی مدت و سرآمدی دارد.

ب. حکم فرار از جهاد

بدون شک فرار از جنگ از محرّمات و گناهان کبیره است و علاوه بر صراحت قرآن در این زمینه در روایات اسلامی نیز بر آن تکیه شده است. در نهج البلاغه نیز در این زمینه حدیث گویائی آمده است.

«وایم الله لئن فررتم من سیف العاجلة لا تسلمون من سیف الاخرة، انتم لها ميم العرب و السنم الاعظم، ان فی الفرار موجدة الله و الذل اللازم و العار الباقی و ان الفار غیر مزید فی عمره و لا محجوب بینه و بین یومه». (۲۰)

به خدا سوگند اگر از شمشیر دنیا فرار کنید از شمشیر آخرت سالم نمی‌مانید شما بزرگان عرب هستید و شرافتمندان برجسته، در فرار، غضب و خشم خدا است و ذلت همیشگی و ننگ جاویدان، فرارکننده چیزی به عمر خویش نمی‌افزاید، و بین خود و روز مرگش حائلی ایجاد نمی‌کند.

ج. جنگ با بغات و مراعات اولویت‌ها

در مورد جنگ با بغات (آن‌ها که بر ضد حکومت اسلامی قیام می‌کنند) و احکام آن، فصل مشروحی در فقه در کتاب الجهاد آمده از جمله اینکه: در مبارزه با دشمنان اولویت‌ها را باید در نظر داشت و قبل از همه با

دشمنان خطرناکتر پیکار نمود همانگونه که قرآن دستور می‌دهد  
«یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار» (۲۱)  
ای کسانی که ایمان آورده اید با کافرانی که به شما نزدیکترند پیکار کنید.  
و هرگز دشمن دورتر، شما را از دشمنان نزدیک غافل نکند.  
به همین مناسبت آنجا که پای «دشمنان معاندولجوج»، و «فریب  
خوردگان جاهل قاصر» در میان است مسلماً اولویت با گروه اول است لذا  
علی(ع) در مقایسه معاویه و یارانش با خوارج چنین می‌فرماید:  
«لا تقاتلوا الخوارج بعدی فلیس من طلب الحق فاخطاه کمن طلب  
الباطل فادرکه» (۲۲)  
بعد از من خوارج را به قتل نرسانید زیرا کسانی که حق را طلب کردند  
و به خطا رفتند همانند کسانی نیستند که باطل را طلب کردند و به آن  
رسیدند (منظور معاویه و اطرافیان اوست).  
در مبارزه با دشمنان نباید آغازگر جنگ بود اما هنگامی که جنگ و مبارزه  
را بر انسان تحمیل کنند باید در برابر آن ایستاد امیرمؤمنان علی(ع) به  
فرزندش امام حسن در این زمینه می‌فرماید:  
«لا تدعون الی مبارزة وان دعیت فاجب فان الداعی باغ والباغی مصروع» (۲۳)  
جنگ را آغاز مکن اما جنگ طلب را پاسخ گوی، زیرا آغازگر، تجاوزگر است  
و تجاوزگر به خاک هلاکت افتد. (۲۴)

### شاخه‌های امر به معروف و نهی از منکر

در کتاب امر به معروف و نهی از منکر که از کتب معروف فقه است،  
رهنمودهای فراوانی در نهج البلاغه در زمینه احکام آن دیده می‌شود که  
راهگشای مؤثری است. به عنوان نمونه مراحل سه‌گانه امر به معروف به  
طور واضح در کلام حضرت ترسیم شده است، زیرا می‌دانیم امر به معروف و  
نهی از منکر که شاخه‌ای از جهاد است و به همین دلیل بعد از کتاب جهاد  
 مطرح شده سه مرحله دارد؛ مرحله اول در قلب و نیت، مرحله بعد با زبان،  
و مرحله نهائی از طریق توسل به زور و با دست می‌باشد علی(ع) در این  
زمینه می‌فرماید:

«ان اول ما تغلبون علیه من الجهاد، الجهاد بایدیکم ثم بالسنتکم ثم بقلوبکم. فمن لم يعرف بقلبه معروفا و لم ینکر منکرا قلب فجعل اعلاه اسفله و اسفله اعلاه.» (۲۵)

نخستین جهادی که در آن شکست می‌خورید، جهاد با دست‌هاتان است و آنگاه جهاد با زبانتان و سپس جهاد با قلبتان. پس آن که قلباً کار نیک را شناسد و از کار زشت بی‌زاری نجوید، بازگفته شود، پس ارزش‌ها در دیدگاه او سقوط کند و پستی‌ها اوج گیرد. (۲۶)

### کتاب القضاء

در کتاب القضاء نیز موارد زیادی است که نهج البلاغه به آن ناظر است و مرحوم شیخ حر عاملی نیز روایات آن را در ابواب مناسب آورده و بزرگان علمای نیز به آن استدلال کرده اند که به عنوان نمونه موارد زیر را یادآور می‌شود:

#### ۱- نهی از قیاس و آراء ظنی

در مورد لزوم علم برای قاضی و عدم جواز تکیه بر آراء ظنی و قیاس در مسائل قضائی امام گفتار مبسوط و قاطع و کوبنده ای دارد که قسمتی از آن را در اینجا ملاحظه می‌کنید:

«دو نفر در پیشگاه خداوند از همه مردم می‌غوض ترند جاهل بدعت‌گذار و عالم منحرف... سپس در مورد گروه دوم می‌فرماید او در بین مردم بر مسند قضا تکیه زده و متعهد شده است که آنچه را بر دیگران مشتبه شده روشن سازد اما هرگاه با مشکلی روبرو می‌شود با حرفها و استدلالهای بی اساس به نتیجه نادرستی اعتماد می‌کند، او در برابر شبهات فراوان به سستی تار عنکبوت ست حتی خودش نیز نمی‌داند درست حکم کرده یا اشتباه، نه آنقدر مایه علمی دارد که در دعای مردم حق را از باطل جدا کند و نه برای مقامی که به او تفویض شده اهلیت دارد، باور نمی‌کند که ماورای آنچه را که انکار کرده دانشی وجود دارد و غیر از آنچه او فهمیده نظریه دیگری است... خونهایی که از داوری ظالمانه اش ریخته شد فریاد می‌کشند، و میراث‌هایی که به ناحق به دیگران داده صیحه می‌زنند، شکایت به خدا می‌برم از گروهی که در جهل و نادانی زندگی می‌کنند و در گمراهی جان



می دهند (و به خاطر جهل و بی خبری تمام نظامات حقوقی مسلمین را به هم می ریزند).

## ۲ - لزوم مراجعه به کتاب الله و سنت در تشخیص احادیث معتبر

در این زمینه به مالک اشتر می فرماید:

«واردد الی الله و رسوله ما یضلعک من الخطوب و یشتبه علیک من الامور، فقد قال الله تعالی لقوم احب ارشادهم:

«یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول فالرد الی الله: الاخذ بمحکم کتابه، والرد الی الرسول: الاخذ بسنته الجامعة غیر المفرقة» (۲۷)

به گاه مشکلات و شبهه ها که در کار فرومانی یا ندانی، به خدا و پیامبرش رجوع کن و از ایشان مدد خواه، زیرا خداوند به مردمی که راهیابی آنان را دوست دارد فرموده است: «ای گرویدگان، از خدا و رسول و امامان پیروی کنید و اگر در موردی بین شما میان اختلاف افتاد، به خدا و پیامبرش رجوع کنید». اما رجوع به خدا، گزیدن محکمت کتاب اوست، و رجوع به پیامبر، انتخاب سنت فراگیر اوست که امت را از پراکندگی نگاه دارد. (۲۸)

## ۳ - بطلان تصویب

در مورد بطلان تصویب و عدم جواز اجتهاد (به معنی قانونگذاری برای فقیه و قاضی و حاکم شرع) سخن بسیار جامعی دارد که اگر دقیقاً تحلیل شود بحث مشروح و سازنده ای را مطرح می کند که ما فقط به ترجمه کلام امام (ع) در اینجا قناعت می کنیم می فرماید:

«گاهی یک دعوا مطرح می شود و قاضی به رای خود حکم می کند، پس از آن عین این جریان نزد قاضی دیگری عنوان می گردد، او درست برخلاف اولی رای می دهد!».

سپس همه نزد پیشوایشان که آنان را به قضاوت منصوب داشته، گرد می آیند، او رای همه را تصدیق می کند و فتوای همگان را درست می شمارد! در صورتی که خدای آن ها یکی، پیغمبرشان یکی و کتابشان یکی است! آیا خداوند متعال آن ها را به پراکندگی و اختلاف فرمان داده و آن ها اطاعتش کرده اند؟

و یا آن‌ها را از اختلاف نهی فرموده و معصیتش نموده اند؟  
 یا اینکه خدا دین ناقصی فرو فرستاده و در تکمیل آن از آنان استمداد  
 جسته است؟  
 و یا آن‌ها شریک خدایند که حق دارند بگویند و بر خدا لازم است رضایت  
 دهد؟

و یا اینکه خداوند دین را کامل نازل کرده اما پیغمبر(ص) در تبلیغ و ادای  
 آن کوتاهی ورزیده؟ با اینکه خداوند می‌فرماید:  
 «ما فرطنا فی الكتاب من شیء» در قرآن از هیچ چیز فروگذار نکرده ایم.  
 و نیز می‌فرماید: «تبیانا لکل شیء». در قرآن بیان همه چیز آمده است.  
 و یادآور شده است که آیات قرآن یکدیگر را تصدیق می‌کنند اختلافی در  
 آن وجود ندارد چنانکه می‌فرماید: اگر قرآن از ناحیه غیر خدا بود اختلافات  
 فراوانی در آن می‌یافتند». (۲۹)

#### ۴ - صفات قاضی

امام جامعترین بیان را در این زمینه می‌فرماید و دوازده شرط که بعضی  
 به طور قطع لازم است و بعضی کمال و استحباب دارد در این بیان مطرح  
 شده است آنجا که می‌گوید:

«ثم اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک فی نفسک ممن لانتضیق به  
 الامور، و لا تمحکه الخصوم، و لا یتمادی فی الزلّة، و لا یحصر من الفیء الی  
 الحق اذا عرفه، و لا تشرف نفسه علی طمع، و لا یکتفی بادی فهم دون  
 اقصاه، و اوقفهم فی الشبهات و آخذهم بالحجج، و اقلهم تبرما بمراجعة  
 الخصم، و اصبرهم علی تکشف الامور، و اصرمهم عند ایضاح الحکم، ممن  
 لایزدهیه اطراء و لایستمیله اغراء و اولئک قلیل» (۳۰)

ای مالک، برای داوری بین مردم برترین فردی را که می‌شناسی برگزین،  
 کسی که دشواری کارها او را در تنگنا نیفکند، و کشمکش دادخواهان او را به  
 لجاجت نیندازد، و در لغزش و خطای خود پافشاری نورزد، و چون حق را  
 دریافت، راحت و با سعه صدر به سوی آن بازگردد و نفسش را میدان نهد  
 و بر پرتگاه حرص قرار نگیرد و به جای دقت نظر، به فهم اندک اکتفا نکند  
 و از همه بیشتر در شبهه‌ها درنگ کند؛ آن که در اقامه برهان تواناترین و در

مراجعات دادخواهان صبورترین، برای روشن شدن امورشکیباترین و پس از تشخیص حکم قاطع ترین باشد؛ کسی که نه ستایش های نابجا او را به غرور افکند و نه تحریکات مردم او را منحرف کند و به هر سویش بکشد و البته اینان اندکند. (۳۱)

#### ۵- ناسخ و منسوخ

درباره وجود ناسخ و منسوخ در احادیث پیامبر که موضوع مهمی در مساله حجیت خبر واحد و تعارض خبرین می باشد، می فرماید: «ان امر النبی (ص) مثل القرآن، منه ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه و قد یکون من رسول الله الکلام له و جهان و کلام عام و کلام خاص مثل القرآن». (۳۲)

دستورات پیامبر همانند قرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه دارد و گاه سخنی از رسول (ص) دارای دو جنبه است و سخنی عام است و سخنی خاص است درست مثل قرآن.

#### کتاب تجارت

مبارزه با احتکار، و نرخ گذاری  
در کتاب تجارت و مسائل مربوط به خراج و بیت المال و کسانی که حق در بیت المال دارند و چگونگی جمع آوری و مصرف خراج، سخنان فراوانی دارد که تنها به یک مورد آن در مساله احتکار که مخصوصا فقیه بزرگ مرحوم صاحب جواهر نیز بر آن تکیه کرده است اشاره می کند در این گفتار، امام می فرماید:

«فامنع من الاحتکار، فان رسول الله (ص) منع منه، ولیکن البیع بیعا سمحا بموازين عدل و اسعارا لتجحف بالفریقین من البائع و المبتاع، فمن قارف حکرة بعد نهیک اياه فنکل به، و عاقب فی غیر الاسراف». (۳۳)

پس احتکار را جلوگیری که رسول خدا - درود و سلام خداوند بر او و خاندانش - جلوی آن را می گرفت، و بدان که خرید و فروش باید آسان، بر اساس موازین داد و به نرخ منصفانه باشد که به هیچ یک از فروشنده و خریدار زیان وارد نیاید، و اگر کسی پس از اخطار و نهی تو باز احتکار ورزید،

کیفرش ده و عادلانه عقوبتش کن. (۳۴)

فقیه بزرگ شیعه مرحوم صاحب جواهر هنگامی که به حدیث فوق اشاره می‌کند تعبیرش این است «فی کتاب الاشر المروی فی نهج البلاغه». (۳۵) این تعبیر نشان می‌دهد که او اهمیت بسیاری برای سند نهج البلاغه قائل بوده است، زیرا این نامه را به علی (ع) نسبت داده. جالب اینکه از حدیث فوق می‌توان در استنباط چندین حکم مهم اسلامی کمک گرفت.

۱ - تحریم احتکار

۲ - نظارت حکومت اسلامی بر نرخ‌گذاری بنحوی که منافع خریدار و فروشنده، تامین شود

۳ - واگذاری تعزیرات حکومتی به حاکم شرع

۴ - لزوم تناسب میان تعزیر و جرم

آنچه اشاره شد تنها بخشی از مسائل مربوط به بحث ما بود که می‌تواند نمونه ای باشد در زمینه ابعاد فقهی نهج البلاغه که هرگاه به اندازه کافی پیرامون آن کاوش شود، می‌توان آنرا بعنوان موضوعی مستقل در کتابی مستقل تالیف کرد.

## پی نوشت‌ها

- ۱- ر. ک: به جلد ۱۸ وسائل الشیعه کتاب القضا ابواب صفات القاضی باب ۹.
- ۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۱، ص ۲۰۵.
- ۳- کتاب «وسائل الشیعه» تألیف محمد بن حسن (حر عاملی) (م: ۱۱۰۴ ه). در حال حاضر جامع ترین کتب حدیث شیعه است که هم نظام بسیار جالبی دارد و هم از منابع متقن و قابل ملاحظه استفاده کرده است.
- ۴ و ۵- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۷، حدیث ۱۶ (نهج البلاغه پاریسی، حکمت ۱۳۸، ص: ۵۳۴).
- ۶- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۱۶، حدیث ۲۵ (نهج البلاغه پاریسی، حکمت ۳۲۰، ص: ۵۷۸).
- ۷- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۹۱، حدیث ۷.
- ۸- نهج البلاغه پاریسی، نامه ۲۵، ص ۸-۳۹۶.
- ۹- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۲۵۷، حدیث ۱۱ (نهج البلاغه حکمت ۱۲۷ ۱۲۸).
- ۱۰ و ۱۱- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۲۵۹، حدیث ۲۰ (نهج البلاغه حکمت ۲۵۸ ص ۵۱۳).
- ۱۲- نهج البلاغه پاریسی - دین پرور، سید جمال الدین.
- ۱۳- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۰۹، حدیث ۱۳ (نهج البلاغه حکمت ۶۶ ص ۴۷۹).
- ۱۴- نهج البلاغه پاریسی - دین پرور، سید جمال الدین.
- ۱۵- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۱۲، حدیث ۲ (نهج البلاغه، حکمت ۴۲۷، ص ۵۵۱).
- ۱۶- نهج البلاغه پاریسی، دین پرور، سید جمال الدین.
- ۱۷- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۲۱، حدیث ۱۶ (نهج البلاغه حکمت ۵۳ ص ۴۷۸).
- ۱۸- نهج البلاغه پاریسی - دین پرور، سید جمال الدین.
- ۱۹- وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۴۰، حدیث ۵ (نهج البلاغه حکمت ۶ ص ۱۹۰).
- ۲۰- نهج البلاغه کلام ۱۲۴ ص ۱۸۱.
- ۲۱- تویه، ۱۳۲.
- ۲۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۱، کتاب الجهاد صفحه ۶۳، حدیث ۱۳ (نهج البلاغه، کلام ۶۱ ص ۹۴).
- ۲۳- وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۶۸، حدیث ۳ (نهج البلاغه، حکمت ۲۳۳).
- ۲۴- نهج البلاغه پاریسی - دین پرور، سید جمال الدین.
- ۲۵- وسائل الشیعه، ص ۴۰۶، حدیث ۱۰ (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۵).
- ۲۶- نهج البلاغه پاریسی - دین پرور، سید جمال الدین.
- ۲۷- نهج البلاغه نامه ۵۳.
- ۲۸- نهج البلاغه پاریسی - دین پرور، سید جمال الدین.
- ۲۹- نهج البلاغه خطبه ۱۸.
- ۳۰- وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۱۱۶ حدیث ۱۸ (نهج البلاغه نامه ۵۳).
- ۳۱- نهج البلاغه پاریسی - دین پرور، سید جمال الدین.
- ۳۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۱۵۳ حدیث ۱ (نهج البلاغه نامه ۵۳).
- ۳۳- وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۳۱۵ حدیث ۱۳ (نهج البلاغه نامه ۵۳).
- ۳۴- نهج البلاغه پاریسی - دین پرور، سید جمال الدین.
- ۳۵- جواهر کلام جلد ۲۲، کتاب التجاره صفحه ۴۷۹.

منبع: فصلنامه نهج البلاغه، شماره ۲ و ۳

# نقش آفرینی بانوان در تبلیغ دین

به مناسبت پنجم ماه جمادی‌الاولی ولادت حضرت زینب(س)

دوران کوتاه حکومت امام علی(ع) فرصت مناسب و پرارزشی بود که معارف ناب دین و شریعت برای مردم شرح شود و مسلمانان بیش از پیش با سنت و سیرت اصیل پیامبر(ص) خدا آشنا گردند و پرده‌های تحریف و وارونه‌نمایی از چهره اسلام زدوده شود. در عمل به این وظیفه مهم، افزون بر مردان مؤمن و مجاهد، زنان، به ویژه بانوان خانواده پیامبر(ص) که به همراه کاروان امام از مدینه به کوفه هجرت کردند و همسران یاران ویژه، کوشا بودند و ارزش‌های دینی را به مردم می‌رساندند و عراقیان و ایرانیان (۱) را به راه و رسم رسول خدا آگاه می‌کردند؛ چه از دوران حکومت ساسانیان هنوز زمانی دراز نگذشته بود و هنوز رسوب فرهنگ طبقاتی و عادات جاهلی در افکار و اندیشه مردمان این دیار وجود داشت (۲) و وجود کارگزاران نا‌آشنای با دین، مانند ولید بن عقبه در دوره خلیفه سوم، مانع از آن بود که مردم این منطقه اسلام را بدرستی بشناسند. (۳) شمه‌ای از عملکرد بانوان متعهد در دوره خلافت علی(ع) از این قرار است.

## ۱. درس تفسیر قرآن

علی(ع) به نشر و قرائت و تفسیر قرآن اهمیت فراوان می‌داد و مردم را

تشویق می‌کرد قرآن بیاموزند و آن را به مردم بیاموزانند. آن امام همام، با بیان جایگاه قرآنی و حاملان آن، مردم را به احسان و همکاری با علما و حاملان قرآن توصیه می‌فرمود. (۴)

امام و فرزندان او و یارانی چون ابن عباس، در خطبه‌ها مردم را با معارف قرآن آشنا می‌کردند و زنان نیز از برنامه‌های قرآنی بهره می‌بردند. و افزون بر آن، خود نیز محافل ویژه قرآنی داشتند. در این مجلس‌ها موضوعات قرآنی شرح و بررسی می‌شد و زینب کبری (س) مدیر و مدرس این گونه مجلس‌های قرآنی بود. زینب، بانویی فرزانه، تیزهوش و قرآن شناس بود. در دامن علی (ع) و فاطمه (س) پرورش یافته و روح و جانش از نور معرفت و دانش آینده بود. او، از خردسالی «فهمه» و نکته یاب بود. فضای معنوی و آرامش حاکم بر خانواده پیامبر، عواطف پاک وی را سرشار و عقل و خردش را شکوفا کرده بود. سخن‌های خردمندان و پرسش‌های پرمغز او نیز از نبوغ و بلوغ فکری آن زاده زهرا حکایت داشت.

مورخان نوشته اند: زینب، در خردسالی از پدر پرسید: آیا ما را دوست می‌داری؟ و پس از آن که علی (ع) فرمود، چگونه شما را دوست ندارم که شما میوه‌های دل من هستید، گفت: محبت حقیقی از آن خداست و شفقت و مهربانی از آن ما.

و باز درباره زکات زینب گفته اند: روزی علی (ع) او را در دامن خود نشاند و بود و نوازش می‌کرد. به دخترش گفت: بگو یک. و او گفت. سپس فرمود: دو. زینب سکوت کرد و آن گاه که علی (ع) از او پاسخ خواست، زینب گفت: پدرجان من با زبانی که «یک» گفته ام، نمی‌توانم «دو» بگویم. که اشاره‌ای بود لطیف به توحید خداوندگار، و پدر او را در آغوش کشید و پیشانی او را بوسه داد. (۵) زینب، در بزرگی به «عالمه» و «فهمه»، شهره بود. امام سجاد (ع) عمه اش را «عالمه غیرمعلمه» و «فهمه غیرمفهمه»، (۶) (دانای مدرسه زرفته و فرزانه استاد ندیده) خوانده است.

### جایگاه قرآن و سنت در نگاه زینب

بنا بر حدیث: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» (۷)، قرآن و

عترت را قریب همدیگر می‌دید و آن دو گوهر گران بها را از یکدیگر جدا نمی‌شمرد و تفسیر و شرح راز و رمزهای قرآن و تأویل اشارات آن را در شأن خانواده پیامبر(ص) می‌دید. در نگاه و باور دختر علی، قرآن در میان این خانواده نازل شده بود و اهل بیت(ع)، نخستین تلاوت گران آن بودند. او، مردم را تشویق می‌کرد که به قرآن و عترت پیامبر چنگ زنند و به ریسمان استوار ولایت و امامت علی(ع) بیاویزند و از پرتو دانش او راه جویند. در یکی از سروده‌های منسوب به آن بانوی اسلام، چنین آمده است:

تمسک بالکتاب و من تلاه فاهل البيت هم اهل الكتاب  
 بهم نزل الكتاب و هم تلاه و هم اهل الهدایه للصواب  
 امامی وَحَدَّ الرحمن طفلاً آمن قبل تشدید الخطاب  
 علی کان صدیق البرابعلی کان فاروق العذاب

شفیعی فی القيامة عند ربیبی و الوصی ابوتراب  
 و فاطمه البتول و سیدا، منیخلد فی الجنان من الشباب (۸)  
 به قرآن و تلاوت گران آن متوسل شو و بدان که اهل بیت، اهل قرآن اند.  
 کتاب خدا بر آنان نازل شده و ایشان تلاوت گران اند و آنان اند که به  
 درستی و راستی هدایت می‌کنند.

امام من [علی] از کودکی یکتا پرست بود و پیش از بلوغ ایمان آورده بود.  
 علی دوستدار آفریدگان خدا و علی دورکننده عذاب دوزخ است.  
 شفاعت گر من در قیامت، پیامبرم و وصی او ابوتراب باشد. و نیز فاطمه  
 بتول و دو سرور جوانان اهل بهشت [حسن و حسین].

گروهی از مردان کوفه نزد امیرمؤمنان آمدند و گفتند: اجازه بده زنان ما نزد  
 دخترت آیند و از او معارف دین و تفسیر قرآن بیاموزند. علی(ع) اجازه داد.  
 و زینب(س) به اشارت پدر برای بانوان کوفه درس تفسیر قرآن شروع کرد.  
 روزی امیرمؤمنان وارد خانه شد و شنید عقیده بنی هاشم، حروف  
 مقطعه قرآن را برای زنان شرح می‌دهد، سخن در آیه نخست سوره مریم  
 بود: «که بعضی»؛ کاف، هاء، یاء، عین، صاد. پس از پایان درس، علی(ع)  
 نزد زینب(س) رفت و فرمود: آیا می‌دانی این حروف رمزی است درباره  
 رویدادهایی که در سرزمین کربلا بر تو و برادرت حسین وارد خواهد شد؟ (۹)



ام الحسن، مادر حسن بصری نیز از بانوان علاقه مند به قرآن و تفسیر بود. او نیز برای زنان مجلس، درس و نقل حدیث داشت. (۱۰) او از ام سلمه، همسر پیامبر روایت‌های بسیاری را در تفسیر آیات قرآن شنیده و برای بانوان نقل کرده است. از جمله آن‌ها روایتی است مفصل، در تفسیر سوره واقعه و آیات مربوط به زنان بهشتی که بخشی از آن را گزارش می‌کنیم:

از پیامبر پرسیدم: از گفته خداوند «عُزْباً اُتْرَاباً»؛ (۱۱) (دلباخته همسران و هم سن و سال) مرا خبر ده! فرمود: اینان پیر زنان فرتوت و روسوخته و سفید مویند که خداوند در قیامت آنان را دوشیزه، دلباخته و هم سن و سال همسر و دوستدار و عاشق و شیفته یکدیگر محشور می‌فرماید.

از پیامبر (ص) پرسیدم: یا رسول الله، آیا زنان دنیا برترند یا حورالعین؟ فرمود: زنان دنیا برترند از حورالعین به برتری روی پارچه برآستر. گفتم: یا رسول الله، دلیل برتری زنان دنیا بر حورالعین چیست؟ فرمود: به انجام نماز و روزه و عبادت‌های آنان. خداوند به صورت‌هایشان نور و به اندام آنان ابریشم می‌پوشاند، رنگشان سفید با لباس‌های سبز، با زرو زیور زرد فام، با عطردانی از دُر و شانه‌هایی از سیم و زر. این بانوان بهشتی چنین نغمه می‌سرایند: بدانید ما جاویدان هستیم و مرگی در پیش نیست. ما در ناز و نعمتیم و فقر و تنگ دستی سراغ ما نیاید ما ماندگاریم و کوچی در کار نیست. ما خرسندیم و هیچ‌گاه ناراضی نشویم. خوش به حال کسی که ما از او بییم و او از آن ماست. پرسیدم: یا رسول الله از ما زنان کسی است که دو شوهر یا سه و یا چهار شوهر کرده پس می‌میرد و وارد بهشت می‌شود و همسران پیشین او نیز بهشتی اند، کدام یک از شوهران، شوی او در بهشت اند؟

فرمود: ای ام سلمه، او شوهر را برمی‌گزیند و هر کدام از آنان را که خوش اخلاق تر بوده اند، انتخاب می‌کند و می‌گوید: پروردگارا، این مرد خوش خلق‌ترین با من در دنیا بود. او را به ازدواج من درآور. ای ام سلمه، حسن خلق موجب خیر دنیا و آخرت است. (۱۲)

### جلسه پرسش و پاسخ بانوان

شیخ ذبیح الله محلاتی، از کتاب بحر المصائب، شیخ محمد جعفر تبریزی

گزارش کرده، یک سال پس از ورود علی(ع) به کوفه، زنان این شهر توسط همسران خود به امیرمؤمنان پیغام دادند شنیده و فهمیده ایم، زینب چونان مادرش زهرا، عالمه و محدثه است. اجازه فرما بامداد که یکی از اعیاد است از او استفاده بریم. امام اجازه داد. محفلی آماده شد. زنان نزد زینب(س) آمدند و پرسش های دینی خود را از او پرسیدند(۱۳) آن بانو به همه سوالات آنان جواب داد.

## ۲. دریافت و نشر حدیث

از دیگر حرکت های مثبت و تبلیغی بانوان در دوره امام علی(ع)، تلقی روایت های پیامبر(ص) و علی(ص) و نشر آن بود. زنان، در حوزه معارف دین، ارزش های مذهبی، احکام و شریعت و سیره اهل بیت(ع)، آموزه های پر مغزی را به ما منتقل کرده اند که نشان گر نقش پررنگ این گروه در عرصه تبلیغ دین و مکتب است.

### زینب(س) و نقل و تفسیر حدیث

زینب کبری، افزون بر قرآن شناسی، حدیث شناس هم بود. و بر همه رازو رمز و نکته ها و شأن صدور روایات پیامبر(ص) و فاطمه(س) و امام علی(ع) آگاهی داشت. آن بانوی اسلام، روایت های گوناگونی را در زمینه معارف اسلامی، حقوق زنان و مردان، امامت و ولایت و... نقل و شرح کرده است. به چند روایت در این باره توجه کنید:

زینب(س) نزد امام حسن(ع) و امام حسین(ع) نشستہ بود. آن دو، احادیث پیامبر را برای یکدیگر بازگو می کردند. زینب به آنان گفت: شنیدم که می گفتید، رسول خدا فرموده: «الحلال بیّن و الحرام بیّن و شبهات لا یعلمها کثیر من الناس؛

حلال بین و آشکار و حرام نیز بین و آشکار است ولی شبهات را بسیاری از مردم نمی شناسند.»

سپس زینب(س) حدیث را این چنین کامل کرد: هر کس شبهات را ترک کند، امور دینی اش اصلاح می شود و عرض و آبرویش سالم می ماند و

هرکس به شبهات پیوند خورد و در آن گرفتار شود و آن را دنبال کند... مانند کسی خواهد بود که گوسفندش را نزدیک مناطق ممنوعه بچراند و هرکس چهارپایانش را نزدیک مناطق ممنوعه بچراند، نفسش او را وادار به چراندن در آن منطقه می‌کند. آگاه باشید که هر پادشاه و ملکی حَرَمی [منطقه ممنوعه ای] دارد و منطقه ممنوعه خدا، محرمات اوست.

دختر زهر(اس)، سپس افزود: «پیامبر فرمود، آگاه باشید، همانا در بدن تکه گوشتی است که اگر سالم بماند، تمام بدن سالم خواهد بود و اگر فاسد شود، تمام بدن فاسد می‌شود. بدانید آن پاره گوشت، قلب است... آیا نشنیده اید رسول خدا، همان کسی که خداوند او را تربیت کرد چنان که پیامبر فرمود: اَدَبِنِی رَّبِّی فَاَحْسَن تَأَدِیْبِی فرموده: حلال آن چیزی است که خداوند عَزَّوَجَل در قرآن کریم، آن را حلال کرده و رسول خدا آن را بیان کرده است که از جمله حلال‌ها، خرید و فروش، اقامه نماز در وقت آن، پرداخت زکات، روزه ماه رمضان حج خانه خدا بر توانای بر حج، امر به معروف و نهی از منکر، ترک دروغ و نفاق و خیانت است و حرام، آن چیزی است که خداوند آن را حرام کرده و در قرآن از آن یاد و رسول خدا آن را بیان کرده است و حرام نقیض حلال است.»

اما شبهات، اموری است که حلال و حرام آن معلوم نباشد و انسان مؤمن هرگاه نداند چیزی حلال است یا حرام و خواهان سعادت دو سرا باشد، بایسته است شبهه‌ها را دنبال نکند؛ چرا که شبهه‌ها او را به حرام خواهد کشاند.»  
در این هنگام امام حسن (ع) به خواهر گفت: خداوند بر آراستگی و فضایل تو بیفزاید. سخن همان است که گفتم، همانا تواز درخت نبوت و از معدن رسالت هستی. (۱۴)

و نیز زینب کبری روایت کرده: جدم محمد مصطفی، حقوقی را برای ما زنان نسبت به همسرانمان مقرر کرد همان طور که حقوقی را برای مردان نسبت به زنان واجب کرد. (۱۵)

و نیز جدم، پیامبر (ص) می‌فرمود: هرگاه زنی نمازهای پنج‌گانه را به جای آورد و ماه رمضان را روزه گرفت و آبرویش را حفظ کرد و از همسرش اطاعت نمود، به او می‌گویند: از هریک از درهای بهشت که دوست داری

وارد بهشت شو. (۱۶)

و نیز از حضرت زینب (س) روایت‌های گوناگون دیگری از پیامبر (ص) درباره فرجام شیعیان علی بن ابی طالب (ع) حضرت مهدی (عج) (۱۷) و... نقل شده است. در گذشته اشاره شد، راوی خطبه پرمغزو و بلیغ فاطمه زهرا (ص) در مسجد البنی، زینب بود که با همه ویژگی‌ها، همراهان حضرت زهرا (س) و چگونگی ورود به مسجد و بازتاب آن در میان مسلمانان توسط زینب (س) آن را گزارش کرد.

### فاطمه بنت علی (ع) روایت گر حدیث

از روایان حدیث در دوره امیرمؤمنان (ع) و روزگار پس از آن، فاطمه دختر امیرمؤمنان (ع) بود. وی بانویی بود روشن اندیش و با ایمان و دانا، و از جدش پیامبر و پدرش امیرمؤمنان (ع) روایت‌های بسیاری نقل کرده است. فاطمه، همسر محمد بن ابی سعید بن عقیل بود. (۱۸)

مردم به نزد فاطمه می‌آمدند و از مشکلات دینی و مسائل حلال و حرام از او می‌پرسیدند. نسائی در الخصائص از موسی بن عبدالله جهنی نقل کرده: «دخلت علی فاطمة بنت علی فقال لها رفيقي ابو مهمل، هل عندك شي ء من والدك مثبت؟ قال: حدثني اسماء بنت عميس ان رسول الله قال لعلی: انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی؛ (۱۹)

بر فاطمه دختر علی (ع) وارد شدم. همراه من، ابو مهمل، از او پرسید: آیا روایت ثابت شده ای درباره پدرت (علی) به یاد داری؟ گفت: از اسماء دختر عمیس شنیدم که پیامبر خدا (ص) به علی (ع) گفت: تو در نزد من همان جایگاهی را دارایی که هارون نزد موسی داشت، جز این که پس از من پیامبری وجود ندارد.»

و نیز فاطمه (س) روایت مشهور رد الشمس [بازگشت خورشید] را از اسماء برای مردم نقل می‌کرد. افراد گوناگونی از مردان و زنان، این ماجرا را از زبان فاطمه بنت علی شنیده اند، از جمله ابراهیم بن حسن از فاطمه از اسماء نقل کرده است: سر پیامبر بردامن علی (ع) بود و بر او وحی نازل می‌شد، علی (ع) نماز عصر را خوانده بود و آفتاب غروب کرد. پیامبر (ص) پس از نزول

وحی، به درگاه خداوند چنین دعا کرد: خداوند اگر علی ولی تو و پیامبرت است، خورشید را [برای ادای نماز عصر] برای او برگردان. اسماء گفت: من هم غروب خورشید را دیدم و هم بازگشت آن را پس از غروب (۲۰).  
و نیز فردی گزارش کرده، نزد فاطمه بنت علی رفتم، در دستانش دستبند و در انگشتانش انگشتر و گردنبندی از مهره برگردن داشت. از آن پرسیدم. گفت: زن نباید به مردان شبیه باشد. (۲۱)  
به نظر می‌رسد این ماجرا بایستی مربوط به دوران پیری فاطمه باشد که آراستگی وی در سن کهنسالی، راوی را به شگفتی واداشته و از آن پرسیده است.

## پی نوشت ها

۱. عراق، در آن دوره بخشی از ایران بود و عده بسیاری از ساکنان کوفه موالی و پارسی زبان بودند.
  ۲. رک: نهج البلاغه، بخش کلمات قصار، شماره ۳۷.
  ۳. رک: علامه تستری، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۱، شماره ۸۰۹۴. مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۲ قمری.
  ۴. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۱۱۵. مؤسسه آل البيت قم.
  ۵. جعفر النقدي، زينب الكبرى، ص ۴۶، ۴۷. مطبعة حيدرية نجف، ۱۳۶۱ قمری. سعيد الحسن، از علمای معاصر شهيد اول، اين گفته را به عباس (ع) نسبت می دهد، پيشين، ص ۴۷.
  ۶. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۶۴.
  ۷. ابی القاسم خزار قمی، كفاية الاثر، ص ۸۷، انتشارات بيدار.
  ۸. شيخ فخرالدين طريحي نجفی، المنتخب،، ج ۲، ص ۴۶۸. افسست رضی، قم، از چاپ المكتبة الحيدرية، نجف.
  ۹. نقدي، زينب الكبرى، ص ۴۸.
  ۱۰. طبقات الكبرى، ج ۸، ص ۴۷۶.
  ۱۱. واقعه، آيه ۳۷.
  ۱۲. حافظ، ابی القاسم سليمان بن احمد طبرانی، المعجم الكبير، تحقيق حمدي عبدالحميد سلفی، ج ۲۳، ص ۳۶۸، چاپ دوم، داراحياء التراث العربي، وزارت اوقاف عراق.
  ۱۳. محلاتی، رباحين الشريعة، ج ۳، ص ۵۷. دارالکتب الاسلامية.
  ۱۴. سيد محمد كاظم قزوینی، زينب الكبرى من المهد الى اللحد، ص ۵۸۱، دارالغدير للطباعة و النشر، چاپ دوم، ۱۳۲۴ قمری.
  ۱۵. سيد محمد كاظم قزوینی، از ولادت تا شهادت، (زندگانی زينب كبرى)، ترجمه محمد اسکندری، ص ۳۸۹، نشرصيام.
  ۱۶. قزوینی، زينب الكبرى، ص ۵۸۲.
  ۱۷. ابی القاسم علی بن محمد خزار قمی، كفاية الاثر في النص على الأئمة الا بني عشر، تحقيق سيد عبداللطيف كوه كمری، ص ۱۹۴، انتشارات بيدار، ۱۴۰۱ قمری.
  ۱۸. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۴۶۶. دارصادر.
  ۱۹. حافظ ابی عبدالرحمان احمد بن شعيب نسائي، خصائص اميرالمؤمنين علی بن ابی طالب، تحقيق محمد كاظم، ص ۹۲. مجمع احياء الثقافة الاسلامية، ۱۴۱۹ قمری. المعجم الكبير، طبرانی ج ۲۴، ص ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۵۱.
  ۲۰. حافظ طبرانی، المعجم الكبير، ج ۲۴، ص ۱۵۲.
  ۲۱. الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۴۶۶.
- .....
- مجله پیام زن اردیبهشت ۱۳۸۸ - شماره ۲۰۶

## رسالت عالمان در پاسداری از عدالت اجتماعی

دانش و آگاهی، تعهدآفرین است و کارها و مسؤولیت‌هایی بردوش دانایان می‌نهد که ناآگاهان و بی‌خبران تاب پذیرش آن را ندارند. دانش، چراغی است روشنگر که تاریکی‌ها را می‌زداید، نقطه‌های کور و پنهان را نشان می‌دهد و راه را از بیراهه سوا می‌کند. در میان کاروان، آن که چشمانی دورنگر دارد و پیچ و خم‌ها و منظرگاه‌ها را بیش از دیگران می‌شناسد، در هدایت و دورداشت رهروان از خطرها، مسؤولیتی غیردرخور مقایسه با دیگران دارد.

اسلام شناس و آن که به معروف و منکر و صلاح و فساد انسان و جامعه داناست و به خطرها و قرقگاههای مسیر بشریت آگاه است، بیش از ناآگاهان در برابر مردم پاسخ‌گوست؛ کدامین گذرگاه، کاروان بشری را به سرچشمه نجات رهنمون ساخته و کدامین رفتار راه به باتلاق و تباهی خواهد برد. عالمان دین، ادامه دهندگان خط پیامبرانند؛ چه میراث جاودان آنان در نزد علماست و هرکس از دانشمندان از این بازمانده، بهره بیش تری برده باشد، به پیام‌آوران نزدیک تر و بردوش، وظیفه‌ای افزون تر دارند. علی(ع) می‌فرماید: «ان اولی الناس بالانبياء اعلمهم بما جاؤا به» (۱).

ثم يتلوا هذه الآية: ان اولى الناس بابراهيم الذين اتبعوه و هذا النبى. (۲)  
 سزاوارترین مردم به جانشینی پیامبران، آگاه ترین مردم به پیام آنان است. سپس علی (ع) این آیه را می خواند: سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او، و این پیامبر، پیروی کردند.  
 از رسالت های بنیادین پیامبران، گستراندن عدالت اجتماعی است. این وظیفه مهم را باید سزاوارترین مردم به جانشینی آنان، به انجام رسانند که همانا علما باشند.

علما، کیانند و چه ویژگی هایی دارند که می توانند جانشین پیامبران باشند و پرچم و رایت این وظیفه مهم و رسالت بزرگ را، بردوش کشند؟ رایت بانان این رسالت بزرگ، باید ویژگی هایی داشته باشند و پیامبرانه به تلاش برخیزند و گذرگاه ها و گردنه های دشوارگذری را پشت سر بگذارند، تا بتوانند به این هدف والا و زیبا دست یابند:

۱. خودسازی
۲. بصیرت در دین
۳. تفسیر مفاهیم: تفسیر مفهوم عدالت و تفسیر قضا و قدر
۴. تلاش در راه گسترش عدالت اجتماعی
۵. تلاش برای تشکیل نظام اسلامی
۶. پاسداری از عدالت در نظام اسلامی

## خودسازی

آن که در پی گستراندن عدالت و داد است، خود بایستی دادور باشد و درستی و راستی و نیک رفتاری در همه زوایای زندگی و خلق و خویش نمایان و به واقع، الگویی کوچک از آرمان های خود را در زندگی شخصی جلوه گر باشد علی (ع) در وصف دوست داشتنی ترین بندگان خدا که درد دین دارد و همواره در راه اصلاح خود و جامعه سراز پا نمی شناسد، می فرماید:  
 «قد الزم نفسه العدل. فکان اول عدله نفی الهوى عن نفسه. یصف الحق و یعمل به. لائدع للخیر غایة الامها ولا مظنة الاقصدها.» (۳)  
 داد را بر خود گماشته و نخستین نشانه آن، این که هوی و هوس را از دل



برداشته. حق را ستاید و کاربندد و کار نیکی نیست که ناکرده گذاشته، و در جایی گمان فایدتی نبرده، جز که به رسیدن بدان گماشته. در قرآن و سنت، مدعیان بی عمل به سختی نکوهش شده اند. امام صادق می‌فرماید: «ان اعظم الناس حسرة يوم القيامة من وصف عدلائم يخالفه الی غیره.» (۴)

شدیدترین عذاب‌ها و بیش‌ترین افسوس‌ها در رستاخیز، از آن کسانی است که از خوبی‌های دادورزی سخن می‌گویند، ولی بیدادگرند. اینان، یا خود اهل سیاست اند و در هر دم قدرت جای دارند و از خوبی‌های دادورزی سخن می‌گویند، ولی خود بیدادگرند، یا نه، از حکومت‌گران نیستند و از خوبی‌های دادورزی سخن می‌گویند، اما خود، نه داد را بر خود گماشته و هوی و هوس را از دل برداشته و نه با دیگران به داد رفتار می‌کنند. بر سفره رنگین می‌نشینند، در ناز و نعمت به سر می‌برند، ولی پیرامونیان و همسایگان آنان، در فقر و فاقه اند.

این که خود در زندگی چنین بیدادگرسست، در نبرد داد و بیداد، تسلیم بیداد می‌شود، با پیدا شدن آب و نان و نامی در اردوگاه ستم برای او، به آن جا می‌پیوندد.

«از عبدالرحمن بن سلمی، از قراء بزرگ کوفه، پرسیده شد: به خدا، چرا از علی (ع) روگردان شدی؟

آیا از زمانی که علی در تقسیم اموال کوفه، سهمی ویژه به تو و خاندانت نداد، از او جدا نشدی؟

وی پاسخ داد: حال که به خدا سوگند دادی، آری.» (۵)

پیامبر (ص) درستی و راستی و حق‌مداری و دادورزی را در تمام زوایای زندگی و خلق و خوی خویش نمایانده بود و داد را بر خود گماشته و هوی و هوس را از دل برداشته بود که چنان کاخ بلندی از داد بنا کرد و جهانی را به شگفتی و اداشت و دین خود را تا دوردست‌ترین نقاط جهان، به اعماق قلب‌ها، نفوذ داد. او، نه تنها که در برداشت از بیت‌المال، خود را بسان یکی از رعایا و پیروان می‌دید، در کار نیز همین روش عادلانه را داشت. در سال پنجم هجری که شهر مدینه به محاصره دشمن درآمد، پیامبر (ص)

با رایزنی با یاران، پیشنهاد سلمان را در کندن خندق به پیرامون مدینه پذیرفت و دست به کار شد و کندن خندق را بین مردم مدینه و قبیله‌ها و گروه‌ها تقسیم کرد. در این تقسیم، خود نیز سهمی برداشت و چون دیگران، زمین را حفر می‌کرد و خاک آن را بردوش می‌کشید:

«فلما نظر الناس الی رسول الله یحفر، اجتهدوا فی الحفر و نقلوا التراب.» (٦)

مردم، چون پیامبر را دیدند حفر می‌کند، بر تلاش خود در کندن و بردن خاک افزودند.

این، یعنی داد را بر خود گماشتن و هوی و هوس را از دل برداشتن. این، یعنی هماهنگی و هم‌سوئی گفتار و رفتار و هماهنگ بودن ظاهر و باطن، خلوت، جلوت و... این بود که سخن آن بزرگوار اثر می‌گذاشت و دل‌ها را دگرگون می‌کرد و انسان‌ها را می‌ساخت و می‌پرداخت.

اگر سخن با عمل هماهنگ نباشد، سخن در فضاگم می‌شود. این عمل است که سخن را ماندگار می‌کند و اثر می‌گذارد.

رئیس قبیله بنی طی، عدی بن حاتم، به مدینه می‌آید تا درباره مرد شگفت‌انگیز تاریخ بشر و دین و آیین نو، به کندوکاو بپردازد و آنچه را از این سوی و از آن سوی شنیده بود، خود از نزدیک ببیند. صحنه‌های شگفتی را می‌بیند که حکایت از آن دارد که پیامبر داد را، پیش از این که در جامعه پیاده کند، در خود پیاده کرده بود و با این انقلاب بزرگ، چنان شخصیتی از خود ساخته بود، که هر بیننده‌ای را واله و شیدای خود می‌کرد و برابر آن همه بزرگی و جلال، سر به تعظیم فرود می‌آورد.

در وجود عدی بن حاتم، با دیدن رفتار پیامبر (ص) چنین انقلابی رخ داد و او در برابر بزرگی پیامبر (ص) سر تعظیم فرود آورد و به دین او، گردن نهاد:

«پیامبر از مسجد به سوی خانه به راه افتاد. در این هنگام پیرزنی به پیامبر (ص) رسید و او را نگاهداشت. مدت طولانی با پیامبر (ص) در دل کرد و از نیاز خود با او سخن گفت. پیش خود گفتم: این مرد، پادشاه نیست، پیامبر خداست.» (٧)

علی (ع) نیز عدالت را بر وجود خویش حاکم کرده بود، تا توانست راییت آن را در جامعه برافرازد.

علی(ع) چنان سخت بر خود می‌گرفت که از سهم خود از بیت‌المال که به دست خود او به طور عادلانه تقسیم شده بود، استفاده نمی‌کرد و به کم‌تر از آنچه سهم می‌برد، قناعت می‌ورزید و باقی را در بین فاقه‌مندان تقسیم می‌کرد. این روش، گاه مورد اعتراض یاران قرار می‌گرفت. حضرت در پاسخ فرمود: «ان الله جعلني اماما لخلقه. ففرض علي التقدير في نفسي و مطعمي و مشربي كضعفاء الناس كي يقتدي الفقير بفقري ولا يطغى الغنى غناه.» (۸)

خداوند، مرا پیشوای بندگانش قرار داده است. بر من واجب است درباره خودم و آب و نانم، اندازه نگهدارم و چونان ناتوانان زندگی کنم که تهی‌دستان به من بنگرند و بی‌نیازی دارایان را به سرکشی و اندازد. پس عدالت، با شعار پا نمی‌گیرد و بر زندگی مردم پرتو نمی‌افکند. باید فریادگر عدالت و مجری آن، خود، نخستین فرد باشد که در کوره عدالت آبدیده می‌شود. بدون این آبدیدگی، هر نوع شعاری درباره عدالت، ره به جایی نخواهد برد.

### بصیرت دینی

معمار عدالت اسلامی، افزون بر شناخت یرف از کتاب و سنت و آشنایی با زوایای اسلام، می‌باید با روح اسلام، آشنا و در دین بصیر باشد. بصیر در دین، از ظاهر می‌گذرد و به باطن راه می‌یابد و همیشه و همه‌گانه، جهت‌گیری‌های دین را می‌داند و در باتلاق شبهه‌ها فرو نمی‌ماند و درگاه هجوم شبهه‌ها، راه را گم نمی‌کند و در هنگامه درگیری حق و باطل و جلوه‌گری‌های باطل در لباس حق، حق را از باطل باز می‌شناسد. هم‌پیامبر(ص) گرفتاری بصیرت‌ان در دین بود و هم علی(ع). بی‌بصیرت‌ان در دین، برای جامعه اسلامی گرفتاری‌های بسیار پدید آوردند و جامعه یک‌دست اسلامی را به تفرقه‌کشاندند و مسلمانان را رودر روی یکدیگر قرار دادند و جنگ‌های خونین به پا کردند، و باطل را بر کرسی اقتدار نشانده‌اند و حق را به انزوا کشانده‌اند.

علی(ع) با بصیرتی که در دین داشت، جریان مدعیان بی‌بصیرت را

به خوبی برای یاران ترسیم کرد. امام در این کالبدشکافی، روی نقطه حساسی انگشت می‌گذارد و آن این‌که: اگر بی بصیرتان دست به قدرت بیابند و بر مردم حاکم شوند، بیدادگری پیشه خواهند کرد!

«فاتقوا الله و قاتلوا من حاد الله و حاول ان یطفئ نور الله. قاتلوا الخاطئين الضالین القاسطین المجرمین الذین لیسوا بقراء القرآن ولا فقهاء فی الدین ولا علماء فی التاویل ولا لهذا الامر باهل فی سابقه الاسلام و الله، لو ولوا علیکم لعملوا فیکم باعمال کسری و هرقل.» (۹)

خدای را پاس دارید و بجنگید با کسانی که با خداوند دشمنی کرده و در صدند نور خدا را خاموش کنند. بجنگید با خطاکاران گمراه منحرف تبه‌کار، کسانی که نه قاری قرآن و نه فقیه در دین و نه آگاه به تأویل هستند. و نیز سابقه حکومت درگذشته اسلام ندارند. به خدا سوگند، آنان اگر بر شما چیره شوند، بسان کسرا و قیصر بر شما فرمان خواهند راند.

پس بی بصیرتی در دین، خود می‌تواند عامل بیدادگری شود و تبه‌کاری و انحراف را در جامعه پدید آورد. درست نفهمیدن پیام دین، درک نکردن ژرفای آموزه‌ها، دریافتن فلسفه، احکام، بیگانه بودن با روح اسلام و آگاه نبودن به تاویل و... برای هرکس بخواهد برای معیارهای دینی زندگی کند، فاجعه آمیز است و ویرانی دنیا و آخرت او را در پی دارد و برای حاکمان، بسیار فاجعه بارتر و ویران‌گرتر خواهد بود؛ هم دیگران را به تباهی می‌کشند و هم خود را.

## تفسیر مفهوم عدل

مهم‌ترین رسالت عالمان دینی، برای رسیدن به جامعه عادلانه، تعریف روشن از عدل است. شیعه سابقه درخشانی در بیان زوایای عدل و طرفداری از عدل دارد. و در راه پیاده کردن عدل و گستردن اندیشه دالت خواهان خود، جانفشانی‌های بسیار کرده است و صف بنیادین در برابر منکران عدل و غیرعدلیه، بنیاد گذاشته است.

درگیری‌ها، گفت و گوها، صف آرایی‌های عدلیه و غیرعدلیه در تاریخ اسلام، بسیار نکته آموز و بیدادگرانه، مفید برای روزگار ماست.

عدلیه می‌گفتند: همه چیز در نظام تکوین بر معیار عدل است: «بالعدل

قامت السموات والارض» غیرعدلیه می‌گفتند: «یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید» آفرینش، تابع هیچ میزان و هیچ قاعده و قانونی نمی‌تواند باشد. هر چه حضرت باری انجام دهد، عدل است، نه این که هر چه برابر عدل است، او انجام می‌دهد.

عدلیه می‌گفتند: خداوند در قیامت برابر معیارها و ترازهای عدل رفتار می‌کند و برابر حساب و قاعده، یکی را به بهشت می‌برد و دیگری را به جهنم. غیرعدلیه می‌گفتند: خیر این طور نیست، هیچ قانونی نمی‌تواند حاکم بر فعل خداوند باشد. هر قانونی تابع فعل و امر اوست. عدل و ستم هم، تابع فعل اوست. اگر او فرمانبردار را به جهنم برد و نافرمان را به بهشت، باز هم عدل کرده است.

این در نظام تکوین و در نظام تشریح هم، بین این دو گروه گفت‌وگویی‌هایی است، از جمله:

عدلیه می‌گفتند: نظام تشریح، پیرو معیار عدل است و عادلانه وضع شده و هر حکمی تابع یک حقیقت و تابع یک مصلحت و مفسده واقعی است. یعنی چون خوب، خوب است، خداوند به آن امر کرده و چون بد، بد است خداوند از آن نهی کرده است. غیر عدلیه می‌گفتند: خیر این گونه نیست. نظام تشریح، پیرو معیار عدل نیست. آنچه را خداوند به آن امر کرده خوب و آنچه را نهی کرده، بد است. اگر خداوند، به دروغ و ستم هم امر کرده بود، این‌ها خوب بودند و اگر از راستی و امانت باز می‌داشت، این‌ها، بد بودند. عدلیه می‌گفتند: در واقع و نفس الامر حقی هست و ذی حقی. ذی حق بودن و نبودن، پیش از آن که دستور اسلام برسد، بود. یکی به حق خویش می‌رسد و یکی محروم می‌شود. اسلام، برنامه‌ها و دستورهای خود را به گونه‌ای سامان داده که هر صاحب حقی. به حق خود برسد. حق و عدالت امری است که اگر از اسلام درباره آن‌ها دستوری نبود، حقیقت بود و حقیقت آن‌ها طوری نمی‌شد.

غیر عدلیه می‌گفتند: حق و ذی حق بودن و نبودن، عدل و ستم حقیقت ندارد، تابع این است که شارع اسلام، چگونه قانون وضع کنند.

بنا به نظر نخست (عدلیه) عقل و علم در استنباط احکام اسلامی، دخالت

دارد و بنابر نظریه دوم (غیرعدلیه) به هیچ روی برای عقل و علم در استنباط احکام نقشی وجود ندارد. (۱۰)

غیرعدلیه پیروز شدند و حکومت‌ها آنان را پیشی دادند و زمینه را برای طرح دیدگاه‌های اینان فراهم آوردند و عدلیه را به حاشیه راندند و سرکوب کردند. کم‌کم، رسوبات تفکر غیرعدلیه، به جامعه شیعه که روزی افتخار برافراشتن پرچم عدل را داشت، راه یافت و فاجعه‌هایی آفرید. این گرفتاری، امروز نیز وجود دارد و بر علمای راستین است که نگذارند این پرچم مقدس که به دست امام خمینی و یاران او برافراشته شده، فرو افتد و اندیشه‌ها و افکار جامد و خشک غیرعدلیه و منکران عدل و قشری‌گرایان به حوزه اسلام و تشیع وارد شود و زمینه را برای حکمرانی اهل ستم فراهم آورد. عدل، با آن اهمیتی که در اسلام و با آن جایگاه ویژه، خیلی زود از گردونه زندگی اجتماعی مسلمانان خارج شد و ستم و ناعدالتی جای آن را گرفت و این عبرت انگیز است و برای ما درسی است بس بزرگ که باید به چرایی این پدیده، بیندیشیم.

این گرفتاری بزرگ مسلمانان، شاید از دو علت ناشی شده باشد:

۱. به اجرا نگذاشتن آن. هر قانون و اصل بلندی اگر اجرا نشود، کم‌کم از چرخه زندگی برکنار می‌شود و جای آن را یا هرج و مرج و یا مرام و روبه‌ای صدرصد مخالف آن می‌گیرد.

عدل، چون پس از پیامبر (ص) مورد بی‌مهری قرار گرفت و در زمان خلیفه سوم، به کلی از دستگاه اجرایی به کنار گذاشته شد و مسلمانان، گرفتار ستم و بیداد شدند.

۲. بد تفسیر شدن عدالت. همان‌گونه که یادآور شدیم، گروهی به نام منکران عدل و غیرعدلیه بی‌شرمانه عدل را انکار کردند و یا تفسیری نادرست و ناسازگار با روح اسلام از آن ارائه دادند و عوام، قشری‌گرایان، جموداندیشان، اندیشه و شعار غیرعدلیه را پسندیدند و پذیرا شدند و آن را با تعبد و تسلیم و پیروی بی‌چون و چرا از فرمان خداوند، سازگارتر یافتند و حکومت‌های ستم هم، این اندیشه و شعار عوام پسند را گرفتند و به ترویج آن پرداختند و صاحبان این تفکر را نواختند. زیرا این تفکر دست آنان را

در تفسیر دلخواه و هماهنگ با سیاست‌های ستمکارانه خود از اسلام، باز می‌گذاشت. با پذیرفتن این اندیشه، لازم نبود برداشتی که از اسلام می‌کنند و برابر آن سیاست‌های خود را پی می‌گیرند، با عقل و روح اسلام، سازگاری داشته باشد، همین که برابر با ظاهر نقل باشد، کافی است.

افزون بر این، عوام و قشری‌گرایان هم، این‌گونه اندیشه و رفتار را از حاکمان، که نمودی از تعبد و تسلیم در برابر فرمان خدا و رسول، داشت، می‌پسندیدند و چنین می‌پنداشتند که اینان از سر تعبد و تسلیم، می‌گویند: در دین جایی برای عقل نیست و باید تسلیم بی چون و چرا بود!

همین که این فکر به دور از خرد و ناسازگار با روح اسلام و هدف‌های متعالی آن، گسترش یافت و عقل از حوزه اندیشه اسلامی، با دسیسه حاکمان و کج فهمی عالمان قشری و جمود اندیش، بیرون رانده شد، ستم، جفا و جفاپیشگی، پا گرفت و کران تا به کران دنیای اسلام را فراگرفت. درباره مقوله عدالت، پرسش‌های بسیار مطرح است که عالمان دین، باید پاسخ گو باشند که اگر پرسش‌ها به درستی و از منبع درست و مورد اعتماد، پاسخ داده نشود، کژ فکران و رهزنان اندیشه، در مقام پاسخ‌گویی بخواهند آمد و پاسخ‌هایی خواهند داد و جریان فکری را از سیری که باید باشد و آن را بپیماید، به درمی‌برند و به سود خود از آن بهره‌برداری می‌کنند. در مثل، باید به پرسش‌هایی از این دست پاسخ درست داده شود: عدالت چیست؟

تفاوت، اختلاف و تبعیضی که نقطه مقابل عدالت است، چیست؟ آیا هرگونه تفاوت که در جامعه بین افراد باشد، مخالف عدالت است و لازمه عدالت مساوات مطلق است. این که انسان‌ها در اسلام مساوی اند و برابر، در چه چیز؟

آیا عدالت خواهی فطری است، یا خیر در نهاد بشر، چنین قوه و نیرویی وجود ندارد، همان‌گونه که بیش تر فیلسوفان اروپا بر این پندارند. آنان می‌گویند.

«عدالت، اختراع مردمان زیون است. مردمان زیون و ضعیف، وقتی که در مقابل اقویا قرار گرفتند، چون زور نداشتند که با اقویا مبارزه کنند، آمدند

کلمه عدالت را خلق و اختراع کردند که عدالت خوب است، انسان باید عادل باشد. این‌ها، همه حرف مفت است و دلیلش هم این است که همین آدم طرفدار عدالت، اگر خودش زورمند شود، همان کاری را می‌کند که آن زورمند سابق می‌کرد.» (۱۱)

نیچه، فیلسوف معروف آلمانی می‌گوید: «چقدر زیاد اتفاق افتاده که من خندیده ام، وقتی دیده ام ضعف، دم از عدالت و عدالت خواهی می‌زنند. نگاه می‌کنم، می‌بینم این‌ها که می‌گویند عدالت، چون چنگال ندارند. می‌گویم: ای بیچاره! تو اگر چنگال می‌داشتی، هرگز چنین حرفی را نمی‌زدی.» (۱۲)

بسیاری از فیلسوفان غرب می‌گویند: نباید دنبال عدالت به عنوان یک آرزو هم رفت. باید دنبال قوه و زور رفت.

شماری می‌گویند: باید دنبال عدالت رفت؛ اما، نه به عنوان یک امر مطلوب، بلکه به عنوان امری که به سود فرد است و با منافع فرد، جمع می‌شود. در برابر این اندیشه، که جهان را به آتش کشیده، عالمان روشن ضمیر اسلام، باید اندیشه ناب اسلامی را طرح کنند و تلاش ورزند نگذارند که از این بیش تر، دنیا به خاطر این اندیشه‌های خانمان سوز و ویرانگر، بسوزد و ویران شود. و پرسش‌های دیگری که اگر روشن شوند، بسیار به رخشان‌ی و شفافیت موضع اسلام در برابر عدل کمک خواهد کرد: آیا فقر در جامعه، مساله طبیعی است، یا زاییده بی‌عدالتی‌ها؟

مرز فقر و غنا در چیست؟

آیا رودررویی فقر و غنا، رودررویی عدالت و بی‌عدالتی است؟

اگر چنین است، فقر چیست و فقیر کیست؟

آیا فقر، یعنی نداشتن حداقل معاش، یا مفهومی است نسبی در برابر امکانات روز و شرایط زندگی امروزی. (۱۳) رابطه توسعه و عدالت چگونه است؟ آیا راهی برای توسعه اقتصادی، بدون گذار از مسیر تکاثر و بی‌عدالتی وجود دارد؟ مرز «کنز» که در قرآن، دارندگان آن تهدید به عذاب شده اند (۱۴)، کجاست؟ آیا کنز، چنانکه در قرآن، یاد شده، احتکار طلا و نقره است، یا طلا و نقره مصداق بارز آن است و هرگونه تراکم ثروت را در بر می‌گیرد.



## تفسیر مفهوم قضا و قدر

قضا و قدر از مقوله‌هایی است که از آن بسیار بسیار در توجیه ستم، بی عدالتی، زورگویی، دست اندازی به حقوق دیگران و... استناد شده است. اندیشه جبرگرایی، بسان خوره ای به بدنه جامعه اسلامی افتاد، تا آن راز پای نینداخت، از پای ننشست.

اندیشه جبرگرایی، ویرانی‌ها و تباهی‌ها و ذلت‌های بسیار برای جامعه اسلامی و مسلمانان، به بار آورد. اندیشه جبرگرایی، مهم‌ترین، کارآمدترین حربه ای بود که عدالت اسلامی را به مسلخ برد. اندیشه جبرگرایی، همت‌ها را درهم شکست، توان‌ها را فرسود و شعله فطرت‌ها را فرسود و جامعه ای و انسان‌هایی، افسرده، رنجور، بی جوش و خروش، بی انگیزه پدید آورد.

غداره بندان، زورگویان، حکومت‌های ضد مردمی، استبداد پیشه، در طول تاریخ اسلام، برای فروخواباندن عصیان‌ها، انقلاب‌ها و شورش‌ها، به مسلک جبرروی آورده اند و به تفسیر و تحلیل و نشر آن و فرهنگ سازی در این باب پرداخته اند و به مردمان زیر یوغ ستم خود چنین وانمودند که بشر در برابر آنچه برای او از طرف خدا مقدر شده، نباید چون و چرا کند. این که زیر سلطه جبابره و طاغوت‌ها قرار گرفته، قسمت و سرنوشت او این گونه بوده است. این که فقر و فاقه، طومار زندگی او را در هم پیچیده و ره به جایی نمی برد و محنت و رنج و درد، زندگی او را در بر گرفته، از ازل، در لوح محفوظ، برای او، زندگی چنین رقم خورده و از آن گریزی نیست.

این انسان‌هایی که شکنجه می‌شوند، این که در به در می‌شوند، این که پیشته پشته کشته می‌شوند و این که اسیر دد و دیو می‌شوند، همه و همه تقدیر الهی است و موبه مو، ظهور و بروز نوشته‌های لوح محفوظ است.

بشر، هیچ دستی در این امور ندارد، اگر شلاق ستم پیشه بر پشت و پهلوی ستم‌دیده صغیرکشان فرود می‌آید، به اختیار خود او نیست، نقشی ندارد، ماموری است معذور، چنین مقدر شده که او شلاق زن باشد و آن بیچاره دیگر شلاق خور!

اگر می‌بینی، شماری سیر سیرند و شماری گرسنه گرسنه، اگر می‌بینی شماری از قدرت و شوکت و سروری برخوردارند و شماری، بهره ای از جهان،

جزگرسنگی، دربه دری، بردگی و بیگاری ندارند، بدان، که این بازی، بازی سرنوشت است. پس، دست‌ها بسته است و درافتادن با ستم و پنجه در پنجه ستمکاران در افکندن بیهوده. این تفکر خانمان‌ها برانداخت، زندگی‌ها سوخت، کرور کرور انسان‌ها را به کام مرگ فرستاد و به دره تباهی. این تفکر شوم را بنی امیه به کار بست و به آن آویخت و جنایت‌ها و خون آشامی‌ها و کشتارهای خود را به تقدیر الهی حواله می‌کرد.

شبلی نعمان می‌نویسد: «اگر چه برای اختلاف، عقاید، تمام عوامل و اسباب، فراهم بود، لکن آغاز آن، از سیاست و پولتیک، یا مقتضیات مملکتی بوده. در زمان امویان، چون بازار سفاکی رواج داشت، قهرا در طبایع، شورش پیدا می‌شد؛ لکن هر وقت، کلمه شکایتی از زبان کسی در می‌آمد، طرفداران حکومت، حواله به تقدیر کرده و او را ساکت و خاموش می‌کردند که آنچه می‌شود، مقدر و مرضی خداست و نباید هیچ دم زد؛ آئنا بالقدر خیره و شره.» (۱۵)

امویان می‌گفتند: این خداوند بود که فرزندان ابوسفیان و بنی العاص را به ثروت و قدرت رساند و بنی هاشم را به درویشی انداخت.

معاویه، در توجیه بی‌رسمیهای خود، آیات را به سود خود تفسیر می‌کرد که علی (ع) در اعتراض به او می‌نویسد: «فعدوت علی طلب الدنيا بتاویل القرآن... والبال عالمکم، جاهلکم و قائمکم، قاعدکم.» (۱۶)

معاویه درباره حیف و میل بیت‌المال، آشکارا می‌گفت: من از سوی خدا اختیار دارم هر چه بخواهم از بیت‌المال استفاده کنم و کسی را حق و اخواست نباشد.

نوشته اند: «روزی معاویه با پیرامونیان، در کنار شاهراهی به تفرج نشست بود که کاروانی از زرو سیم و غلام و کنیز، از آن او، از برابرش می‌گذشت.

او گفت: خدا ابوبکر را رحمت کند که با دنیا پیوندی نداشت، اما عمر، دنیا به سراغش آمد و او نرفت، ولی دنیا در پی عثمان رفت و او استقبال کرد. ولی ما و دنیا به هم درآمیختیم. به خدا سوگند، این قدرتی است که خداوند آن را به ما ارزانی داشته است.» (۱۷)

با درنگ در آنچه گفته آمد و آنچه در تاریخ ثبت و ضبط است، رسالت

عالمان دین، به‌ویژه این‌که، این اندیشه و پندارواهی و ویرانگر، در بین لایه‌هایی از مردم شیعه رواج دارد و کسانی هم، خواسته و ناخواسته به آن دامن می‌زنند، بسی سنگین است و باید به درستی در این آوردگاه حضور بیابند و نگذارند ثروت اندوزان، ستم پیشگان، برای توجیه دستیابی‌های خود به مال مردم به بیت‌المال و بینوایان و تهی‌دستان برای آرامش دادن به خود و توجیه بی‌حرکتی‌ها و بی‌جنبشی‌های خود، از قضا و قدر برداشت نادرست بکنند و از برقراری عدالت جلوگیری نکنند. حکمان ستم‌افزون براین، برای دوام و بقای خود، دست به تحریف‌ها می‌زدند و شگردهایی به‌کار بردند که به پاره‌ای از آن‌ها در این جا اشاره می‌کنیم:

۱. **تحریف آیه کنز:** از دیگر رهنیهای فکری در تحریف مفهوم عدالت، تفسیر به رای آیه کنز است:

«یا ایها الذین آمنوا ان كثيرا من الاحبار و الرهبان لیکلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم.» (۱۸)

ای مؤمنان! بسیاری از عالمان اهل کتاب و راهبان، اموال مردم را به باطل می‌خورند و آنان را از راه خدا باز می‌دارند و کسانی که طلا و نقره را گنجینه و پنهان می‌سازند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده.

در این‌که خداوند می‌فرماید: «آنان که طلا و نقره را گنجینه می‌سازند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند» منظور همان زکات است که اینان نمی‌پردازند، یا خیر، میان مفسران گفت و گو است.

اصل تاسیسی بودن مفاهیم، نه تأکیدی بودن آن، این تفسیر را تقویت می‌کند که: انفاق کنز، عنوان مستقل و جدای از زکات است و روایاتی هم از معصومان، آن را تأیید می‌کنند.

امام علی (ع) می‌فرماید: «ما زاد علی اربعة الآف فهو کنز ادی زکاته ام لم یؤد و مادونها فهو نفقه.» (۱۹)

طلا و نقره، وسیله و ابزار اصلی داد و ستد در آن روزگار بوده است. روشن است که گنجینه ساختن و احتکار چنین وسیله و ابزاری و به کار نینداختن

آن در راه تولید و انفاق نکردن آن در راه پرکردن خلهای اقتصادی و برطرف ساختن دشواریهای اقتصادی جامعه اسلامی و هزینه کردن آن در راه هوا و هوس و منافع شخصی، توازن جامعه را به هم زده و مردم را به دو گروه برخوردار و بینوا بخش می‌کند و مفسد اجتماعی ناخواسته ای به بار می‌آورد. این خود از نمونه‌های بارز بی‌عدالتی است. از این روی انفاق و به‌کارگیری مازاد ثروت در راه مصالح مسلمانان و پرکردن تهی‌گاه‌های اقتصادی، ضرورت دارد. به روزگار خلیفه سوم، گروهی از طلقاء (آزاد شدگان به دست پیامبر(ص) در زمان فتح مکه) با نزدیک شدن به خلیفه و بیت‌المال، به ثروت‌های هنگفتی دست یافتند و از زرو و سیم گنجینه‌ها آکنده شدند. زیدبن ثابت، چنان دارایی گردآورد که افزون بر زمین و بردگان، طلاهایی که به جا گذاشته بود، با تبر می‌شکستند و سهم هر یک از بازماندگان را می‌دادند. (۲۰)

این رفتار ناپسند، طبیعی بود که با واکنش مسلمانان و استناد به آیات قرآن روبه رو می‌شد. این گروه برای رهایی از شماتت‌ها و اعتراض‌ها و عصیان‌ها، به تحریف معنوی و ظاهری قرآن رو می‌آوردند. از جمله در تاریخ آمده است:

در وقت نوشتن قرآن در زمان خلیفه سوم، کسانی برای آن که آیه کنز «الذین یکنزون الذهب و الفضة...» صفت احبار و رهبان، در آیه پیشین، شمرده شود و مسلمانان را در بر نگیرد، خواستند «واو» را حذف کنند که چنین معنی شود: دانشمندان اهل کتاب و راهبانی که ثروت می‌اندوزند، آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنند، به عذاب خدا گرفتار می‌شوند. (۲۱)

معاویه که خود از بزرگ‌ترین ثروت‌اندوزان بود و در شام از اموال بیت‌المال، کاخی بسان کسرا و قیصر بنا نهاده بود، آیه «کنز» را برابر هوی و هوس خود، تفسیر می‌کرد و می‌گفت: آیه، ویژه اهل کتاب است و مسلمانان را دربر نمی‌گیرد. (۲۲)

گروهی دیگر، استدلال می‌کردند: آیه کسانی را نکوهش می‌کند که زکات اموال خود را نمی‌پردازند و اگر کسانی زکات خود را بپردازند، هر چند سرمایه گنجینه‌کنند و زرو و سیم بیندوزند، اشکالی ندارد.

در برابر این موج وسیع تحریف‌ها و وارونه‌گویی‌ها، که عدالت اجتماعی را هدف قرار داده بود، عالمان راستین و همراهان راستگو و راستین پیامبر مقاومت کردند و با افشاگری‌ها و شرح و تفسیر درست آیات قرآن، بر تحریف راه بستند. در برابر حذف «واو» از آیه «والذین یکنزون» گروهی از صحابه مقاومت کردند و مانع حذف آن شدند. یکی از صحابه، تهدید کرد: اگر واو را حذف کنید و تحریفی در کتاب خدا روی دهد، برای آن شمشیر خواهم کشید. نویسندگان وحی «واو» را به جای خود بازگرداندند. (۲۳)

در برابر تفسیر نابجای معاویه از قرآن، ابوذر، یار راست پیشه پیامبر ایستادگی کرد. ابوذر در شام، آیه «کنز» را در هر کوی و برزن می‌خواند و زندگی اشرافی و فرعون‌ی معاویه و پیرامونیان او را محکوم می‌کرد و فقراء و تهیدستان را به شورش علیه نظام ستمکارانه امویان بر می‌انگیخت. (۲۴) ابوذر، در برابر معاویه که می‌گفت آیه کنز ویژه اهل کتاب است و ما مسلمانان در تکاثر زرو سیم، آزادیم، می‌گفت: آیه عام است و همگان را در بر می‌گیرد. (۲۵) معاویه، که از سخنان شورانگیز این یار دیرین پیامبر (ص) علیه زندگانی افسانه‌ای خود در شام، احساس خطر می‌کرد، نخست تلاش کرد او را آزمند سازد؛ از این روی، هزار دینار زرسرخ برای ابوذر هدیه فرستاد که ابوذر آن را نپذیرفت. (۲۶) پس از ناامید شدن از خریدن دین ابوذر، معاویه با اجازه خلیفه، او را به شیوه وحشیانه‌ای روانه مدینه ساخت. (۲۷)

ابوذر در مدینه نیز ساکت نبود و زندگی را بر افراد افزون خواه و بیدادگر تلخ ساخت و با خواندن آیات قرآن و استناد به سیرت پیامبر (ص) ثابت می‌کرد که آنان راهی به جز سیرت پیامبر را در پیش گرفته‌اند.

تاریخ نگاران تعصب ورز و درباری از همان روزگار، تاکنون در تکاپویند که این حرکت عدالت خواهانه ابوذر را، که از متن قرآن و حدیث بر می‌خاست، تحریف کنند و آثار مثبت و انقلابی آن را در میان توده‌های مسلمان و نسل جوان از بین ببرند. شماری از مورخان، حرکت ابوذر را انحرافی دانسته و او را شخصی تند و پرخاشجو جلوه داده‌اند. اینان بر این گمان و پندارند که وی از وسوسه‌های شخصی موهوم به نام عبدالله بن سبا، که هرگونه ثروت اندوزی را ناروا می‌شمرد، اثر پذیرفته و مردم را علیه معاویه می‌شورانده است.

«لما ورد ابن السوداء الشام لقی اباذر فقال یا اباذر الا تعجب ان معاویه یقول: المال مال الله الا ان کل شیء لله کانه یرید ان یحتجبه دون المسلمین» (۲۸) چون عبدالله بن سبا وارد شام شد، با ابوذر دیدار کرد و به او گفت: در شگفت نمی شوی که معاویه می گوید: مال، مال خداست و همه چیز از آن اوست. او، با این کلمه، می خواهد ثروت ها را از آن خود کند و حق مردم را از آنان دریغ دارد.

شمار دیگر، اختلاف ابوذر و معاویه و کعب بن احبار را برخاسته از اجتهاد و قرائت های گوناگون از اسلام پنداشته اند: ابوذر بر این باور بوده که ثروت اندوزی و گنجینه سازی مازاد، ثروت حرام است؛ ولی دیدگاه دیگران آن بوده که انفاق سیم و زرناباشته شده، مستحب است، نه واجب و یا آیه کنز مربوط به مسلمانان نیست. در نهایت هر دو گروه بر صواب هستند و نمی توان یکی را محکوم ساخت. (۲۹)

شمار دیگر، دیدگاه ابوذر را برخاسته از اندیشه های غیر اسلامی و اشتراکی می دانند و چنین می نمایند که این گفته ها ربطی به اسلام ندارد. ابوذر برای مالکیت فردی احترام قائل نبوده و تفکر سوسیالیستی را ترویج می کرده است. (۳۰) همه این تحلیل ها برخاسته از نشناختن ابوذر و یا تحریف آگاهانه حرکت انقلاب و اصلاحی اوست.

ابوذر، چهارمین مسلمان بوده و پیامبر در حقش فرموده است:

«آسمان سایه نیفکنده بر کسی راستگوتر از ابوذر.» (۳۱)

حاشاکه چنین کس بر پیغمبر دروغ بندد. و مروج اندیشه های غیر قرآنی باشد و یا اثر پذیرفته از سوسه های شیطانی.

ابوذر، از سرچشمه قرآن سیراب شده و دست پرورده پیامبر و علی است. او برگرفته های عدالت خواهانه خود، به آیات صریح قرآن و سنت شفاف رسول خدا استدلال می کرد. در برابر این منطق، افزون طلبان، پاسخی نداشتند و ناگزیر باز پس می نشستند و برای خاموش کردنش به حربه تهمت و تهدید دست می زدند.

**۲. تحریف جایگاه شان:** معاویه برای توجیه بر افراشتن کاخ سبز و از بودجه عمومی و دسترنج محرومان، می گفت: شکوهمند نشان دادن

خلافت اسلامی بستگی دارد که درباری به سبک دربار شاهان روم داشته باشیم. در سفر خلیفه دوم به شام، معاویه با زی و هیاتی جدای از سیره حاکمان اسلامی به پیشواز آمد. عمر بر او خرده گرفت.

وی پاسخ داد: «در این سرزمین خیرچین‌های دشمن بسیارند. ما با این روش و تجمل عزت اسلام را به رخ آنان می‌کشیم.» (۳۲)

غافل از آن که عزت مسلمانان و شکوه حکومت در ساده زیستی و همراهی حاکم با رعیت در شیوه زندگی نهفته است و عدالت اجتماعی و زندگی یکسان فرماندهان و سربازان در روزگار پیامبر و پس از آن، در نبردهای ایران و روم، از علل اساسی، پیروزی سپاه اسلام بر دشمنان. برای روشن شدن شان و مرز عدالت، باید به چند نکته توجه شود:

الف. توجه به زمان: عدالت، مفهومی است ثابت و دگرگونی ناپذیر؛ ولی ممکن است مصداق و شاخص آن در هر زمان تفاوت کند.

در دوره علی (ع) موازنه حاکم و رعیت ایجاد می‌کرد رهبر لباس ساده بپوشد و از لباس و کفش ارزان و گاه وصله دار استفاده کند و برزن و فرزند خود، سخت‌گیر باشد تا با محرومانی که برای لقمه ای نان مانده اند، همدردی کرده باشد. ولی در زمان امام صادق (ع) مردم از رفاه نسبی بر خوردار بودند و این شیوه زندگی نه تنها برای امام پسندیده و برابر عدالت نبود که خرده‌گیری دیگران را در پی داشت. برخی افراد که به صوفی و پارسایی شهره بودند و لباس پشمین می‌پوشیدند و به شیوه معیشت و لباس پوشیدن امام صادق خرده می‌گرفتند که: علی، لباس خشن به تن می‌کرد و پیراهن ارزان قیمت و شما لباس نرم.

حضرت صادق (ع) در پاسخ می‌فرمود: «روزگار متفاوت است. امیرمؤمنان آن را در زمانی می‌پوشید که همگان چنین بودند و کسی این شیوه را بر آن حضرت نکوهش نمی‌کرد. بهترین لباس، در هر زمان، لباس مردمان همان عصر است.» (۳۳) چنین پاسخی را نیز امام رضا (ع) به برخی از شیعیان بی بصیرت داده است. (۳۴)

ب. توجه به تحول در مفهوم فقر و غنا: روشن است فقر و غنا نیز، در هر زمانی مفهومی ویژه می‌یابد. در روزگار پیامبر و علی (ع) آن‌ها معنایی دارند و

مصدق‌هایی و در زمان امام صادق (ع)، در مثل، معنایی و مصداق‌های دیگر. امام صادق (ع) با توجه به زمان و پیشرفت نسبی اقتصادی مردم، پیشنهاد می‌کرد: از بیت‌المال به اندازه‌ای به افراد فرو دست داده شود که سطح زندگی آنان، همتراز دیگران گردد؛ بتوانند بخورند و بیوشند، سفر حج بروند و آبروداری کرده و بتوانند به دیگران چیزی ببخشند. گروهی از یاران امام که متوجه این نکته و شرائط زمان نبودند، در دادن واجبات مالی به افراد، سخت‌گیر بودند.

ابوبصیر می‌گوید: به امام صادق (ع) گزارش دادم: پیرمردی نیازمند از یارانمان به نام عمر، از عیسی بن عیین چیزی خواهش کرد. عیسی گفت: از مال زکات پیش من هست؛ ولی به تو نمی‌دهم. او گفت: چرا؟

گفت: چون دیدم که تو گوشت و خرما خریده‌ای گفت: دو درهم سود بردم دو دانق گوشت، دو دانق خرما خریدم و دو دانق را برای نیازی دیگر در اختیار دارم.

امام صادق از فرط اندوه، دست بر پیشانی گذاشت و فرمود:  
«ان الله نظر فی اموال الاغنیاء ثم نظر فی الفقراء فجعل فی اموال الاغنیاء ما یکتفون به و لو لم یکفهم لزادهم، بلی فلیعطه ما ینزل و یشرب و ینتسب و یتزوج و یتصدق و یحج.» (۳۵)

خداوند در ثروت داراییان و در فقراء نگرست. پس در دارایی اغنیاء به مقداری که کافی باشد فقرا را، اموالی را واجب کرد و اگر این مقدار بس نبود، افزون می‌کرد. بله. باید به او بدهد، به مقدار خوردن و نوشیدن و لباس پوشیدن و نیز به مقداری که ازدواج کند و صدقه دهد و حج به جای آورد.

**۳. تحریف شخصیت پیامبر:** پیامبر نازنین اسلام همیشه و همه‌گاه باید در کانون توجه عالمان دین باشد و کوچک‌ترین غباری را بر شخصیت آن وجود مقدس تاب نیاورند و با منطق و استدلال به روشنگری پردازند. به ویژه اگر گروه و جریانی بخواهد از این راه به اصل بلند عدالت در اسلام خدشه وارد سازد. شماری برای توجیه کارهای ناروای خود در زندگی خانوادگی، عدالت پیامبر را زیر سؤال برده‌اند. آنان برای مشروعیت



بخشیدن به آزادی‌های افسارگسیخته خود در ازدواج و طلاق و برخی نیز ناشیانه و از روی تعصب کور با جعل گزارش‌های دروغ این را القا می‌کردند که: پیامبر برخی از زنان خود را بیش‌تر مراعات کرده و نسبت به برخی دیگر کم‌اعتنا بوده است.

به پندار اینان، وقتی پیامبر نتواند عدالت را در خانواده پاس بدارد، تکلیف از ما برداشته است. در شان نزول آیه: «ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم» (۳۶) شما هر چقدر بکوشید نخواهید توانست عدالت را میان زنان متعدد برقرار سازید.

گفته‌اند: آیه درباره عایشه نازل شده که حکایت از آن دارد: پیامبر او را از دیگر زنان بیش‌تر دوست داشته است. (۳۷)

و یا در شان نزول آیه شریفه: «وان امرأة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا فلاجناح علیهما ان یصلی بینهما صلحا» (۳۸) اگر زنی از طغیان و سرکشی یا رویگردانی شوهرش، بیم داشته باشد، مانعی ندارد با هم صلح کنند. نوشته‌اند: «سوده، چون پیرشد، پیامبر در اندیشه بود که او را طلاق دهد. او در برابر این که پیامبر از این کار درگذرد، حق خود را به عایشه بخشید» (۳۹) این افراد ناآگاهانه برای بالا بردن جایگاه ام‌المؤمنین عایشه، یا غرضها و هدفهای دیگر، شخصیت پیامبر را هدف گرفته‌اند؛ غافل از آن که پیامبر، که مظهر اخلاق نیکو و تجسم عدل بود و در همه سویه‌های زندگی فردی و اجتماعی، حتی در نگاه به افراد داور بود، چگونه میان زنان خود عدالت را پاس نمی‌داشت. زنان پیامبر در وصف حضرت گفته‌اند: او در مسافرت‌ها نیز با قرعه‌کشی از همسران را همراه می‌برد و در دیگر اوقات:

«کان رسول الله یقسم بین نسائه فیعدل» (۴۰)

پیامبر (ص) اوقات خود را به عادلانه بین زنانش تقسیم می‌کرد.

ازدواج‌های پیامبر (ص) برای هوی و هوس نبود که با پیر شدن زنی از زنانش، او را رها کند. افزون بر این، پیامبر (ص) خود فرموده است: طلاق ناستوده‌ترین حلال‌هاست و بر پیامبر پسندیده نیست از روی هوس، گفته‌های خود را با کردارش درهم شکند.

نشانه‌های گوناگون از سخن و سیرت پیامبر نشان می‌دهد، هر دو شان

نزول آیات فوق با زندگی پیامبر همخوانی ندارد و دست جعل، به روشنی در آن دیده می‌شود. امیرمؤمنان در مقام پاسخ از شرع و نشان نزول آیه «وان امره خافت من بعلها...» هیچ‌گونه اشارتی به نقش پیامبر(ص) در این ماجرا نکرده است. (۴۱)

### تلاش در راه گسترش عدالت اجتماعی

عالمان، افزون بر روشنگری مفهوم عدالت، وظیفه دارند در عرصه خارجی در راه گسترش عدالت گام بردارند و با گفتار و کردار در راه انجام آن بکوشند؛ زیرا این، از مصداقهای بارز امر به معروف و نهی از منکر است.

علی(ع) در خطبه ای خطاب به علما، و دانشمندان، دفاع از حقوق پای مال شده محرومان و افشای ستم ستمکاران را از رسالت‌ها و وظیفه‌های بنیادین آنان شمرده است. حضرت تاکید فرمود: ستم ستیزی نقطه اوج مبارزه با منکر است و ترویج دادگری از نمونه‌های روشن و آشکار فریضه بزرگ امر به معروف. زیرا در سایه این دو، آیین‌ها و قانون‌های دین پامی‌گیرند، صاحبان حقوق، به حقوق خود می‌رسند، ستم از میان می‌رود و بیت‌المال و اموال عمومی در جایگاه شایسته خود هزینه می‌شوند. حضرت در ادامه به علماء یادآور شده است:

«مردم از آن رو به شما احترام می‌گذارند که به شما امید دارند تا در راه دین خدا بپاخیزید، از حقوق ناتوانان و پای مال شدگان دفاع کنید و در این راه از بذل ما و جان دریغ ندارید... شما به چشم خود دیدید که پیمان‌های خدا شکسته شد و شما هراس نمی‌کنید و شما از نقض پیمانهای پدران‌تان به هراس می‌افتید. اینک، پیمان‌های خدا بی‌مقدار شده، کورها و لال‌ها و زمین‌گیرها بی‌سرپرست رها شده و بر آنان ترحم نمی‌شود. شما به اندازه خود و در خور مسؤلیت برای دفاع از مظلومان کار نمی‌کنید و نه از کسی که از محروم دفاع می‌کند حمایت کرده و به مسامحه و سازش با ستمکاران خود را آسوده می‌دارید.» (۴۲)

امام خمینی(ره) در بحث‌های ارزش مند ولایت فقیه، با اشاره به همین خطبه علی(ع) در شرح رسالت ستم ستیزی حوزه‌ها، می‌فرماید: علمای

دینی اگر در برابر ستمکاران سکوت کنند و بی تفاوتی پیشه سازند، مورد نكوهش خداوند قرار می‌گیرند. این دستور مربوط به گذشته نیست و همه نسل‌های امروز و فردا را در بر می‌گیرد. علماء می‌بایست، عدالت و ظلم را شناخته و ستم را در زوایای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی آشکار کرده و بدون سهل‌انگاری و پرده‌پوشی در برابر آن بایستند. (۴۳)

امامان، با ستم در افتادند و عالمان و آگاهان ساکت نبودند. البته شیوه مبارزاتی آنان به اقتضای شرائط و بازدارنده‌های موجود گوناگون بوده است. گاه شرایط ایجاب می‌کرد که مسالمت جوینانه و با زبان و قلم به گسترش عدالت بپردازند و گاه حال و روز، به گونه‌ای بوده که باید راه مبارزه قهرآمیز را در پیش گیرند.

علی(ع) با این که نظام‌های خلفای پیش از خود را به عدالت نمی‌شناخت، چون زمینه دگرگونی اساسی موجود نبود، به قدر توان، برای نزدیک ساختن حاکمان به عدالت تلاش می‌کرد. نمونه‌های فراوانی از همکاری علی(ع) با خلفا در راستای کمک به عدالت عمومی موجود است. امام در یک جا، ضرورت ساده زیستی خلیفه و زندگی بسان توده‌های محروم را به خلیفه یادآور می‌شود(۴۴) و در جای دیگر، نکته‌هایی از شیوه تعامل اجتماعی و عدالت عمومی را به خلیفه دوم گوشزد می‌کند:

«ثلاث ان حفظتهن و علمتهن کفتک ماسواهن وان ترکتهن لم ینفعن شیء سواهن. قال: وما هن یا ابا الحسن؟ قال اقامة الحدود علی القریب والبعید. والحکم بکتاب الله فی الرضا والسخط والقسم بین الناس بالعدل بین الاحمر و الاسود. فقال له عمر: لعمری لقد اوجزت وابلغت.» (۴۵)

علی(ع) به عمر گفت: سه چیز است که اگر آن‌ها را بیاموزی و پاس داری از دیگر دستاویزها بی‌نیاز خواهی بود و اگر نسبت به این سه کوتاهی ورزی، دیگر عوامل تو را سود نخواهد بخشید.

عمر گفت: آن‌ها کدامند ای ابوالحسن؟

امام فرمود: اجرای حدود خداوند، نسبت به نزدیکان و افراد دور، عمل به قرآن در حالت خرسندی و ناخشنودی و تقسیم عادلانه میان سرخ و سیاه، عمر گفت: به جانم سوگند، مختصر و بلیغ سخن گفتی.

تاریخ موارد بسیاری را ثبت کرده که علی (ع) در برنامه و رایزنی‌ها، به خلفا کمک کرده و آنان را به راه عدالت و دادگری رهنمون ساخته است.

پس از علی (ع) دیگر امامان نیز مبارزه با ستم را در شکل مبارزه منفی و مثبت، دنبال کرده اند. بسترسازی برای عدالت خواهی، عدالت گستری و... از رسالت‌های مهم و کلیدی همه امامان بوده است.

امامان (ع) با بیان و بنان، چنان تصویری زشت و هولناک از ستم ورزی و بی عدالتی و از بین بردن حقوق دیگران ترسیم می‌کردند که افراد از غضب حق دیگران و همراهی با ستمکاران احساس تنفر و حقارت می‌کردند و از نشست و برخاست و کمک به ظالمان، روی برمی‌گرداندند و دوری می‌گزیدند.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «چون روز قیامت فرا رسد، فریادگری صدا می‌زند: کوی ستمکاران و کمک کنندگان به ستمکاران و همانند آنان؟ و کجایند آنان که برای ستمکاران قلمی تیز کرده و یا دواتی را لایقه نهاده اند. پس، همگی را در تابوتی آهنین گرد آورند و در آتش افکنند.» (۴۶)

روشن است که پیروان اهل بیت به خود اجازه نمی‌دادند با ستمکاران و غاصبان و صاحبان سیم و زر بر سر یک سفره نشینند و علم و دانش و تقوای خود را در راه تحکیم قدرتهای شیطنی هزینه کنند، بلکه با بیان و بنان و برنامه‌ها و طرحهای کارساز، چهره کریه ستم پیشگان را برای مردم افشا کرده و گاه با جنایت پیشگان، به ستیز برخاسته و در این راه، شربت شهادت نوشیده اند.

از انگیزه‌های قیام امام حسین (ع) مبارزه با بیدادگری بود. امام حسین (ع) در مکه از پیامبر نقل می‌فرماید: «مردم و وظیفه دارند در برابر پادشاه ستمکاری که حلال و حرام خداوند را پاس نمی‌دارد، پیمان خدا را شکسته و به ستم و گناه بر مردم فرمانروایی می‌کند، به مبارزه برخیزند. اکنون، امویان راه خدا را رها کرده، راه شیطان پیش گرفته اند، در زمین فساد می‌کنند و به حدود و مرزهای دین، توجهی ندارند و اموال بیت‌المال چونان ثروت شخصی در میانشان دست به دست می‌گردد و من به عنوان وارث پیامبر و آشناترین فرد به قرآن و سنت، سزاوارترین کس هستم که در این مبارزه گام بردارم.» (۴۷)

پس از امام حسین نیز، نهضت‌هایی که به آهنگ خونخواهی سیدالشهداء، آغاز شد و نیز نهضت‌های سادات علوی همگی در این گرایش هم‌داستان بودند که نظام حاکم ستمکار و تبه‌کار است و بایستی حاکمان راه علی را دنبال کنند و روش اقتصادی و اجتماعی آن حضرت، احیاء گردد. در ماجرای قیام مختار و حرکت عبدالله بن زبیر، نمایندگان گوناگونی برای جذب مردم، از هر دو گروه، در کوفه در رفت و شد بودند و برنامه‌های خود را به مردم اعلان می‌داشتند و خواستار حمایت مردمی بودند.

عبدالله بن مطیع مخزومی از سوی ابن زبیر، به مردم کوفه گفت: «امیرمؤمنان، عبدالله بن زبیر، مرا فرمان داد که روش اقتصادی عمر بن خطاب و عثمان بن عفان را در توزیع غنائم به کار بندم.»

سائب بن مالک از شیعیان در پاسخ گفت: «لانرضی الا سیره علی بن ابی طالب التی سار فی بلادنا ولانرید سیره عثمان.» (۴۸)

تنها به روش حکومتی علی (ع) خرسندیم و شیوه عثمان را نمی‌پسندیم. یکی از انگیزه اصلی، در افتادن و مخالفت امامان با حاکمان اموی و عباسی، بی‌عدالتی و حیف و میل بیت‌المال بوده است. عالمان دین، همین رسالت را دارند و باید آن را در هر زمان و مکانی، پاس بدارند. چون چنین است، عالمان دین از آغاز دوران غیبت تاکنون، پرچم این حماسه بزرگ را، همیشه برافراشته نگهداشته‌اند.

تاریخ‌گواه است به تلاش گسترده و بنیادین علما، علیه ستم و بیداد و بر افراشتن رایت عدل. درگاه رویارویی ستمگران و ستم‌دیدگان، عالمان دین، همواره در کنار مظلومان جای داشته‌اند. روحانیت شیعه حاکمان جائز را به رسمیت نمی‌شناخت و در هر عرصه‌ای که لازم می‌دانست و مفید، با ستم و ستمکار، درمی‌افتاد.

در دوران عباسیان، حکومت‌های محلی، ملوک الطوائفی و در دوران صفویه، مبارزه با فساد و گناه و پیش‌گیری از ستم به مردم فرودست، از برنامه‌های اساسی عالمان بیدار و شجاع بوده است.

عالمان دین، در بسیاری از برهه‌های سرنوشت ساز تاریخ، دست ستم را از دامن مردم کوتاه کردند و مردمان شریرو خون‌آشام را از سمنند خودخواهی

و کبر و ستم، فرود آوردند. البته روش‌ها، یکسان نبوده و هر عالمی، به گونه ای با ستم درمی‌افتاده است؛ یکی با بیان و یکی با بنان و... گروهی از عالمان راستین، در برابر تباهی‌ها، مبارزه آرام و گام به گام را پیش می‌گرفتند و با برنامه ای که داشتند، به پیروزی‌هایی دست می‌یافتند و شماری دیگر در برابری رسمی‌های شاهان، به مبارزه قهرآمیز دست می‌زده‌اند و در این راه شهادی را تقدیم کرده‌اند. (۴۹)

آشنا کردن مردم با نهج البلاغه، از برنامه‌های علما، در راه گسترش عدالت در آن دوره بود. در دوره صفوی، این کتاب بارها و بارها به زبان فارسی ترجمه شده (۵۰) شرح کلمات قصار امیرمؤمنان و پندها و اندرزهای سیاسی و روش دادگری آن حضرت، از کارهای با ارزش عالمان آن روزگار است.

در روزگار سیاه چیرگی افغانه بر ایران و از هم گسستگی حوزه‌ها و کشتار و دربه دری عالمان دین، با آن همه سفاکی و خون آشامی افغانه و خفقان و چترمرگی که آنان بر فراز آسمان این بر و بوم گسترانده بودند، گروهی از عالمان شجاع و بی‌باک، مرعوب نشدند و قهرمانانه در برابر این قوم جرار ایستادند و برای بیرون راندن آنان به تلاش برخاستند.

گروهی از عالمان بر این باور بودند: راه کوتاه کردن دست ستمکاران، اتفاق کلمه، گوش جان سپردن به سخنان علی (ع) است. سخنانی که به حوزه‌ها و توده مردم هشدار می‌داد، که به خود برگردند و امر به معروف و نهی از منکر کنند، با جنایت پیشگان سازش نکنند و بارها کردن دنیای پست و ذلت بار با اهل ستم بستیزند و عزت از دست رفته را باز یابند. (۵۱) در دوره قاجار نیز، این خیزش‌ها به چشم می‌خورد. در دوره ناصرالدین شاه که استبداد مخوف قاجار ایران را به زندانی هول انگیز تبدیل کرده بود و رشوه و فساد و فروش پست‌های دولتی و تاراج بیت‌المال، رواج کامل داشت و هرکس در فکر بستن بار خود بود (۵۲)، این عالمان دین بودند که نور می‌افشاندند و با قیام علیه بی‌عدالتی‌ها، طلسم شب را می‌شکافتند. تاریخ، نام عالمانی چون: میرزای شیرازی، شیخ‌هادی نجم‌آبادی، مجتهد بروجردی، شیخ عبدالحسین تهرانی سید علی اکبر فال‌امیری، میرزای آشتیانی، سید جمال اسدآبادی و صدها نفر از بزرگان حوزه را در

خود ثبت کرده است که در راه مبارزه با ستم و بی رسمی‌ها و مذهب ستیزی‌های حاکمان مستبد هوادار غرب قاجار، رنج‌ها بردند و برخی بر سر این راه، از جان مایه گذاشتند. (۵۳)

عالم‌ان متعهد و انقلابی، در مبارزه با بیدادگریهای محمد علی شاه و سپس در مبارزه با قلدری‌ها و سفاکی‌ها و یکه تازی‌های رضاخان و کارگزاران او و خان‌ها و امیران محلی نیز، کوتاهی نکرده و به بیدادگری پرداختند و به مخالفت برخاستند.

اینان، هیچ‌گاه منافع اسلام و مردم را فدای هوس‌های شخصی نکرده‌اند و زرو و زور نتوانست آنان را وادارد که سر بر آستان ستمکاران فرود آورند:

«امیر اعظم خان، فرمانروای مقتدر دامغان و شاه‌رود می‌خواست، آب رودخانه «تودروار» را برای مزارع خود، از مالکان کشاورزان به ستم بستاند. سندی جعل کرده از مردم و علماء خواست آن را تایید کنند. علمای محل در اس، ملامحمد کاظم تودرواری، به شدت مخالفت کردند.

فرمانروا، مبلغ سی هزار تومان در برابر ملامحمد کاظم نهاد و اسلحه اش را آماده کرد و گفت: یا در برابر این پاداش سند را امضا کن و یا برای مرگ آماده باش. ملامحمد کاظم، سینه اش را برهنه کرد و گفت: گلوله را در سینه ام رها کن. برای من استقبال از مرگ سرخ بهتر است از دین فروشی.

اکنون، آرامگاه این بزرگمرد در قریه (دروار) زیارتگاه عموم مردم است.» (۵۴)  
ملامحمد کاظم، قطره ای است از دریا. وجود این قله‌های بلند و استوار، مردم ایران زمین را در طول قرن‌ها در برابر بی عدالتی‌ها، پشتیبانی کرده و مشعل امید را در دل‌ها زنده نگهداشت‌هاست.

در اصل، یکی از زمینه‌های جانب‌داری سرتاسری مردم از علمای بیدار دین، در مبارزه با رژیم ننگین پهلوی، دادخواهی و عدالت‌جویی آنان بود. آن روز جامعه به دو قطب اقلیت مستکبر و اکثریت مستضعف تقسیم شده بود و سرمایه داران بزرگ، در رأس آنان خانواده پهلوی، بر مال و ثروت ملی دست انداخته بودند و هستی مردم را به یغما می‌بردند. در همان حال که بیش تر مردم از ابتدایی ترین ابزار زندگی و معاش محروم بودند و گروه گروه از فقر و فاقه، در تنگنا و فریاد توده‌ها از دسترسی نداشتن به قوت لایموت،

حتی در شهرها و روستاهای نزدیک به مرکز، بلند بود، شاه و درباریان ثروت بر ثروت می افزودند و خانواده پهلوی افتخار می کردند که:

«تاج ملکه با ۱۶۴۶ قطعه الماس، ۱۴ میلیون دلار و پیراهن ملکه مزین به چهل هزار الماس و وان حمام بلورین ملکه، هفتاد پنج هزار دلار و مخارج درشکه ای که با آن در موقع تاج گذاری شاه با آن رفت و آمد می کرد. صد و پنجاه هزار دلار.» (۵۵)

پیرامونیان نیز در این خوان یغما، از شاه و ملکه دنبال نمی ماندند و با غارت نفت و دیگر درآمدهای ملی، مالیات و... کاخ ها برافراشتند و با ذخیره پول ها در بانک های داخل و خارج، برای خود زندگی شاهانه ای ترتیب داده بودند. وابستگان شاه، با پدیدار شدن طلایه پیروزی مردم مسلمان و خداجوی ایران، عمده ثروتهای نقدی را به آمریکا و اروپا منتقل کردند. از جمله کارگزاران یغماگر فلاح است. وی کاخ خود را با طلای آب شده تزیین کرده بود. کارشناسان در سال ۱۳۵۸، ارزش لوسترهای این کاخ را بیش از سیصد میلیون تومان ارزیابی کرده اند. این یغماگری حمیت پس از فرار از ایران، یکی از قصرهای معروف خاندان سلطنتی انگلیس را به مبلغ ۱/۲ میلیون پوند خرید. (۵۶)

امام خمینی، با حماسه بزرگ و ماندنی خود، مردم را به مبارزه علیه بیدادگری دست نشانندگان آمریکا و یغماگران بیت المال، برانگیخت و بی عدالتی ها را از بین برد و ریشه درخت عدالت در این سرزمین استوار ساخت. اینک بر علماست که هوشیارانه از این نعمت بزرگ خدا پاس بدارند، هرکجا حکومت گر و کارگزاری و یا وابستگان به آنان، دست به یغماگری می زنند، قهرمانانه در برابرشان بایستند و نگذارند زحمت ها و رنج های خمینی بزرگ، به دست شماری سودجو و خیانتکاری ثمر شود و بهره کافی از آن تلاش برده نشود و مردم، به نام دیگری چپاول شوند و از حق طبیعی خود بازمانند. امروز رانت خواران، انحصارطلبان، در جای جای این سرزمین در حال گستراندن پدیده شوم بی عدالتی اند، باید به هوش بود، و همه سویه نگریست.



## تشکیل نظام اسلامی

علی(ع) در شرح وظیفه و رسالت عالمان دین، به روشنی فرموده: اگر آنان بتوانند برای گسترش عدالت اجتماعی نظام ستمکارانه‌ای را براندازند و نظام عادلانه بنا نهند، باید چنین کنند که بایسته است؛ زیرا در سایه نظام الهی، قانون‌های عادلانه تدوین می‌شود و با در اختیار داشتن قوای دادرسی و اجرا و منابع مالی و حق نظارت و بررسی، زمینه بیش تری برای عدالت عمومی و احقاق حقوق مستضعفان فراهم می‌آید. علی(ع) انگیزه خود را برای پذیرش مسؤولیت توان فرسای رهبری حکومت، برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی، اعلام می‌کند. وظیفه‌ای که خداوند آن را بر عهده عالمان دین نهاده و علی(ع) به عنوان داناترین مردم به قرآن و راه و رسم پیامبر، نمی‌توانست از برابر آن بی تفاوت بگذرد: «اما والذی فلق الحبه وبر النسمه لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر، و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظة ظالم و لا سغب مظلوم لالقیته حبلها علی غاربها...» (۵۷) به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر این بیعت کنندگان نبودند و یاران، حجت را بر من تمام نمودند و خدا از عالمان پیمان نگرفته بود تا ستمکار شکم‌باره را بر نتابند و به یاری گرسنگان ستم‌دیده شتابند، این کار را از دست می‌گذاشتم.

عهد و پیمان‌های خداوند بر بندگان، مسؤولیت آفرین است و ناگزیر. اقامه دین خدا بدان بستگی دارد. آن که از برابر آن بی تفاوت بگذرد و برای اقامه عدل و داد به پا نخیزد، پیمان شکنی کرده و سزاوار کیفر پیمان شکنان خواهد بود. علی(ع) در سایه اقتدار نظام اسلامی و در دست داشتن قوای دادرسی و اجرایی، بسیاری از شکاف‌های طبقاتی و اقتصادی را از میان برد. فرودستان را بالاکشید و فرادستانی که از راه‌های نامشروع بالارفته و در طبقه اشراف جای گرفته بودند و به ثروت خویش، که دست رنج مردم بینوا بود، می‌نازیدند، به زیر کشید.

امام در برابر کسانی که عدالت او را بر نمی‌تافتند، به روشنی اعلام کرد: «والذی بعثه بالحق لتبلیبن بلبلة و لتغریبن غریلة و لتساطن سوط القدر حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم و لیسبقن سابقون کانوا قسروا

ولیعصرن سباقون کانوا سبقوا» (۵۸)

به خدایی که او [پیامبر] را به راستی مبعوث کرد، به هم خواهید درآمیخت و چون دانه درغربال و یا آنچه دردیگ ریزند روی هم خواهید ریخت، تا آن که در زیر است زیر شود و فرادستان به زیر درآیند و آنان که واپس مانده اند، پیش برانند و آنان که پیش افتاده اند واپس مانند.

روشن است که بدون وجود حاکمیت عمومی نمی توان به چنین کارهای بزرگ دست زد و با مترفان و غارتگران، پنجه در پنجه درافکند و محرومان را به حقشان رسانید. امام در خطبه دیگر در بررسی انگیزه های خود برای به دست گرفتن حکومت، می فرماید: «خدایا تو می دانی که آنچه ما انجام دادیم برای فرونشاندن تشنگی قدرت و یا رسیدن به دنیا نیست. برای این است که دین تو را بر پا داریم و در سرزمین تو اصلاح کنیم. بنده های ستم دیده ات را آسوده خاطر کنیم و به واجبات و سنن و احکام تو جامه عمل پوشانیم» (۵۹)

قیام زیدبن علی، که مورد تایید امامان بود، در راستای به دست گرفتن حکومت و گسترش عدالت اجتماعی و اقتصادی صورت گرفت. بنی امیه، غاصبانه براریکه قدرت تکیه زده بودند و بیت المال و درآمدهای مسلمانان بسان اموال شخصی، در بین آنان توزیع می شد و توجهی به محرومان و صاحبان اصلی حکومت و بیت المال نداشتند. بیداد و ستم علیه خاندان پیامبر دو چندان بوده جوانان بنی هاشم، یکی پس از دیگری، ناجوانمردانه کشته می شدند و دست و پاهای پیروان علی (ع) به گمان و تهمت قطع می شد. (۶۰) قیام حضرت زیدبن علی، چنان که در خطبه هایش، یادآور شده، برای دست گرفتن حکومت و احیای سیرت امام علی صورت گرفت: «ما شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر و جهاد با ستمکاران و دفاع از مستضعفان و دادن حق محرومان و تقسیم غنائم در میان صاحبانش، به عدل، فرا می خوانیم و این که مظالم و اموالی که به بیداد ستانده شده به اهلش رد شود» (۶۱)

مانند همین پیام ها، در بیعت نامه حسین بن علی با مردم، در مبارزه با عباسیان به چشم می خورد. او برای این قیام کرد که در سایه به دست

گرفتن حکومت، قرآن و سنت را زنده کند، عدالت اجتماعی و اقتصادی را در جامعه برقرار سازد و بیت‌المال را از دست اندازی افراد ناصالح، خارج سازد. «من با شما بر عمل به قرآن و سنت پیامبر بیعت می‌کنم بر این که: بر طبق کتاب و سنت رفتار شود. حکومت در دست رضا و فرد پسندیده ای از فرزندان پیامبر قرار گیرد و بر این که در میان شما برابر قانون خدا و روش پیامبر، در میان مردم به عدالت و بیت‌المال را عادلانه توزیع کنیم.» (۶۲) برای احیای دین و گسترش عدالت بود که امام امت، حوزه‌ها را به تشکیل نظام اسلامی فرا خواند و در سایه حکومت اسلامی بود که امام توفیق یافت دست غارتگران را از بیت‌المال عمومی کوتاه کند، اموال نامشروع حرام‌خواران را به سود محرومان مصادره کند و از بیت‌المال به طور عادلانه، همگان را بهره‌مند سازد. و در سایه حکومت دینی بود که نهادهای انقلابی گوناگون، به سود محرومان و اقشار کم‌درآمد، ایجاد شد و دادرسان، ستمکاران و حرام‌خواران بزرگ را به پای میز محاکمه کشاندند و مستضعفان زمین و محرومان، توانستند بزرگ‌ترین پست‌های کشوری را در اختیار بگیرند و در برابر بزرگ‌ترین قدرت‌های جهان قد علم کنند.

### پاسداری از عدالت در نظام اسلامی

عدالت قوام و بنیاد نظام اسلامی است. نظام و دولت دینی، بدون اجرا و اقامه عدل، نمی‌تواند از دین پاسداری کند. وجود نابرابری در جامعه دینی و حکومت مدعی دین‌مداری، دیگر ارزش‌ها را در سایه قرار می‌دهد و زمینه را برای پاره‌ای ناهنجاری‌ها، فراهم می‌سازد. حکومت دینی، با عدل و داد و پیاده کردن عدالت اجتماعی، شناخته می‌شود. اگر دین مایه اصلی و رکن‌رکین، در حکومت پرتوافکن نباشد، به هیچ روی، حکومت دینی نخواهد بود. این، رسالت عالمان دین است که از این شالوده و پی و بنیاد، پاسداری کنند و نگذارند گزند بی‌آن وارد آید که اگر گزند ببینند، ناگزیر، سقف آن فرو خواهد ریخت.

امروز، هیچ‌کس نمی‌تواند بهانه بیاورد؛ نه عالمانی که در هرم قدرت قرار دارند، نه عالمانی که اهل بیان و قلم، دارای مسجد و محراب و بر مسند

تدریس و فتوایند. هرکس در حوزه نفوذ خود، می‌تواند اجراکننده عدل و پاسدار حریم آن باشد. اینان اگر به وظیفه خود عمل کنند، هیچ‌گاه شاهد کم‌رنگ شدن آرمان عدالت خواهی نخواهیم بود. این عالمان دین هستند که می‌توانند با بیان و بنان و تلاش گسترده خود، شعله مقدس عدالت خواهی و عدالت جویی را همیشه برافروخته نگهدارند و کسانی که علیه این جریان تلاش می‌ورزند، رسوا سازند و دستشان را با برانگیختن مردم علیه آنان، از پست‌های کلیدی کوتاه کنند.

شماری از بداندیشان دوران شعار مقدس و بنیادین عدالت خواهی را پایان یافته می‌انگارند و یا برآنند که پایان یافته بنمایانند و مردم را به ناامیدی بکشند و از صف انقلاب، بیرون برانند. اینان به امام، کین می‌ورزند و تلاش می‌کنند که حرکت رخشان و مقدس وی را از جلوه بیندازند و از هاله تقدس به درآورند و با آن اندیشه والا و خدایی، بسان اندیشه بشری بر خورد کنند که افولی دارد و پایانی و زودگذر است.

امروز، اگر عالمان، علیه بی‌عدالتی‌ها برنخیزند و با طبقه جدید و نوکیسه، که انگل وار، به خاطر سیاست‌های غلط اقتصادی به کمک دست‌های مرموز خیانتکاران و جفاپیشگان، ریشه کرده اند و کل بر جامعه شده اند و زالووار خون مردم را می‌مکند، شجاعانه و بی‌باکانه برخورد نکنند، مردم از اقامه عدل و برپایی نظام عادلانه اجتماعی و اقتصادی در نظام جمهوری اسلامی ناامید می‌شوند و ناامیدی هم بسیار خطرآفرین است و هیچ برنامه و طرحی و هیچ قانون و آیینی و هیچ آرمان و هدف بلندی، در جامعه ای با مردمان ناامید، پا نمی‌گیرد.

امام، با امید دادن به محرومان و مستضعفان و پرخاش علیه سرمایه‌داران زالوصفت و بیگماگر، نظام عادلانه اسلامی را پی ریخت. امام این مهم را تنها با زبان پی‌نگرفت که در عمل، محرومان را نواخت و سرمایه‌داران بی‌درد را تاراند. امروز اگر برآنیم جامعه ای شاداب و به دور از میکرب‌ها و انگل‌ها داشته باشیم، راهی نداریم جز این که امام را الگوی رفتار خود قرار دهیم. عالمان دین، با الگو قرار دادن امام و با حضور قوی اجتماعی و عرصه داری شجاعانه، باید هم امید را بگسترانند و هم بیم را.

باید هیچ زراندوز از خدا بی خبری، از زبان و قلم عالمان راستین و متعهد و سازه زیست، در امان نباشد. هیچ زراندوز و چپاول‌گری نباید در جامعه اسلامی، احساس آرامش کند؛ بلکه همیشه باید احساس کند، هر آن امکان دارد با روشنگری عالمان، آنچه را از راه ربا، رشوه، زدوبند، گران‌فروشی، کم‌فروشی، احتکار، دزدی از بیت‌المال و... به دست آورده، از دست بدهد و به خشم مردم گرفتار آید.

زبان و قلم عالمان دین، هم می‌تواند بیم دهد و هم اندرز. بیم از فردای قیامت و روز حساب و از خشم خدا در دنیا و آخرت و از خیزش مردم.

عالمان دین، باید به چپاولگران و تروریست‌های اقتصادی، هشدار دهند و پیامدهای کار نادرست و فعالیت‌های اقتصادی ویرانگر را به آنان یادآور شوند و از خشم و شورش مردم پرهیز دهند که اگر شعله خشم مردم بر افروخته شود، آنان را با آنچه اندوخته اند، خاکستر خواهند کرد و خدا نیز، با استمدیدگان، رنج کشیدگان و قربانیان بی‌عدالتی‌هاست.

عالمان دین و روحانیان متعهد و انقلابی و دلسوز مسلمانان و نگران برای عقیده و باور آنان، باید به این نکته توجه دقیق داشته باشند که بی‌عدالتی‌ها، تنها فاصله طبقاتی پدید نمی‌آورد که عقیده‌ها و باورهای مردم را نیز، دستخوش دگرگونی قرار می‌دهد، شماری را از صف دینداران جدا می‌کند و در ارکان اعتقادی شماری تزلزل پدید می‌آورد. به طور کلی، بازار دینداری را کساد می‌کند که کم‌مصیبتی نیست.

اگر حوزه و عالمان برجسته از این زاویه به قضیه بنگرند، بیش از پیش نگران خواهند شد و به عمق فاجعه در جامعه‌ای که بی‌عدالتی در آن رخنه کرده، پی خواهند برد.

امروزه، گرفتار چنین بلیه‌ای هستیم. بی‌عدالتی، تبعیض، دست برد به بیت‌المال و... افسارگسیخته می‌تازند و در این تازش، گرد و غبار انگیزی و هیاهو آفرینی، نهادهای مسؤول گم شده اند و صدای ضعیف و نزار آن‌ها به جایی نمی‌رسد. این جا، آن نکته‌ای است که فریاد علمای راستین می‌تواند کارساز باشد و با تبلیغات خالصانه خود و دامن‌گیری از دنیا (هم خود و هم پیرامونیان و فرزندانش و وابستگان) به بی‌عدالتی‌ها مهار بزنند و

گرد و غبارها را فرو نشانند و نهادهای مسؤول را یاری کنند، تا گرفتار عذاب خدا نشویم و این نعمت بزرگ را از دست ندهیم.

این که امام خمینی (ره) بارها از زاغه نشینان سخن می‌گوید و به دست‌اندرکاران دستور می‌دهد که تمام توان خود را برای سرو سامان دادن به وضع معیشتی آنان، به کار بندند، از این روی است که نگران ناامیدی مستضعفان است، همانان که همه بار انقلاب را بردوش داشته و دارند. او نگران انفجار است، انفجاری که هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را خاموش کند از این روی، دلسوزانه هشدار می‌دهد:

«اشخاصی که سرمایه‌دار و کارخانه‌دار بودند، مکرر این جا می‌آمدند... گفتم، نمی‌شود یک دسته ای آن طور زندگی بکنند و آن طور، حتی برای سگ‌هایشان اتومبیل داشته باشند و یک دسته دیگر توی این زاغه‌ها باشند؛ اصلاً قابل تحمل نیست و من اعلام خطر کردم؛ اگر خدای نخواسته یک وقت مردم، در متن اسلام، انفجار پیدا بشود؛ با یأس از اسلام، هیچ قدرتی نمی‌تواند خاموش کند و این خطری است برای طبقه ای که به فکر نیستند... حالا هم به شما نصیحت می‌کنم که شما فکر بکنید، بدانید که اگر خدای نخواسته، این جمعیت مایوس بشوند، انفجار در آن‌ها پیدا بشود، همه، شما، همه ما، از بین خواهیم رفت.» (۶۳)

شهید بهشتی نیز، چنین هشدار می‌دهد و همگان را به خیزش فرا می‌خواند: «انقلاب اسلامی ما باروند و مناسبات اقتصادی موجود در جامعه در معرض خطر و آسیب قطعی است؛ چراکه در این بعدش اسلامی نشده است. مردان و جوانان و نوجوانان انقلاب، امروز با چشم خودشان می‌بینند که نزدیک ۱۵ ماه از پیروزی انقلاب می‌گذرد؛ ولی هنوز در جامعه ما سیرها و خیل سیرها، باگرسنه‌ها و خیل گرسنه‌ها در جامعه دیده می‌شوند. تا وقتی چنین است جامعه ما اسلامی نیست...»

در این روز و در این مجمع اعلام می‌کنم: همه کسانی که دلشان مالامال شور و هیجان انقلاب است و قلبشان در محبت انقلاب می‌تپد، باید حرکت سریع و قاطع و مؤثر آغاز کنند و هر چه زودتر به این فاصله جهنمی سطح زندگی در جامعه جمهوری اسلامی پایان دهیم.» (۶۴)

اکنون، باید دید که رسالت بزرگ پاسداری از عدالت را چگونه باید انجام داد، تا ثمر دهد و در قلب‌ها اثر بگذارد و جامعه را دگرگون کند.

در آنچه گفتیم، اگر دقت شود، این نکته نیز به دست می‌آید؛ اما برای این که مطلب روشن تر شود، به پاره‌ای از راه‌ها و روش‌ها اشاره می‌کنیم که اگر با اخلاص، ساده زیستی و... همراه شوند، بی‌گمان اثر خواهند گذاشت:

۱. **استفاده از هنر:** هنر پدیده‌ای اثرگذار است. این مقوله را می‌توان در راه ستم ستیزی، به کار گرفت و با آن، مردمان را علیه ستم شوراند و روح عدالت خواهی را در کالبدها دمید.

هنرمندان، شاعران، نمایشنامه‌نویسان، فیلم‌سازان، خطیبان، ادیبان، رمان‌نویسان و... اگر از هنر خود در جهت عریان‌نشان دادن چهره کریه فقر و بی‌عدالتی و چهره فساد، اتراف، تبعیض سود ببرند، بی‌گمان نبرد قهرمانانه‌ای با ستم و ستمگری کرده‌اند.

هنرمی‌تواند عدالت خواهی را فرهنگ کند و ستم را ضد فرهنگ و عدالت را چنان سرنوشت ساز، حیاتی، ضروری زندگی، زیبا و پرجاذبه و دوست داشتنی نشان دهد و آن را به عنوان عالی‌ترین و پرشکوه‌ترین آرمان انسانی بنمایاند که انسان‌ها به راحتی در پای رایت آن جان نثارکنند و ستم را چنان زشت و نفرت‌انگیز و ضد فطرت و ضد انسانیت و تباه‌کننده زندگی، که مردم علیه آن به پا خیزند و از صفحه روزگار بزدایندش.

این که می‌بینیم، در بسیاری از جامعه‌ها ستم پا گرفته و عدالت از صحنه خارج شده، بدین خاطر است که هنرمندان، ستم را بزک کرده و چهره کریه و تنفر انگیز آن را زیبا جلوه‌گر ساخته‌اند و به چهره عدالت، با آن همه زیبایی و دل‌انگیزی، غبار افشاندند، تا جلوه‌گری نکنند و کم‌کم از صحنه خارج شود. هنرمی‌تواند بسان سد پولادین، راه را بر ستم ببندد و ستم پیشه را از اجتماع خارج و خانه نشین کند و مردم را بر عرصه بیاورد و شور عدالت خواهی را در آنان برانگیزد و نگذارد این آرمان بلند انسانی از جلوه بیفتد.

بنابراین اصل بلند است که امام خمینی درباره هنر متعهد می‌گوید:

«تنها هنری مورد قبول قرآن است که صیقل دهنده اسلام ناب محمدی (ص) اسلام ائمه هدی (ع) اسلام فقراء دردمند، اسلام پابرهنگان،

اسلام تازیانه خوردگان تاریخ تلخ و شرم آور محرومیت‌ها باشد. هنری زیبا و پاک است که کوبنده سرمایه داری مدرن و کمونیسیم خون آشام و نابودکننده اسلام رفاه و تجمل، اسلام التقاط، اسلام سازش و فرومایگی، اسلام مرفهین بی درد و دریک کلمه، اسلام آمریکایی باشد. هنر، در عرفان اسلامی، ترسیم روشن عدالت و شرافت و انصاف و تجسیم تلخکامی گرسنگان مغضوب قدرت و پول است. «(۶۵)

علی(ع) با هنر بیان خویش و بلاغت ممتاز و بی همتای خود، زیبایی عدالت، و زشتی ستم را نمایاند. اگر نبود آن خطبه‌های رسا، شیوا، استوار و انگیزاننده امام علی(ع) صدای عدالت خواهی به گوش جان جهانیان نمی‌رسید و چنین ازبی عدالتی‌های دوران خلیفه سوم و یغماگری‌های پسران امیه، پرده برداشته نمی‌شد و رسوای عام و خاص نمی‌شدند و علی با سخن شورانگیز خود، که اوج سخن بشری است، عدلی ترسیم کرد که تا جهان جهان است، بر تارک آن خواهد درخشید. امروز، این رسالت حوزه‌هاست که خود را به هنر سخن، هنر ادب بیارایند و از عدل، سخن بگویند.

خطیبان و شاعران و سخن‌سرایان با زبان هنر در طول تاریخ پیام‌های علوی را پراکنده اند و از سینه ملت و قومی به سینه ملت و قومی دیگر انتقال داده اند، تا به نسل امروز رسیده است.

امروز نیز، زبان هنر نقش اثرگذاری می‌تواند در پدید آوردن فرهنگ ستم ستیزی و عدالت جویی داشته باشد و زیبایی‌ها را به نسل‌های دیگر سرازیر کند و پرده از چهره زشتی‌ها بردارد، تا آیندگان فریب نخورند.

رمان بینوایان، شاهکار ویکتور هوگو، که تاکنون به بیش تر زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده، آثار زیبا بنابر فقر و بی عدالتی را در جامعه آن روز به نمایش می‌گذارد. بدون تردید، ادبیاتی که از انقلاب روسیه اثر پذیرفته بودند، توانسته اند در رواج فرهنگ مبارزه با فقر و فاقه و فساد نظام سرمایه داری، نقش بیافرینند و اثر ماندگار از خود به جای بگذارند. مساله فقر و غنا، عدالت و بی عدالتی، بایستی در اندیشه هنرمندان جای گیرد و هنرمندان از قالب‌های تصنعی و سرگرمی خارج شوند، به میان توده‌های محروم بروند و با احساس درد و رنج آنان، و بازتاباندن آن در آثار خود، اثری ماندگار از خود بیافرینند.



ناجی العلی، کاریکاتور مشهور فلسطینی، که خود آواره بود و درد فقر، تبعیض، بی خانمانی و دربه دری و ستم را با تمام وجود حس کرده بود و با رنج و درد بزرگ شده بود، توانست در آثار خود، تابله‌های شگفتی از رنج و بدبختی مردم فلسطین و ستم صهیونیست جهانی ترسیم کند که همیشه برای مردم محروم فلسطین و آوارگان ارض قدس، پیام داشته باشد و رخوت را از جانیشان به درکند.

**۲. کمک به تدوین برنامه‌های عادلانه:** وظیفه علما، تنها در بیان مفهوم و احکام کلی خلاصه نمی‌شود، بلکه در مواردی عالمان بایستی در راه روشنگری و بیان دقیق زوایای موضوع و مصداق‌ها نیز کوشش کنند. بسیاری از شبهه‌ها و پرسش‌های مربوط به حکم، از شفاف نبودن موضوع، سرچشمه می‌گیرند و فقیه برای روشن کردن حکم، باید موضوع را بشناسد، تا بتواند به پرسش‌ها پاسخ دهد.

در کتاب‌های روانی و فقهی، موارد بسیاری وجود دارد که امامان و فقهاء برای آسان کردن کار بر مردم، موضوع را نقد و بررسی کرده‌اند. افزون بر این، این مساله که فقیه را با موضوع چه کار و او تنها در احکام کلی فتوا می‌دهد، که اگر درست باشد و آن را بپذیریم، مربوط به روزگاری است که فقه پیوندی با حکومت نداشته است، ولی امروزه که حوزه و علما، به طور مستقیم با حکومت و نیازهای آن سروکار دارند و اسلام با تمام وجود به صحنه آمده است، شایسته نیست حوزه در این باره تماشاگر باشد، بلکه حوزویان به قدر توانایی، بایستی در صحنه باشند و گره از کار بسته مردم بکشایند.

حوزه ظرفیت‌ها و استعداد‌های نهفته بسیاری را در خود جای داده است؛ محققانی که می‌توانند با کمک دانش قرآنی، فقه، تاریخ و... در بخش‌های اقتصادی نظام کار فکری کنند، استادان و مدرسانی که توانایی دارند با درسهای ژرف و کالبد شکافانه به تفسیر مفهوم عدالت بپردازند و زوایای آن را بنمایانند و طرح‌هایی برای اجرای آن ارائه کنند.

و فقیهانی که با بپ بوهشهای خود در منابع اسلامی و درنگ در آیات و روایات، اقتصاد متعالی، انسانی و عادلانه اسلامی را ارائه دهند و راه هرگونه بهره‌کشی نا عادلانه، تبعیض، انحصار و... را سد کنند.

امام خمینی، این رسالت بزرگ را بر عهده حوزه اسلامی می‌داند: «این بر عهده علمای اسلام و محققان و کارشناسان اسلامی است که برای جایگزین کردن سیستم ناصحیح اقتصاد حاکم بر جهان اسلام، طرحها و برنامه‌های سازنده و دربرگیرنده منافع محرومین و پابرنه‌ها را ارائه دهند و جهان مستضعفین را از تنگنا و فقر معیشت درآورند.» (۶۶)

علما و اساتید بزرگوار حوزه، چقدر با برنامه‌های اقتصادی دولت‌ها، در بیست سال انقلاب آشنایند؟ آیا می‌دانند چه مصوبه‌ها، قانون‌ها، برنامه‌ها، طرح‌ها و سیاست‌هایی به عدالت اجتماعی کمک کرده و گره از کار بسته مردم محروم گشوده و دست غارتگران را بسته و چه مصوبه‌ها، قانونها و برنامه‌ها و طرحها و سیاستهایی، راه را بر سرمایه داران بی درد گشوده و بر فاصله‌های طبقاتی افزوده و سدهایی برافراشته اند در برابری عدالت اجتماعی؟

همان گونه که علما و کارشناسان اسلامی وظیفه دارند، با طرح‌های علمی و فقهی خود به عدالت اجتماعی کمک کنند، کارگزاران نظام و نمایندگان مجلس و... هم وظیفه دارند از دیدگاه‌های علمی، فقهی و کارشناسانه علما و فقها، استفاده کنند و با آنان به رایزنی بنشینند، تا جامعه سامان یابد و گره‌های بسته گشوده گردد و مردم محروم از رنج و گرفتاری رهایی یابند.

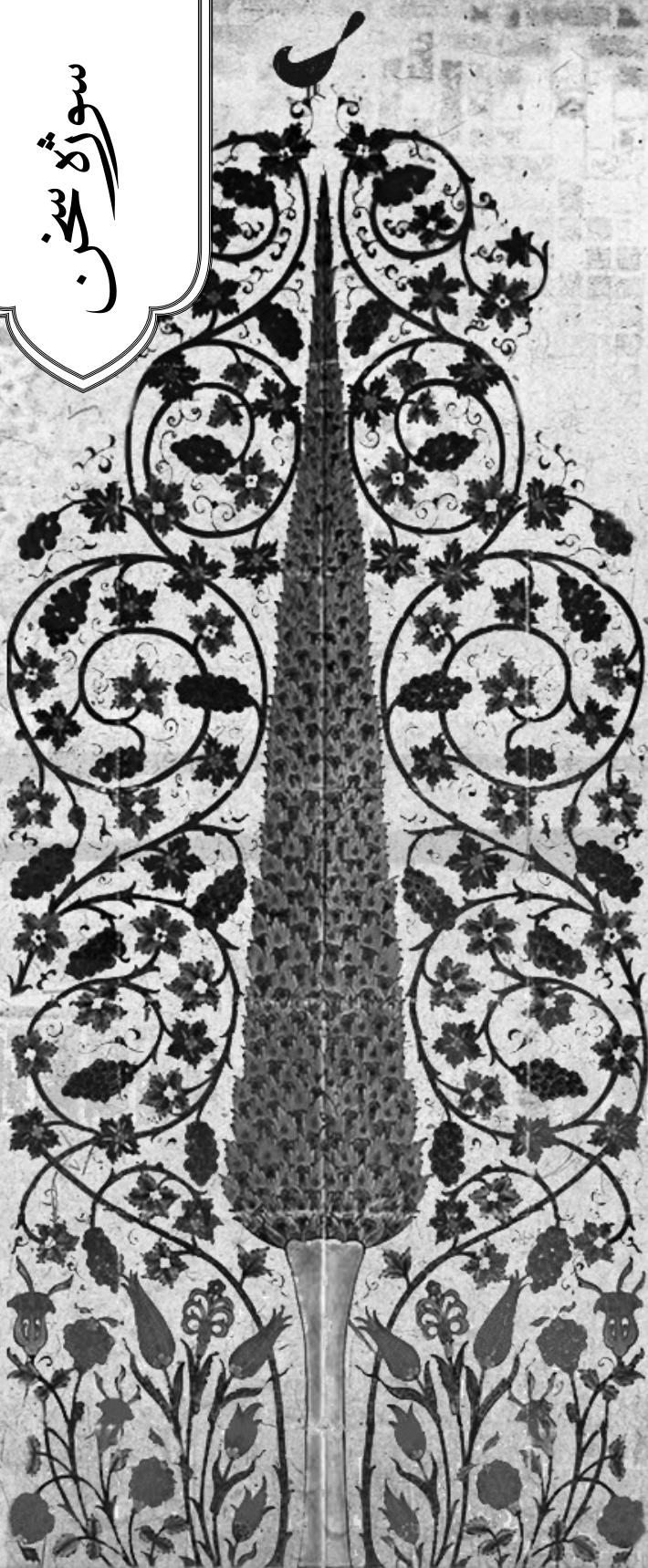
از این روی، حضرت امیر(ع) به مالک اشتر دستور می‌دهد: «اکثر مدرسه العلماء و مناقشة الحكماء، فی تثبیت ما صلح علیه امر بلادک.» (۶۷)  
با دانشمندان، فراوان گفت و گوکن و با حکیمان فراوان سخن در میان نه، در آنچه شهرهای را استوار دارد.

## پی نوشت‌ها

۱. «کنز العمال»، علاء‌الدین ہندی، ج ۳۷۹/۱، مؤسسہ الرسالہ، ابن جملہ در نہج البلاغہ، کلمہ قصار ۹۶، با اندک تفاوت، آمدہ است.
۲. سورہ «آل عمران»، آیہ ۶۸.
۳. «نہج البلاغہ»، تصحیح صبحی صالح، ترجمہ سید جعفر شہیدی، خطبہ ۸۷.
۴. «وسائل الشیعہ»، شیخ حر عاملی، ج ۳۳۵/۱، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۵. «بحارالانوار»، علامہ مجلسی، ج ۲۹۶/۳۴، وزارت ارشاد.
۶. همان، ج ۲۱۸/۲۰، مؤسسہ الوفاء، بیروت.
۷. «السیرۃ النبویہ»، ابن کثیر، ج ۱۲۵/۴، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۸. «اصول کافی»، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۴۱۰/۱، دارالتعارف.
۹. «تاریخ الامم والملوک»، ابن جریر طبری، ج ۵۷/۴، مطبعہ الاستقامہ، قاہرہ.
۱۰. «بیست گفتار»، شہید مطہری/۳۲۲۷، صدرا.
۱۱. «سیری در سیرہ ائمہ»، شہید مطہری/۲۶۱، صدرا.
۱۲. همان.
۱۳. مستمسک العروۃ الوثقی، سید محسن حکیم، ج ۲۲۱/۹، اسماعیلیان، ۱۴. سورہ «توبہ»، آیہ ۳۴.
۱۵. «انسان و سرنوشت»، شہید مطہری، چاپ «مجموعہ آثار»، ج ۳۷۶/۱، صدرا.
۱۶. «نہج البلاغہ»، نامہ ۵۵.
۱۷. «تاریخ الامم و الملوک»، ج ۲۴۷/۴.
۱۸. سورہ «توبہ»، آیہ ۳۴.
۱۹. «مجمع البیان، فی تفسیر القرآن»، امین الاسلام طبرسی، ج ۵۳/۳، دار مکتبۃ الحیاء.
۲۰. «مروج الذهب»، ابی الحسن مسعودی، ج ۳۴۳/۲، دارالمعرفۃ، بیروت.
۲۱. «تفسیر القرآن العظیم»، ابن کثیر دمشقی، ج ۳۵۳/۲.
۲۲. «العمدۃ، عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار»، حافظ یحییٰ بن الحسن الاسلامی الحلی، ابن بطریق/۴۵۷، مؤسسہ نشر اسلامی.
۲۳. «تفسیر القرآن العظیم»، ج ۳۵۳/۲.
۲۴. «تاریخ الامم و الملوک»، ج ۳۳۵/۳.
۲۵. «العمدہ»، ۴۵۷.
۲۶. «تفسیر القرآن العظیم»، ج ۳۵۲/۳.
۲۷. «مروج الذهب»، ج ۳۴۹/۲.
۲۸. «تاریخ الامم و الملوک»، ج ۳۳۵/۳.
۲۹. «تفسیر القرآن العظیم»، ج ۳۵۲/۳.
۳۰. «الشیعہ فی المیزان»، محمد جواد مغنیہ/۳۷۹، دار الجواد.
۳۱. «سیر اعلام النبلاء»، ج ۳۸۶، ۳۸۴/۳.
۳۲. «البدایۃ و النہایۃ»، ابی الفداء اسماعیل بن کثیر، ج ۱۱/۷، داراحیاء التراث العربی.
۳۳. «فروع کافی»، ج ۲۶۴/۶.
۳۴. «بحارالانوار»، علامہ مجلسی، ج ۳۶۱ ۳۵۴/۴۷.
۳۵. «وسائل الشیعہ»، شیخ حر عاملی، ج ۲۰۱/۶، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

۳۶. سوره «نساء»، آیه ۱۲۸.
۳۷. «تفسیر القرآن العظیم»، ج ۵۶۴/۲.
۳۸. سوره «نساء»، آیه ۱۲۸.
۳۹. «تفسیر القرآن العظیم»، ج ۵۶۷/۲.
۴۰. «سنن»، ابن ماجه، ج ۶۳۴/۱.
۴۱. «الجامع لاحکام القرآن»، قرطبی، ج ۴۰۴/۳، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۴۲. «تحف العقول»، ابن شعبه حرانی/۱۷۲، مؤسسه علمی، بیروت.
۴۳. «ولایت فقیه»، امام خمینی/۱۰۰، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۴۴. «المناقب» ابوالمؤید خوارزمی، تحقیق محمد رضا موسوی خراسان/۱۵۰، مکتبه حیدریه، نجف.
۴۵. «مناقب آل ابی طالب»، ج ۱۴۷/۲.
۴۶. «وسائل الشیعه»، ج ۱۳۱/۱۲.
۴۷. «تاریخ الامم و الملوک»، ج ۳۰۴/۴.
۴۸. «البدایة و النهایة»، ج ۲۹/۸.
۴۹. «سفرنامه شاردن»، ترجمه اقبال یغمایی، ج ۱۱۴۵/۳، توس؛ تذکره نصرآبادی «۴۸۴»، فروغی.
۵۰. «الذریعه الی تصانیف الشیعه»، آقا بزرگ تهران، ج ۱۱۱/۱۴، دارالاضواء، بیروت.
۵۱. رساله «طب المالك»، نیریزی، چاپ شده در «علل بر افتادن صفویان»، رسول جعفریان، ۲۲۳ سازمان تبلیغات.
۵۲. «نقش سید جمال الدین اسدآبادی، در بیداری مشرق زمین»، محیط طباطبایی/۲۲۸.
۵۳. مجله «حوزه»، شماره ۲۸/۶۱.
۵۴. شکفتیهایی از تاریخ اسلام و جهان»، ابراهیم وحید دامغانی/۱۵۲.
۵۵. «نهضت امام خمینی»، سید حمید روحانی، ج ۲۸۷/۲.
۵۶. «معماران تباهی»، ج ۶۰/۵، دفتر پ یوهشهای مؤسسه کیهان.
۵۷. «نهج البلاغه»، خطبه ۳.
۵۸. همان، خطبه ۱۶.
۵۹. همان، خطبه ۱۳۱.
۶۰. «سیره و قیام زیدبن علی»، حسین کریمیان/۲۶۲، علمی و فرهنگی.
۶۱. «تاریخ الامم و الملوک»، ج ۴۹۲/۵.
۶۲. «مقاتل الطالبیین»، ابی الفرج اصفهانی/۲۷۸، دارالکتاب للطباعة و النشر، قم.
۶۳. «صحیفه نور»، مجموعه سخنرانیهای ورهنمودهای امام خمینی، ج ۵۱/۱۰، وزارت ارشاد.
۶۴. روزنامه «جمهوری اسلامی»، ۱۳۵۹/۲/۱۶.
۶۵. «صحیفه نور»، ج ۳۰/۲۱.
۶۶. «آئین انقلاب اسلامی»، ۴۵۰/، مؤسسه نشر آثار امام خمینی.
۶۷. «نهج البلاغه»، نامه ۵۳.
- .....
- مجله حوزه مرداد و شهریور ۱۳۷۹، شماره ۹۹

سورة سخن



## شرح حدیث در بیان مقام معظم رهبری

عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ (ع) قَالَ مَنْ  
قَدَّمَ أَوْلَادًا يَحْتَسِبُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ (۱)

«يَحْتَسِبُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ» یعنی جوری این فرزندان را، این اولاد را بار بیاورد که بتواند آن‌ها را به حساب خدا بگذارد. طبعاً فرزندی را انسان می‌تواند به حساب خدا بگذارد که او تربیت الهی پیدا کرده باشد؛ متدین باشد؛ اهل فسق و فجور و تزییع اوقات و این‌ها نباشد. این [فرزند] را انسان می‌تواند به حساب خدا بگذارد و الاً اگر یک فرزندی بود که انسان یا او را بد تربیت کرد - کما اینکه بعضی‌ها فرزندان خودشان را بد تربیت می‌کنند؛ از اول این بچه را اهل دنیا و اهل اشرافیگری و اهل شهوات و این‌ها بار می‌آورند. در محیط خانواده، پدر و مادر، مشیشان برای فرزند یک سرمشق است. اگر این سرمشق، سرمشق بدی باشد، بچه بد بار می‌آید. فرض کنید پدر و مادر متقلب [باشند]، دروغگو [باشند]، به همدیگر رحم نمی‌کنند، به همدیگر خیانت می‌کنند؛ این‌ها را هم بچه میبند جلوی چشمش؛ [پدر و مادر] به مسائل دینی اهمّیت نمی‌دهند؛ به فرائض، به نماز، به روزه، بچه [هم] همین جور بار می‌آید. این تربیت بد است - [یا] گاهی هست که

انسان تربیت بد هم نمی‌کند بچه را، لکن رها می‌کند، رها می‌کند؛ خیلی از ماها گرفتار این معنا هستیم؛ نه اینکه بچه را بد تربیت کنیم، نه، اما رهایش می‌کنیم؛ احساس مسئولیتی‌گانه نسبت به او نداریم. گاهی اوقات برای درس خواندن و مشق نوشتنش صرف وقت می‌کنیم اما برای نماز خواندنش، برای آشنا شدنش با قرآن، با مسائل دینی، نه، هیچ انسان وقتی نمی‌گذارد. این رها کردن بچه است. این‌ها را نمی‌شود انسان به حساب خدا بگذارد؛ یعنی بگویند خدایا این بچه را من تربیت کردم برای تو، در حساب تو؛ نمی‌شود.

آن فرزندی را می‌شود انسان به حساب خدا بگذارد که او را رها نکند و تربیت خوب هم بکند. البته توجه داشته باشید و توجه دارید که تربیت فرزندان این جور نیست که انسان هر یک یک بچه‌ها را بخواهد [که] مثل یک شاگرد معینی جلو [بیایند]، دعوتشان کند، بهشان حرف بزند [و] تربیتشان کند؛ نه. بعضی‌ها می‌گویند که شما می‌گویید فرزند زیاد [داشته باشید]، خب اگر [فرزندان] زیاد شدند در خانه، تربیتشان نمی‌توانیم بکنیم؛ این حرف غلط است. تربیت فرزندان، تربیت تک‌تک فرزندان نیست، تربیت محیط خانواده است. محیط خانواده که خوب بود، چه بچه یکی باشد چه پنج تا باشد، فرقی نمی‌کند، خوب تربیت می‌شوند. به‌طور طبیعی، به‌طور غالب خوب تربیت می‌شوند.

پس بنابراین «يَحْتَسِبُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ» که در این حدیث شریف هست، معنایش این است که بچه را جوری تربیت کند که بتواند او را پای خدا حساب کند.

حالا، اگر «مَنْ قَدَّمَ أَوْلَادَهُ يَحْتَسِبُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ»، اگر [انسان] تقدیم کند اولادی را -تقدیم کند یعنی بار بیاورد، پرورش بدهد، ارائه بدهد فرزندانی را- که بتواند آن‌ها را پای خدا حساب بکند،

حَبَبُوهُ مِنَ النَّارِ يَأْذِنُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ

این فرزندان، او را از آتش الهی، از عذاب الهی دور نگه می‌دارند، مانع می‌شوند. این یکی از این چیزهای مهم است. خدای متعال به ما می‌گوید که عمل صالح کنید تا پیش خدای متعال مأجور باشید، از عذاب

الهی مأمون باشید؛ اما به این اکتفا نمی‌کند؛ می‌فرماید اگر چنانچه نسل بعد از خودتان را هم تربیت کردید، این هم یک حسنه‌ای است، یک عمل صالحی است که می‌تواند شما را حاجب از آتش باشد.

(۱) الامالی شیخ صدوق، صفحه‌ی ۶۳۴

عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ (ع) قَالَ مَنْ قَدَّمَ أَوْلَادًا يَحْتَسِبُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ حَبَبُوهُ مِنَ النَّارِ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هَرَكْسَ فِرْزَنْدَانِي رَا تَرْبِيَّتْ كَنْدَكِهْ أَنْ هَا رَا بَرَايِ خُدا بَهْ حَسَابِ بِيَاوَرْدِ، اَيْنِ فِرْزَنْدَانِ، بَهْ اذْنِ خُداوَنْدِ، او رَا از عذاب آتش مَانَعِ مِي شُونَدِ.



# تأثیر قیامت باوری بر زندگی دنیوی

استاد حاج شیخ حسین انصاریان . تهران . پاییز ۱۳۹۸ . دهه سوم صفر

کلام در موعظه‌های جبرئیل به پیغمبر اکرم (ص) بود، بنا به خواست خود رسول الهی پنج مطلب را به حضرت عرض کرد «عش ما شئت فانک میت، و احبب ما شئت فانک مفارقه، و اعمل ما شئت فانک ملاقیه، شرف المؤمن صلاته باللیل و عزه کفه عن اعراض الناس» این متنی است که بیش از هزار سال قبل عالم بزرگ مکتب اهل بیت حسن بن شعبه حرانی در کتاب یک جلدی «تحف العقول» نقل کرده است.

## تفاوت دیدگاه غرب و اسلام در مورد مرگ

معنی جمله اول روشن است؛ به هرگونه‌ای که می‌خواهی زندگی کن، به هر شکلی که می‌خواهی در این دنیا رفتار کن، ولی یقیناً پایان این جاده رفتار و کردار و عمل مرگ است. باید این جمله توضیح داده شود که مرگ چیست؟ خارجی‌ها فکر می‌کنند مرگ برای همیشه پایان راه است و خاموشی است، فرورفتن در نیستی است و در عدم، لذا به فکر مردن و بعد از مردن نیستند چون جاهل به حقیقت مرگ هستند. کسی که اعتقادش این است مرگ پایان کار است و با مرگ آدم به کلی

تمام می‌شود، این از نظر روانی اثر منفی بدی رویش دارد، هرکاری دلش می‌خواهد می‌کند، هر گناهی دلش می‌خواهد مرتکب می‌شود، چون اعتقادش این است که بعد از مردن خبری نیست، وقتی اعتقادش این است که بعد از مردن هیچ خبری نیست به پاداش فکر نمی‌کند که تشویق شود، عمرش را در کار خیر به سر ببرد چون اعتقاد دارد خبری نیست و جریمه‌ای وجود ندارد و به قول قرآن مجید جاده‌اش برای هر گناهی باز است. این مطلب در قرآن است که وقتی معتقد است من مردم خاک می‌شوم، تمام این اعتقاد مشرکین دوران‌های تاریخ بوده و اولین بار وقتی انبیا به آن‌ها می‌گفتند بعد از مردن زنده می‌شوید می‌گفتند که «أَدَا مِثْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَا لَمَبْعُوثُونَ» (صافات، ۱۶) ما بمیریم و خاک بشویم ما دوباره زنده می‌شویم؟ چه حرفی است می‌زنید؟ از بس که شرک ارزش‌های وجودشان را کشته بود، باورش‌شان نمی‌شد.

### داستان سفر از خاک تا آدم

وقتی پیغمبر اکرم در مکه مسئله معاد و زنده شدن مردگان را در قیامت در پایان سوره یس مطرح کردند، یک مردی از یک قبر خراب شده کهنه‌ای یک تکه استخوان مرده‌ای که مانده بود را آرام برداشت در دست گرفت، آمد پیش پیغمبر اکرم، مشتش را باز کرد با تعجب، یعنی از آیه استفاده می‌شود که این بدبخت به شدت گرفتار تعجب و شگفتی بود، استخوان آن مرده را نشان داد گفت «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ» چه می‌گویی؟ مرده روز بعد زنده می‌شود چه کسی می‌تواند این استخوان را زنده کند و بعد با انگشت‌هایش استخوان را فشار داد، پوک شده بود خاکستر شد و گفت «قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (یس، ۷۸) این خاکستر را دوباره تبدیلش می‌کند به یک انسان زنده که همه اعضا و جوارح را دارد؟ چه کسی این کار را می‌کند؟

اگر در آیه دقت کنید معنی‌ش این است که هیچ‌کس نمی‌تواند چنین کاری کند که مرده را زنده کند. ببینید حالا پروردگار چقدر نرم جواب این آدم را داده، آدمی که مرگ را مرگ پایانی می‌دانسته یعنی تمام شد، خاک

شد، بعدی ندارد، چقدر نرم خدا جواب داده است. این آدم عصبانی است و از آیه پیداست که مسخره کرد و گفت «قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ». این آیه برای ما هم خیلی عالی است، یعنی اعتقاد ما را به زنده شدن مردگان قوی می‌کند.

حبيب من به این عرب بگو «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (یس، ۷۹) این استخوان یک روزی یک انسان زنده‌ای بوده و سرپا بوده و سالم بوده، این آدم قبلش چه بوده؟ جنین بوده داخل رحم، قبل از جنین چه بوده؟ هنوز پدرش با مادرش ازدواج نکرده بودند، این کجا بود؟ این خاک بود، بعد روی آن خاک‌ها را کاشتند، حیوانات هم در همین علف‌های بیرون آمده چریدند، پدر و مادر این ازدواج کردند و از آن سبزی‌ها و میوه‌هایی که از خاک درآمده بود و از آن گوشت گوسفند و شتر و گاوی که از علف تولید شده بود خوردند و من آن خاک را که تبدیل به سبزیجات و میوه‌جات و گوشت کردم نطفه بیرون کشیدم، نطفه را هم در رحم تربیت کردم به صورت یک انسان کامل آمد بیرون؛ من که یک دفعه خاک مرده را تبدیل به انسان زنده کردم بار دوم ناتوانم؟ بار دوم عاجزم؟ من که یک بار این کار را کردم برای بار دوم که عاجز و ناتوان نیستم.

«يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» بگو پروردگار به آفریدن هر آفریده‌ای دانایی دارد. خداوند بلد است چطور خاک دوم را انسان کند. خاک اول برای آن وقتی است که ما خاک بودیم، هنوز نبودیم، آن خاک اول است. به او بگو دانایی دارد که این خاک دوم را مثل خاک اول تبدیل به یک انسان زنده کند «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» چقدر این آیه جالب است و چقدر دقیق است «وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ».

اعتقاد به بعد از مرگ که این اعتقاد را صد و بیست و چهار هزار پیغمبر راستگو، صد و چهارده کتاب نازل شده بر حق این اعتقاد را انتقال به مردم دادند، یعنی پشتوانه زنده شدن بعد از مرگ صد و بیست و چهار هزار پیغمبرند، صد و چهارده کتاب است. قرآن نزدیک به هزار آیه راجع به زنده شدن مردگان دارد، این اعتقاد را به هر کس توانستند انتقال بدهند. مرد وزن و جمعیت و خانواده باورش‌شان شد که بعد از مرگ زنده می‌شوند

و زنده شدن شان هم در یک سرزمینی است به نام قیامت، آنجا هم یک بخش قیامت بهشت است برای نیکوکاران مؤمنان، یک بخش هم جهنم است برای مجرمان. وقتی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و صد و چهارده کتاب این اعتقاد حق را انتقال دادند، آن‌هایی که گرفتند و باور کردند و قبول کردند پایشان برای گناه جلو نمی‌رفت و پایشان برای عبادت و کار خیر شل نبود، یعنی این اثر اعتقاد به زنده شدن مردگان کارکرد در باورکنندگان و خیلی خوب هم کار کرد.

### نگرانی شیخ عباس قمی در برزخ

ما چند سال با فرزند مرحوم حاج شیخ عباس قمی همسایه بودیم. حاج شیخ عباس دوتا پسر داشت که یکی شان در تهران جزو منبری‌های رده‌اول بود، خیلی هم عمرش طولانی نشد، یکی شان هم چند سال پیش از دنیا رفت، یک دختر هم داشت که شوهر داده بود به یک عالم بسیار بزرگوار که من آن عالم را دیده بودم، بسیار بزرگوار و دانشمند بود. این فرزندشان که ما با او همسایه بودیم. برادران این مسئله واسطه نخورده، من خودم با دوگوش خودم از ایشان شنیدم. من بیشتر روزها داخل کوچه او را می‌دیدم، می‌آمد خرید و من هم می‌رفتم برای خانه پدرم خرید کنم، هنوز خانه آن‌ها زندگی می‌کردم، ازدواج نکرده بودم. گاهی در آن مغازه یا من می‌پرسیدم یا ایشان برای من آقایی می‌کرد و مطالبی را می‌گفت.

مرحوم حاج شیخ عباس روی «بحارالانوار» مجلسی یک کار بسیار زیبایی کرد که می‌شود اسمش را گذاشت فهرست جامعی بر بحار، بیست سال طول کشید این کتاب که دو جلد است، یعنی قبلاً دو جلد چاپ شد زمان خودش و الان تبدیلیش کردند به هشت جلد، خیلی خوب هم چاپ شده است.

مرحوم حاج شیخ علی نمازی از علمای بزرگ مشهد ایشان هم روی همین «سفینه» حاج شیخ عباس کار کردند تکمیلش کردند و شد ده جلد، پنج هزار صفحه است. حاج شیخ عباس این کتاب را مشهد نوشته و یکی از کسانی که در نوشتن این کتاب کمک به او می‌داد مرحوم حاج محقق خراسانی بود که تهران زیاد منبر می‌رفت. پسر حاج شیخ عباس می‌گفت

«بحارالانوار» بیست و چهار جلدی بوده، یعنی چاپ تقریباً اواخر قاجاریه بود، خیلی بزرگ و پرورق بود بعد مرحوم آقا شیخ محمد آخوندی که من هم خیلی پیش او می‌رفتم، این خیلی زحمت کشید در ایران، «بحار» را چاپ کرد صد و ده جلد شد، آن بیست و چهار جلد بزرگ قطور شد صد و چهار جلد.

بحتم راجع به مرگ است، اتفاقاً این جریان هم مربوط به مرگ است. ایشان می‌گفتند پدرم یک وقت در نجف نیاز به یک جلد از این بحار پیدا کرد، آن کتاب نوشته شده بود تمام شده بود، کتاب را گرفت حالا ما هم خبر نداریم این کتابی که امانت گرفته دیگر عمر بابا خیلی کفاف نمی‌دهد، پدرم و ما هم اصلاً خبر نداشتیم که ایشان از یکی از علمای نجف یک جلد «بحار» را امانت گرفته است.

گفت بابا را دفن کردیم و خیلی معطل نشد. یکی دو شب بعد من پدر را خواب دیدم. این را که دیگر نمی‌شود انکار کرد، این یک چیز اتفاق افتاده‌ای است، کمونیست‌ها هم این مسائل ما را هیچ طوری نمی‌توانند حل کنند، یعنی می‌مانند، آن‌ها اعتقادشان است بعد از مرگ هیچ خبری نیست ولی این خبرهایی که شیعه از بعد از مرگ دارد به صورت آیه و روایت و خواب‌های بزرگان شیعه این‌ها را نمی‌توانند حل کنند.

گفت بابا به من گفت یک جلد «بحار» که روی طاقچه است برای فلان عالم است، این را بردار ببر به او بده که من برزخ نگران نباشم، نگفت گیرم گفت نگران نباشم، دیگر خدا که به مثل حاج شیخ عباس گیر نمی‌دهد که یک زمینه فراهم می‌کند حاج شیخ عباس بیاید خواب بچه‌اش بگوید این کتاب مردم را ببر پس بده. خدا به کافر و مشرک گیر می‌دهد، به من و شما خیلی گیر نمی‌دهد یقیناً.

ایشان می‌گوید من صبح بیدار شدم رفتم آن طاقچه را دیدم، و دیدم یک جلد «بحار» آنجاست، گذاشتم زیر بغلم. هنوز آن بیست و چهار جلدی‌ها هم در کتابخانه آستان قدس است، هم چندتا را به خط خود مجلسی کتابخانه مرحوم آیت‌الله مرعشی در قم دارند، عین خط خود مجلسی، چه زحمتی برای حفظ این دین کشیدند. صد و ده جلد که این

یک کتاب مجلسی است، شصت و نه تا دیگر کتاب دارد که یکی سی جلد است. شما ببینید چه جانی برای این دین کنند که حالا ما با خیال راحت داخل یک حسینیه آباد نورانی بیاییم بنشینیم و مسائل الهی را از طریق این کتاب‌ها بشنویم. هیچ می‌شود شکر علمای شیعه را انجام داد؟ علمای بزرگ شیعه نعمتی هستند که محال است بشود شکر وجودشان را انجام داد.

گفت این کتاب بزرگ زیر بغلم بود، در خانه مان که نجف آمدم بیرون پایم گیرکرد و خوردم زمین، کتاب از دستم افتاد داخل کوچه بلند شدم و کتاب را برداشتم و با عبایم خاک مالی بودنش را پاک کردم و بردم در خانه آن عالم. گفتم: ما که نمی‌دانستیم این جلد از بحار پیش ماست، دیشب بابا به من گفت. آن عالم گفت: حالا نمی‌آوردید هم من راضی بودم یا می‌آمدم به شما می‌گفتم، حالا آقا شیخ عباس زودتر به شما گفت. رضوان الله تعالی علیه، تمام شد. ایشان به من گفت همان شب بعد دوباره بابا را خواب دیدم گفت: علی جان! من این کتاب را که گرفتم جلدش سالم بود، صبح که خوردی زمین کتاب پرت شد روی جلدش یک خراش خورده، این را برو از صاحبش رضایت بگیر.

این قرآن است خبر از آن طرف می‌دهد «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزله، ۷ و ۸) یک خراش «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» این یک ذره خراش. دوباره بلند شدم رفتم در خانه آن عالم گفتم داستان اینطور شده. گفت: راضی ام.

من اگر معتقد به قیامت باشم که یک خراش کتاب را پایم حساب می‌کنند، چطور توان دارم رو به زنا بروم؟ چطور توان دارم رو به ظلم بروم؟ چطور توان دارم رو به ریختن آبروی مردم بروم؟ چطور توان دارم رو به سه هزار میلیارد پنج هزار میلیارد روز روشن دزدی از بیت‌المال مسلمان‌ها بروم؟ شما یقین بدانید گنهکاران حرفه‌ای این‌هایی که در بدنه دولت دزد هستند اختلاس می‌کنند، حقوق مردم را می‌برند، بدانید به آیات قرآن قسم یک ذره به خدا و قیامت ایمان ندارند، خالی و پوک هستند، اما آن کسی که ایمان به قیامت دارد با «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»

نمی‌گذارد هیچ خیری از او فوت شود، آن کسی که ایمان به قیامت دارد بر اساس «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» نمی‌گذارد پرونده‌اش را باگناه پر کنند، پایش جلو نمی‌رود، نمی‌تواند، نمی‌شود.

### زن زیبا و درخواست گناه در خلوت

اعتقاد به معاد و باور کردن بعد از مرگ که چه خبرهایی است، این وزنش به اندازه اعتقاد به توحید است. چطور مرد و زنی که خدا را باور دارند در این فضای باور مواظب خودشان هستند. من چندتا کتاب این داستان را دیدم. در این شهر بلخ یک خانمی جوان زیباچهره شوهرش می‌میرد، دو سه تا بچه یتیم داشت، این از نظر اقتصادی در مضیقه کامل قرار می‌گیرد. آن کسی که به خدا و قیامت اعتقاد دارد وقتی خبر شود در قوم و خویش‌هایش یک نفر مشکل دارد، در محل یک نفر مشکل دارد، در هم هیئتی‌ها یک نفر چهیزیه دخترش لنگ است، ایمان به خدا آدم را به طرف خیر هول می‌دهد و از شر ننگه می‌دارد. یعنی ایمان به خدا و قیامت یک ترمز است، ایمان به خدا و قیامت گاز است که آدم را با سرعت می‌برد به طرف کارهای نیک و یک ترمز است که نمی‌گذارد آدم بیفتد در شر و در فساد و در گناه.

این خانم آمد داخل بازار بلخ پیش یک آهنگری که وضعیتش خوب بود، گفت من شوهرم از دنیا رفته دو سه تا بچه یتیم دارم، به قول ما تهرانی‌ها کفگیرم به ته دیگ خورده، یک کمکی به ما بکن. گفت: اگر یک روزیایی با من باشی کمک حسابی به تو می‌کنم. گفت: قبول است کجا بیایم؟ گفت: من دوتا خانه دارم، یک خانه زن و بچه‌ام زندگی می‌کنند و یک خانه هم کارهایم را مهمانی‌ها و رفت و آمدهایم آنجاست، این آدرسش فردا بیا آنجا. فردا این خانم رفت، گفت این اتاق و این تختخواب و این رختخواب آماده شو، دید بدن زن به لرزه افتاد، گفت چه شده است؟ گفت: ببین دیروز در مغازه من و تو با هم قرار گذاشتیم که این کار را در یک جای خلوت انجام بدهیم، تو چرا عهدت را شکستی؟ گفت: من چه عهدشکنی کردم؟ گفت: داخل خانه تو که پنج نفر هستند. گفت: دیوانه‌ای مگر زن؟ کدام

پنج نفر؟ گفت: دوتا فرشته کرام کاتبین که اعمال تو را می نویسند و الان با تو هستند، دوتا با من هستند، پنجمی شان هم پروردگار است، من حاضرم که خودفروشی کنم اما تو این پنج تا را بیرون کن از این خانه. آنهنگرگفت که خانم من خواب بودم بیدارم کردی، بلند شو برویم بیرون. آمدند دوتایی بیرون به این خانم گفت که من بروم کارهای ثروت و ملک و مغازه ام را بکنم، نصف همه ثروتم را به نام تو و بچه های یتیمت کنم. این ایمان به خدا یعنی باور خیلی کار می کند.

### قتل عام هیتلر

این خارجی ها مانند هیتلر اصلاً نه خدا را قبول داشت، نه قیامت را و راحت دوازده میلیون انسان را کشت. در جنگ دوم یک نفر به خواسته او به شهوت او به کبر او به فرعونیت او دوازده میلیون بی گناه کشته شدند که بدبخت ها جنگی نداشتند. هیتلر آلمان بود، به اتریشی ها چه به لهستانی ها چه به شوروی ها در یک مملکت دیگر بود هجوم کرد، از اتریش گرفت به قتل عام تا موسکو بیست میلیون نفر را کشت، یعنی نوشتند هفده میلیون لیتر خون از گلوی مردم بدون گناه ریخت روی زمین، چرا؟ چون قیامت را قبول نداشت.

هیتلر نظرش این بود مرگ آخرین جاده است، آخرین مرحله است، تمام است بمیری هیچ خبری نیست. این حرف ضد خدا و ضد صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و ضد ائمه طاهریین و ضد عقل و ضد وجدان است، چطور باید زیر بار این حرف خراب و خلاف خرافاتی که ضد همه ارزش هاست رفت؟ چطور باور کنم همه انبیا و کتاب ها در اینکه می گویند بعد از مردن آدم زنده می شود دروغ است ولی فلان رقاصه خارجی، فلان فرعون خارجی و هیتلر و فلان موسیو که می گوید قیامت دروغ است این را باور کنم؟ این وجدانی نیست، خردمندی نیست، عقل نیست.

چه کسانی می گویند قیامت وجود ندارد؟ هر چه آدم کثیف است. شما در منکرین قیامت یک آدم حسایی پیدا نمی کنید، یک آدم خوب پیدا نمی کنید، اما این طرف چه آدم هایی هستند.



## تأثیر باور قیامت بر بازاری ها

شما بعضی ها یادتان است، کاملاً مثل من یادتان است، در همین بازار تهران، بازار مشهد، بازار اصفهان، بازار قم هم بود، آن زمان من تبریز و شیراز و خیلی جاها را ندیده بودم. من بچه مدرسه ای بودم، گذرم به قم می افتاد، زیارتی بود و پدرم ما را می برد. یک بار زمانی که دبیرستان بودم دو سه شب با دوستان هم کلاسی ام اصفهان و شیراز را هم چهل و پنج شش سال پیش دیدم، شما هم که یادتان است.

در بازار تهران این هایی که جنس می فروختند ناچار بودند داخل پاکت بریزند، حالا پلاستیک آمده آن وقت پاکت کاغذی بود. شما می رفتی در مغازه عطارد در بازار تهران می گفתי دو کیلو شکر بده، اول یک دانه پاکت خالی می گذاشت این طرف ترازو بعد پاکت دوم را شکر می ریخت و می گذاشت این طرف ترازو، می گفتم: این مشتری به من گفت شکر بده، نه شکر با کاغذ.

همین میدان تهران که حالا نیست، آن میدان را دیده بودید نزدیک شوش از انبارگندم به پایین میدان تره بار بود و میدان سبزی بود و میدان میوه فروش ها، این را که می گویم من دیده بودم. در محل ما یک میدانی بود اسمش آقا شیخ اسماعیل بود، مرحوم آیت الله لنگرودی که یک مدتی تهران بود، مرجع بود و رساله داشت، در این مسجد حاج ابوالفتح نماز می خواند که آن وقت ها آنجا را می گفتند میدان شاه، هر وقت آیت الله لنگرودی سفری می خواست برود دو سه روز به این میدانی می گفت من دو سه روز نیستم به جای من برو داخل محراب نماز بخوان.

من چند سال نمازهای ظهر و مغرب و عشاءم را، نه به طور مرتب، هر وقت که پیش می آمد با یقین به اینکه این نماز قبول می شود آنجا می خواندم. چند سال من و یک تعداد از رفقایم که از اولیای خدا بودند نمازمان را به یک راننده اقتدا می کردیم، ولی چه راننده ای؟ اصلاً در نماز از حال خودش چنان خارج می شد نزدیک بود بمیرد، یعنی وقتی اسم پروردگار یا ابی عبدالله (ع) را می برد کل صورت خیس می شد ولی راننده بود.

این میدانی که پشت سرش نماز می خواندیم فقط پیاز و سیب زمینی می فروخت، یعنی هیچ چیز دیگری نمی فروخت. کامیونی برایش می آمد، پراز سیب زمینی بود، داخل گونی کامیون پراز پیاز بود. دوتا شاگرد داشت، وقتی کامیون خالی می کرد و می رفت، خودش با این دوتا شاگردهایش می گفت تمام گونی های سیب زمینی را خالی کنید کود کنید، تمام پیازها را هم خالی کنید.

می گفت: سیب زمینی های درشت را سوا کنید، پیازهای گندیده را دور بریزید. با یک دستمال پیازها و سیب زمینی ها را دانه دانه بتکانید که خاک و گل خشکش بریزد، مردم از من پیاز و سیب زمینی می خردند نه پیاز به علاوه گل خشک، نه سیب زمینی به علاوه گل خشک، نه پیاز گندیده، نه سیب زمینی گندیده، من می خواهم با پول این پیاز و سیب زمینی پیراهن بخرم با آن نماز بخوانم، می خواهم بروم غسل جنابت کنم، فردای قیامت نباید گیر بدهد خدا به من که در پولت خرابی وجود داشت، تو سیب زمینی فروختی با گل، پیاز فروختی با گل و مردم گل نمی خواستند که پیاز و سیب زمینی می خواستند.

این ها نتیجه باور قیامت است. آن کسی که قیامت را باور ندارد با چهارتا رفیق هایش در یک وزارتخانه یا در یک اداره سندسازی می کنند و صد میلیارد در روز روشن می دزدند و می روند، والا آدمی که قیامت را باور دارد دزد می شود؟ آن کسی که قیامت را باور دارد عابد می شود، آن کسی که قیامت را باور دارد زاهد می شود، آن کسی که قیامت را باور دارد با تقوا می شود نه دزد، نه مال مردم خوار، نه اینکه جیب مردم را بزند.

### فرزندان پاک از یک رباخوار

یک کسی بود در محل ما این نزول خوار خیلی قوی بود، من نوجوان بودم او را می دیدم، بیشتر روزها او را می دیدم. او خیلی نزول خوار بدی بود، این قدر بد و سختگیر بود که در محله ما یک اسم رویش گذاشته بودند به او می گفتند که حاجی فلان سگی، یعنی تشبیهش می کردند به سگ و می گفتند در پول نزول دادن هار است.

این هشتاد سالش بود مرد، خدا می داند چقدر نزول (البته صحیحش ریاست چون زبان مردم نزول است من می گویم نزول، نزول کم کردن است و ربا اضافه گرفتن است) خورده است. این مرد، تشییع جنازه اش هم خیلی نیامدند. این دوتا پسر داشت من با این دوتا رفیق بودم، این ها جداگانه کاسب بودند و اصلاً کاری به پول پدر نداشتند. خیلی هم عجیب بود که یک نزول خوار این دوتا بچه اش مقدس و متدین و پاک بودند.

این دو پسر پدر را که دفن کردند، ختمش برگزار شد، آمدند دفترهای پدر را از اول جوانیش آوردند، از تمام آن هایی که نزول گرفته بودند آن ها را شناسایی کردند، کیسه کیسه پول بابا را برداشتند و بردند هر کس نزول داده بود گفتند طبق این دفتر تو به پدر ما این قدر نزول دادی، این پولت. آن هایی هم که مرده بودند رفتند در خانه ورثه شان گفتند پدر شما این قدر نزول به پدر ما داده بود، اینکه خودش مرده این پولی که از شما پدر ما نزول گرفته بود. این ها تا یک ریال آخر مردم را پاک کردند و از پدر هم هیچ چیز برنداشتند، گفتند شاید در عالم برزخ و در قیامت ما که پول ها را پس دادیم خدا به پدر ما رحم کند. ببینید این ایمان به قیامت است، میلیاردها تومان از پدر آدم می ماند ولی یک ریالش را بر نمی دارد و می گوید من با پول نجس چه کار کنم؟

برگردیم به روایت جبرئیل «یا رسول الله، عش ما شئت» هر طوری دلت می خواهد زندگی کن «فانک میت» یعنی می افتی در یک عالمی به نام برزخ و قیامت، تو می مانی و اعمالت.

خدایا به حقیقت پیغمبر اسلام که عظیم ترین و محبوب ترین بنده توست ایمان به خودت و ایمان به قیامت را در ما پابرجای ابدی قرار بده. ایمان به خدا گاز است و آدم را می برد به طرف خوبی ها، ایمان به قیامت ترمز است و آدم را از افتادن در پلیدی نگاه می دارد.

(امان روزی که قاضی مون خدا بو/ سرپل صراطم ماجرا بو/ به نوبت بگذرند پیرو جوانان/ امان وقتی که نوبت آن ما بو)

## سوگواره

روز شنبه است متعلق به رسول خداست، خوش به حالتان که هفته تان را دارید با گریه به اهل بیت و شرکت در مجلس علم شروع می کنید، یقین بدانید هفته پر برکتی برایتان خواهد بود.

در زد، در زدنش هم این طور بود می آمد روبه روی در با یک دنیا ادب و محبت می گفت: «السلام علیکم یا اهل بیت نبوة و معدن الرساله و مختلف الملائکه» تا زهرها صدای بابا را می شنید دوان دوان می آمد در را باز می کرد، در را که باز می کرد یا آن وقتی که در را باز کرد فرمود عزیز دلم امروز آمدم پیش شما بمانم.

آمد داخل اتاق چهار نفری روبه رویش نشستند؛ امیرالمؤمنین (ع) و زهرا و حسن و حسین، یک مقدار چهره های این ها را نگاه کرد و بلند شد رفت گوشه اتاق دو رکعت نماز خواند، سر به سجده گذاشت، طولانی کرد سجده را، بعد از سلام نماز زار زار گریه کرد.

فاطمه زهرا می فرماید: از بین ما چهارتا حسین بلند شد رفت کنار پیغمبر و گفت: بابا مگر مهمانی نیامدید، چرا گریه می کنید؟ فرمود: حسین من! نشسته بودم چهره شما چهارتا را می دیدم و بعد از خودم را هم می دیدم، بین در و دیوار صدای ناله مادر تان بلند می شود، می دیدم در محراب مسجد فرق پدرتان را می شکافند، می دیدم بدن برادرت را کنار حرم من جسارت می کنند، اما «لایوم کیومک یا ابا عبدالله» اما حسین من هیچ روزی در این عالم مانند روز تو نیست که بین دو نهر آب هفتاد و دو نفر شما را با لب تشنه سر می برند، سرهایتان را بالای نیزه می زنند، با زن و بچه ات شهر به شهر دیار به دیار می گردانند.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن و جب له حق علینا»

# قرآن درمانی

حجت الاسلام والمسلمین رفیعی

## درمان اضطراب و افسردگی

در تدبیر کثرت ملاک نیست اما در تفسیر وقتی مفسر می‌خواهد راجع به نماز تفسیر بنویسد باید همه آیات مربوط به نماز را ببیند؛ مثلاً راجع به قصه یوسف می‌خواهد بنویسد باید همه آیات مربوطه را ببیند ولی در تدبیر این گونه نیست...

«قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ».[۱]

بحث ما درباره درمان بیماری‌های روحی و اجتماعی است. درمان ناهنجاری‌هایی که در درون انسان و جامعه است یا همان قرآن درمانی. در روایت داریم:

«الْقُرْآنُ حَيٌّ لَا يَمُوتُ»

قرآن هرگز زوال و مرگ نمی‌پذیرد و همواره زنده است. این کتابی است که خودش می‌گوید:

«يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ».[۲]

به استوارترین و محکم‌ترین راه‌ها هدایت می‌کند.

خودش می‌گوید: من موعظه ام، شفایم، من بیان همه امورم، هدایتم، رحمتم، من کتابی هستم که بصیرت‌ها و نورانیت‌ها می‌دهم؛  
 «هَذَا بَصَائِرٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ». [۳]  
 این ادعای قرآن است. یکی از مفسرین معاصر کتابی نوشته است به نام «قرآن در قرآن». [۴] ایشان مجموعه آیاتی که در قرآن، قرآن را معرفی کرده، جمع‌آوری نموده است. خود قرآن چندین جا در آیات متعدد این ادعا را مطرح می‌کند و معتقد است که سینه ما هر درد درونی داشته باشد، قرآن شفا می‌دهد. نه اینکه دارو باشد، زیرا دارو همیشه شفا نمی‌دهد. شفاء غیر از دارو است؛ یعنی رفع می‌کند، پاک‌سازی و تخلیه می‌کند. این ادعای قرآن است. روایات ما هم بر این مطلب تأکید دارد.

## شکوه قرآن

خداوند در قرآن فرموده: چرا به این قرآن بی‌توجهی می‌کنید؟  
 «أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهَبُونَ». [۵]  
 درباره آیه مفصل صحبت کردم. آیا در قرآن ادهان می‌کنید؟ تساهل و تهاون می‌کنید؟ یکی دیگر از جاهایی که خداوند گله کرده در سوره الحاقه است که می‌فرماید:

«فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ \* وَمَا لَا تُبْصِرُونَ». [۶]

گمان نمی‌کنم قسمی از این جامع تر داشته باشیم. قسم به هر چه که می‌بینید و هر چه که نمی‌بینید؛ دیگر از این بالاتر؟ ما چه می‌بینیم؟ هر چه می‌بینیم، انسان، عالم، درخت، ستاره و... اگر در قرآن قسم به خورشید و ماه خورده موردی است. این جا می‌فرماید: قسم به هر آن چه که می‌بینید و هر آن چه که نمی‌بینید. ما چه نمی‌بینیم؟ غیب، شهود، قیامت. این قسم به شهود و غیب است که نمی‌بینید، قسم به ماورای طبیعت، ذات اقدس خداوند، فرشته‌ها، عقل و خرد است. در اینجا خداوند چه می‌خواهد بگوید که چنین قسم با عظمتی می‌خورد؟! قسم به آنچه که می‌بینید و آنچه که نمی‌بینید؛

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ». [۷]

قرآن کلام خداست و پیامبر واسطه انتقال این کلام است.

آن گاه خداوند در سوره واقعه دو گله می کند و می فرماید:

«فَلْيَلَا مَا تُؤْمِنُونَ \* فَلْيَلَا مَا تَدَّكُرُونَ» [۸]

**گله اول:** گروهی ایمان نمی آورند.

**گله دوم:** گروهی دیگر ایمان آورده اند لکن تذکر نمی گیرند. درس نمی گیرند.

عزیزان! عرض کردم تنها قرائت کافی نیست؛ چراکه بسیاری هم قرآن می خوانند؛ بلکه حفظ هم به تنهایی کافی نیست، تدبر بالاترین و کامل ترین نوع ارتباط با قرآن است:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» [۹]

تدبر غیر از قرائت است، غیر از لفظ است، حتی تدبر غیر از تفسیر است. برخی گمان کرده اند تفسیر، تدبر در قرآن است و تدبر در قرآن یعنی تفسیر در قرآن. نه، این چنین نیست. میان تفسیر و تدبر فرق است.

## فرق تدبر و تفسیر

**فرق اول:** تفسیر کار فکر است. آدم متفکر می نشیند آیات را با عقل و گرایش خویش - حالا یا کلامی یا فلسفی یا عرفانی - تنظیم می کند.

اما تدبر کار فکر و دل است؛ هم باید بیاندیشی و هم اثر پذیر باشی. تغییر در شما ایجاد بشود و الا بعضی از مسیحی ها تفسیر قرآن نوشته اند؛

«گلد زیهر» کتابی درباره قرآن نوشته به نام: «مذاهب التفسیر الإِسلامیة».

همچنین «بلاشر» مسیحی درباره قرآن کتاب نوشته است.

ده ها شخصیت غیر مسلمان کتاب نوشته اند و حتی یهودی ها نیز کتاب نوشته اند. این ها تفسیر کرده و واژه ها را توضیح داده اند.

در تفسیر هم اگر مبانی قرآن رعایت نشود، تفسیر به رأی می شود. اگر رعایت شود تفسیر خوبی می شود، مفسر با لغت، با آیات، روایات و با فهم خودش تفسیر می کند.

در دوران امام صادق (ع) خیلی ها بودند که قرآن را تفسیر می کردند. کنار مکتب امام صادق (ع) دکان باز کرده بودند و تفسیر می گفتند. اما تدبر نبود اگر تدبری بود باید به ولایت و امامت منجر می شد. اگر تدبر بود امام

صادق (ع) را از صحنه کنار نمی‌زدند. تدبر کار فکر و دل است، این یک فرق تدبر و تفسیر است.

**فرق دوم:** کسی که تفسیر می‌نویسد هم خودش و هم دیگران می‌خوانند. اما تدبر فردی است، علامه طباطبایی تفسیر نوشته است همه جا هست، و به زبان‌های گوناگون هم ترجمه شده است و مردم استفاده می‌کنند. بنابراین تفسیر عام است اما تدبر خاص است. ممکن است یک نفر بنشیند در یک آیه تدبر کند و مثل فضیل مسیرش عوض شود، این تدبر می‌شود. **فرق سوم:** در تدبر کثرت ملاک نیست اما در تفسیر وقتی مفسر می‌خواهد راجع به نماز تفسیر بنویسد باید همه آیات مربوط به نماز را ببیند؛ مثلاً راجع به قصه یوسف می‌خواهد بنویسد باید همه آیات مربوطه را ببیند ولی در تدبر این گونه نیست.

مردی خدمت رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد:

عَلَّمَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ

از آنچه خداوند به تو تعلیم داده به من نیز بیاموز.

پیغمبر اکرم (ص) او را به یکی از یارانش سپرد تا قرآن را به او تعلیم دهد و او سوره «اِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ» را تا به آخر به او تعلیم داد. تا به این آیه رسید:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»

آن مرد از جا برخاست و گفت:

یا رسول الله! کفانی هَذِهِ الْآيَةُ

همین آیه مرا بس است. در روایت دیگر آمده:

تَكْفِينِي هَذِهِ الْآيَةُ

همین یک آیه مرا کفایت می‌کند.

پیغمبر اکرم (ص) فرمودند: او را به حال خود بگذار که مرد فقیهی شد! و

طبق روایتی فرمود:

«رَجَعَ فَفِيهَا»

او فقیه شد و بازگشت! [۱۰]

ممکن است متدبر در یک آیه پیامش را بگیرد و برود. با یک آیه فضیل دست از کارش «راهزنی» برداشت.



با یک آیه سعدبن ناجیه مسلمان شد. در تدبیر لازم نیست دایره اش هم قرآن باشد. یک مثال بزنم. این آیه شریفه آیه عجیبی است و روایت داریم که امام باقر(ع) تمام خطبه های نماز جمعه اش را با این آیه تمام می کرد. در تفسیر آمده وقتی این آیه را می خواندند دعایی هم می کردند:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ تَذَكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى» [۱۱]

خدایا! ما را از کسانی قرار ده که اندرزها را می شنوند و به حالشان مفید است. آیه این است: آیه ۹۰ سوره نحل، صاحب تفسیر مجمع البیان در این باره می فرماید: پیغمبر خدا(ص) فرمود: جامع ترین و کامل ترین آیه در قرآن از نظر تقوا همین آیه است.

### اصول تربیتی در یک آیه

در این آیه تمام اصول تربیتی جمع شده است و امام باقر(ع) در پایان خطبه دوم نماز جمعه آن را می خواند و قصه ای دارد که عرض می کنم.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ». [۱۲]

قرآن کریم می فرماید: ای مردم! سه امر و سه نهی به شما می کنم. برادران، خواهان! در روایت دارد که یک وقت ولیدبن مغیره این آیه را شنید، تکان خورد و گفت:

«مَا هُوَ قَوْلُ الْبَشَرِ»؛

سخن بشر نیست

«إِنَّهُ يَعْلَمُ وَلَا يَعْلىٰ عَلَيْهِ»؛

این کلام بلند است، هیچ چیز نمی تواند بر او حاکم شود. [۱۳]

### حکایت ابو حاتم سجستانی

ابو حاتم سجستانی نقل می کند: مسلمانی به راهبی گفت: مرا نصیحت کن. راهب درس اخلاق می گفت. بعضی ها فکر می کنند می شود جاهای دیگر رفت و سخن شنید. یک کسی از آقایان علما که الان هست می گفت: چند سال پیش مرتاضی از هندوستان آمده بود. من خیلی با او نشست و برخاستم دیدم کارهای عجیبی می کند، تصرفاتی دارد. روزی یکی

از بزرگان حوزه مرا دید و گفت: این راه‌ها را کنار بگذار آن چه هست در قرآن است. این‌ها عرفان کاذب است.

خانمی اطلاعیه نوشته بود: ۹۰ شیوه برای رفع نگرانی‌ها و درمان بیماری‌ها. یکی از آن‌ها شیوه موسیقی و شیوه سماع بود. یکی دیگر به این طلسم‌ها متوسل می‌شود و همچنین روش‌های دیگری که هر روز دو یا چند تا از این گروه‌ها گیر می‌افتند و پول‌های زیادی به جیب می‌زنند و مردم هم نمی‌دانند. چرا بچه ام این طور است؟ چرا خودم این طور هستم؟ عزیز من! قرآن می‌گوید:

«وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ».

آقای راهب!

«عِظْنِي»،

آقا مرا موعظه کن. راهب نگاه‌ی کرد و گفت:

أَعْظَمُكُمْ وَفِيكُمْ الْقُرْآنَ وَ مِنْكُمْ مُحَمَّدٌ (ص)؛

من تو را موعظه کنم در حالی که قرآن در میان شماست، پیامبر از شماست؛ چه موعظه کنم؟!

## جاذبه قرآن

همین آیه را مشرکی به نام «اکثم بن سیفی» شنید. او که خودش هم شاعر بود و هم اهل فهم و نظر، قومش را جمع کرد و گفت:

«کونوا فیه اولاً و لا تکونوا فیه آخراً»

شتاب کنید! از اولین کسانی باشید که مسلمان می‌شوید. این دین با این آیه، چیزی برای اصول اخلاقی کم نگذاشته و همه اخلاق را آورده است:

«تَكُونُوا فِي هَذَا الْأَمْرِ رُؤَسَاءً وَ لَا تَكُونُوا فِيهِ أَدْنَابًا» [۱۴]

به اسلام بگروید که اسلام حرف اول و آخر را می‌زند. همین آیه را ببینید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ».

قصه‌های زیادی هست، چه بسیار افرادی که با این آیه مسلمان شدند و چه بسیار افرادی که تغییر و تحول عمیقی در آن‌ها ایجاد شد، خدمت پیغمبر آمدند این آیه را شنیدند و مسلمان شدند.

## کتاب جاذبه قرآن

یکی از عزیزانمان کتابی نوشته که نامش «جاذبه قرآن» است. ایشان مجموعه ای از داستان‌هایی را ذکر کرده که چگونه با همین آیه عده‌ای مسلمان شدند.

عبدالرزاق نوفل در کتاب «القرآن والعلم الحدیث» می‌گوید: آمار کسانی که با شنیدن قرآن مسلمان شده‌اند قابل شمارش نیست.

حضرت آیه الله امینی زید عزه می‌فرمودند: در یکی از سال‌هایی که لندن بودم، دیدم در آنجا تعدادی از مدارس آموزش قرآن می‌دهند. پرسیدم: این‌ها مال کیست؟ گفتند: خانمی که خواننده بوده - از خوانندگان سرشناس فرانسه - یک نوار زیبا از قرآن به دست ایشان می‌رسد. گوش می‌کند، خودش هم خواننده بوده، آشنا با موسیقی، الحان، آهنگ و نظم کلمات بوده است، آن چنان تحت تأثیر قرار می‌گیرد - با آنکه عربی هم نمی‌فهمیده - غناء و موسیقی را کنار می‌گذارد و مسلمان می‌شود، و تمام درآمدی که داشته و پولی که به دست آورده بود، دستور می‌دهد مدارس تهیه شود تا به بچه‌ها آموزش قرآن بدهند.

خدا به شما به عدل، احسان و عطا کردن به خویشاوندان فرمان می‌دهد. چون عدل به تنهایی پاسخگو نیست و نیاز به احسان دارد.

## فرق بین عدل و احسان

امیرالمؤمنین علی(ع) فرمودند:

«الْعَدْلُ الْإِنْصَافُ وَالْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ» [۱۵]

عدل این است که نبض شما بزند و یک نظم خاص داشته باشد. خون شما، قلب شما و خواب شما عدالت است؛ یعنی تنظیم بین اعضای مختلف. اما همین بدن بیمار می‌شود، چشم نمی‌خوابد، هشت ساعت خواب که از وظایفش بوده، خواب نمی‌رود.

احسان غیر از عدل است. جامعه تنها با عدل ساخته نمی‌شود بلکه گاهی وقت‌ها باید با همه شرایطی که هست همه جمع شوند تا باری را از روی دوش مردم بردارند.

عدل، احسان و ایفاء ذی القربی (بستگان) این سه مورد امر است.

اما سه مورد نهی:

۱. «يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ»

خداوند شما را از فحشا نهی می نماید. در روایات و تفاسیر داریم «فحشاء» یعنی گناهان پنهانی، گناهانی که کسی نیست ببیند. خودت و خانه خالی، خودت و اینترنت. گناهانی که منشأ آن شهوت است فحشاء می شود.

۲. «وَالْمُنْكَرِ»:

گناهان آشکار، گناهانی که در سطح جامعه واقع می شود.

۳. «وَالْبَغْيِ»:

(ظلم) حد را زیر پا گذاشتن.

امام باقر(ع) در همه خطبه ها این آیه را می خواندند و دعا می کردند:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ تَذَكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى». [۱۶]

خدایا ما را از کسانی قرار بده که از این آیه تذکر می گیرند که تذکر مفید است. این تدبیر می شود. تدبیر در یک آیه چقدر آدم ها را جذب کرد. خود پیغمبر گرامی اسلام(ص) اول شخصیت جهان بشریت می فرماید: «خداوند مرا با قرآن آموزش داد و با قرآن تربیت کرد».

## عمل به قرآن

در قرآن آمده:

«وَأَنْتَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»؛ [۱۷]

ای پیغمبر! تو اخلاق عظیمی داری».

امام صادق(ع) فرمود: خداوند زمانی این آیه را به پیغمبر(ص) نازل کرد که پیامبر به دستور خدا عمل کرد.

ای پیغمبر! سه کار را انجام بده:

۱- «حُذِرِ الْعَفْوِ»

بگذر، گذشت داشته باش، اگر گذشت در جامعه نباشد کار انسان گیر می کند.

۲- «وَأْمُرِ بِالْعُرْفِ»

آگاهی بده، کسی که نمی داند یادش بده.

۳- «وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» [۱۸]

اگر کسی نمی فهمد، جاهل و نادان است، سر به سرش نگذارد شو. بالاخره مردم یا نادان و ناآگاهند یا خطاکارند. خطاکار را ببخش، ناآگاه را آگاهی بده. اگر نادان است سر به سرش نگذار، بیشتر از این ظرفیت ندارد. امام صادق (ع) فرمود: وقتی پیغمبر به این آیه عمل کرد خداوند فرمود: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ».

حتی خلق عظیم پیغمبر (ص) هم با تربیت قرآن است. قرآن چگونه می خواهد دردهای ما را درمان کند؟ باید برای بیماری های فردی و روحی و اجتماعی درمان پیدا کنیم. من یک بیماری را که امروزه به آن مبتلا هستیم شرح می دهم.

### بیماری اضطراب و افسردگی

بینیم چطور درمان اضطراب و افسردگی را از قرآن پیدا می کنیم. کم نیستند کسانی که به ما مراجعه می کنند. در جامعه خانم، آقا، جوان، دانشجو، مهندس و محصل به ما مراجعه می کنند و می گویند آقا، اضطراب دارم، نگرانم، دنبال آرامشم، افسردگی دارم چه کنم؟

من یک گزارش از شصت بیمار مبتلا به زخم معده خواندم، پنجاه موردش گفتند: منشأ آن اضطراب، نگرانی ها و بهم ریختگی های اخلاقی بوده است. عزیزان بدانید اضطراب و نگرانی الزاماً در شرایط سخت بروز نمی کند.

گاهی می بینید دو نفر در یک شرایط هستند، مثلاً صبح می خواهند دو زندانی را اعدام کنند یکی آرام و دیگری نگران است. پس آرامش یک احساس درونی است. اضطراب هم یک بیماری درونی است و ربطی به بیرون ندارد. در معانی الاخبار شیخ صدوق، روایت بسیار عجیبی است: روز عاشورا وقتی دشمن حمله می آورد، بعضی ها نگران می شدند، رنگشان می پرید. نگاه به چهره امام حسین (ع) می کردند همین که نگاه می کردند، می گفتند:

«انظروا لایبالی بالموت»؛

به امام حسین (ع) نگاه کنید ببینید از مرگ نمی ترسد. چقدر آرام است. رنگش عوض نشده! شرایط مساوی بود. هر دو به شهادت می رسیدند.

حمله به هر دو بود اما می بینید امام حسین (ع) آرام است. این همان است که عرض کردم. [۱۹]

### بیمار شدن پیامبر (ص) در هر سال

ام سلمه می گوید: به پیغمبر (ص) عرض کردم: شما هر سال یک بیماری سخت می گیرید. در روایت است که پیامبر در طول سال یک مرتبه - دو مرتبه بیماری سختی می گرفت.

گفت: یا رسول الله! می بینم هر سال یک مرتبه بیماری سخت می گیرید اما خیلی آرام هستید. چرا؟ فرمود: اُم سلمه، هر مصیبتی که برای ما پیش می آید خداوند در تقدیر نوشته و در لوح الهی دیده شده است.

بنابراین چون می دانند این مصیبت چاره پذیر نیست مثلاً باید دارفانی را وداع گویند لذا آرام اند. مسأله آرامش و اضطراب بحث بیرون نیست بحث درون است. ممکن است دو نفر در شرایط عادی باشند مثلاً هر دو مصیبت دیده اند، هر دو فردا اعدام بشوند، و یا هر دو یک حادثه دیده اند، اما یکی آرام و دیگری مضطرب باشد. عزیزان من! آرامش یک میل طبیعی است. هم در قرآن و هم در روایت به آن اشاره شده است.

### درخواست آرامش از خداوند

در زیارت امین الله می خوانیم:

«فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدْرِكَ»،

یکی از سیزده حاجتی که از خداوند می خواهیم اطمینان است.

اما باقر (ع) این دعا را زیاد می خواندند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْكَ السَّكِينَةَ»

خداوند! بر پیغمبر و آل او درود بفرست و بر من آرامش و سکینه نازل کن.

این یک میل طبیعی است. امام علی (ع) می فرمایند:

«السَّكِينَةُ عُنْوَانُ الْعَقْلِ». [۲۰]

آرامش، کاربرد عقل و تأثیر انسان را در زندگی بیشتر می کند. آرامش عمر انسان را طولانی می کند.

## سه اصل پیرامون آرامش

به قول ما طلبه‌ها خیلی دقیق است، اصول موضوعه است. سه اصلی را که بحث اضطراب و نگرانی لازم دارد بشناسیم.

**اصل اول:** انتظارات ما باید مطابق با واقعیات باشد. اگر از یک بچه دبستانی انتظار یک دانش آموز دبیرستانی را داشته باشی این اشتباه است. واقعیت این است که او کلاس پنجم ابتدایی است. انتظار شما از وی نباید به اندازه کلاس نهم باشد و یا از یک دانش آموز انتظار یک دانشجو را داشته باشی، این اشتباه است. این مسأله بسیار مهمی است.

عزیز من، بچه شما در رتبه کنکور از این بیشتر نمی‌کشد، با توجه به این ظرفیتی که شما دارید، بیش از این از او بر نمی‌آید. این گیر عمده ای است که در جامعه داریم.

پیغمبرگرامی اسلام فرمودند: «لَا تَطْلُبْ مَا لَا يُدْرِكُ»

عجب روایتی است! ای مردم، چیزی که آفریده نشده از خدا نخواهید. آیا تاکنون شده که در دنیا از خداوند حورالعین بخواهید؟! حورالعین از نعمت‌های آخرت است.

آیا تاکنون شده در دنیا از خداوند بهشت بخواهید؟! بهشت سرای جهان دیگر است. پیغمبر(ص) فرمودند: «لَا تَطْلُبْ مَا لَا يُخْلَقُ»  
چیزی که آفریده نشده از خدا نخواهید. امام صادق هم فرمود: «لَا تَتَمَنَّوْا الْمُسْتَحِيلَ» [۲۱]؛ از خدا چیز محال را نخواهید.

## راحتی محض در دنیا نیست

از پیغمبر و هم از امام باقر(ع) سؤال شد: چیزی که محال است چیست؟  
فرمود: «الرَّاحَةَ فِي الدُّنْيَا»

راحتی محض در دنیا آفریده نشده است.

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» [۲۲]؛

در دنیا انسان با سختی همراه است. بالا بروی، پایین بیایی پیری، بیماری، نگرانی، مرگ، افسردگی، فقر و مشکلات است، انبیا و اولیاء هم مشکلات داشتند. از سلیمان با آن عظمتش همه چیزش گرفته شد.

«لَا تَتَمَنَّوْا الْمُسْتَجِیْلَ، قَالُوا وَمَنْ یَتَمَنَّى الْمُسْتَجِیْلَ؛ فَقَالَ: أَنْتُمْ أَلْسُنُهُمْ تَمَنَّوْنَ الرَّاحَةَ فِی الدُّنْیَا؛ قَالُوا: بَلَى. فَقَالَ: الرَّاحَةُ لِلْمُؤْمِنِ فِی الدُّنْیَا مُسْتَجِیْلَةً». [۲۳]

واقعیت این است که راحتی محض در دنیا نیست. انتظارش را هم نداشته باشیم، این یک اصل است.

**اصل دوم:** گرفتاری برای همه است. سختی و مشکلات مساوی با نارضایتی نیست. سختی و مشکلات در زندگی همه است. بزرگان ما سختی می‌دیدند اما راضی بودند. من یک مثال بزنم، قرآن هم می‌فرماید:

«حَمَلَتْهُ أُمُّ كُرْهًا» [۲۴]

در آن دورانی که مادر به سختی بچه را حمل می‌کند آیا ناراضی است؟ نه، بلکه لذت هم می‌برد. شب خواب ندارد، روز هم خواب ندارد، از طرفی آرامش هم ندارد، باید شب از خواب برخیزد اما این سختی همراه با رضایت است. گاهی فکر می‌کنیم سختی مساوی با نارضایتی است.

### سرگذشت شش معلم قرآن

داستانی را نقل کنم: عده ای خدمت پیغمبر گرامی اسلام (ص) آمدند و گفتند: تعدادی در قبیله ما مسلمان شده اند چند مری قرآن می‌خواهیم تا به مردم قرآن آموزش بدهند. پیغمبر (ص) هم شش نفر از معلمین برجسته را انتخاب نمود از جمله: زید، حُبیب، مرثد و چند نفر دیگر.

حضرت فرمود: این‌ها را با خود ببرید تا قرآن را به قبیله شما آموزش دهند. این داستان مربوط به سال چهارم هجرت بود. چهار سال از حضور پیغمبر در مدینه گذشته بود، شش معلم قرآن را برداشتند و آمدند، شب به قبیله هذیل رسیدند آنجا این معلمان خوابیدند. یک وقت مردانی مسلح از قبیله هذیل بالای سرشان آمدند و آن‌ها را تهدید به قتل کردند سه نفرشان را به شهادت رساندند و سه نفر دیگر را هم اسیر گرفتند. آن‌ها را به طرف مکه حرکت دادند. یکی دیگر از این‌ها هم میان راه درگیر شد و کشته شد. دو نفر دیگر زید و حُبیب بودند که این‌ها را مکه آوردند و به مشرکین فروختند. این‌ها هم خوشحال شدند که دو صحابی پیغمبر، دو معلم قرآن و



دو مسلمان به دستشان افتاده و حساسی می‌توانند روی آن‌ها مانور بدهند. دو چوبه دار آویخته شد. یکی برای زید و دیگری برای خُبیب. زید را آوردند گفتند: اگر کافر شوی و به پیغمبر توهین کنی آزادت می‌کنیم. اگر رسالتش برائت بجویی آزاد می‌شوی. گفت: حاضر نیستم یک خار به پای پیغمبر برود ولی خودم حاضرم قطعه قطعه شوم. ابدأ هیچ راهی ندارد، آن را هم اعدام کردند. خُبیب را پای چوبه دار آوردند، گفت: اجازه بدهید دو رکعت نماز بخوانم. دو رکعت نماز خواند و فرمود: اگر فکر نمی‌کردید که ترسیدم دلم می‌خواست نماز را طولانی بخوانم، ولی نماز را زود خواندم تا به شما بفهمانم که نترسیدم. دستانش را بلند کرد و گفت: خدایا من وظیفه ام را انجام دادم این خبر را به پیغمبر برسان که رسول الله (ص) بدانند. گفت: آماده‌ام. با آرامش کامل او را بردند و به شهادت رساندند. [۲۵] شش معلم قرآن را این‌گونه به شهادت رساندند. عرض من درباره آخری است. یک آرامشی خُبیب داشت. اصل دوم این است که سختی مساوی با ناراضی نیست. امام حسین (ع) در اوج بلا پای کربلا فرمودند:

«رَضِيَ اللهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ ما راضی هستیم به رضای خدا. [۲۶]

### جواب امام سجاد (ع) در مقابل یزید

امام سجاد (ع) در اوج گرفتاری و بلا زمانی که وارد مجلس یزید شد، یزید رو کرد به امام سجاد (ع) و گفت:

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ»؛ (سوره شوری، آیه ۳۰)

هر بلائی که سر شما آمده تقصیر خود شماست.

امام فرمود: نخیر این آیه درباره ما نیست؛

«مَا نَزَلَتْ فِيْنَا». [۲۷]

درباره ما این آیه را بخوان:

«لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»

ما بر آنچه از دست داده ایم غصه نمی‌خوریم و ناراحت نیستیم شهادت

کرامت ماست. [۲۸] این اصل دوم است.

**اصل سوم:** حوادث دو قسم است

۱- حوادث چاره پذیر

۲- حوادث چاره ناپذیر.

یک حادثه چاره پذیر است، مثلاً بچه سرماخورده، بیماری دارد و یا چشمش مشکل دارد او را دکتر می‌برند و خوب می‌شود.  
اما یک وقت سرطان خون گرفته همه دکترها می‌گویند دیگر چاره ندارد، لذا سر و صدا فایده ندارد.

### فرمایش مولا علی<sup>(ع)</sup> در مورد بلاها

امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

«إِذَا نَزَلَ بِكَ مَكْرُوهٌ» اگر مکروهی بر تو نازل شد و چاره دارد  
«فَلَا تَعْجَرْ» کوتاهی نکن اگر راه دارد دنبالش برو.

همه تلاشت را بکن که پیش نیاید، اما اگر چاره ندارد

«فَلَا تَجْرَعْ» فریاد نکن، جزع نکن، ناراحتی نکن، خودت را به هم نریز. [۲۹]  
این هم اصل سوم این نکته دقیق است.

اشعث بن قیس پسرش از دنیا رفت. امیرالمؤمنین (ع) به او تسلیت گفت.  
خیلی عبارت زیباست. آقا وارد شد بر کسی که داغ پسر دیده. امیرالمؤمنین (ع)  
فرمودند: پسر تو از دنیا رفته و این حادثه اتفاق افتاده، اگر صبر نکنی پسر  
زنده نمی‌شود. فرقی این است:

«إِنْ جَزَعْتَ»؛ اگر جزع کنی

«أَنْتَ مَأْرُورٌ»؛ تو گناه کرده ای

و «إِنْ صَبَرْتَ جَزَى»؛ اگر تحمل کردی ممدوح خدا شامل حالت می‌شود. [۳۰]

آن‌گاه «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» [۳۱]

شامل حالت می‌شود. در هر دو صورت

«جَزَى عَلَيْكَ الْقَدْرُ» اتفاق افتاده.

اگر این سه اصل را در زندگی مراعات کنیم یعنی:

۱. انتظاراتمان مطابق با واقعیت باشد. بالاخره عمر انسان تمام می‌شود.

بیماری، زلزله و حادثه هم برای انسان رخ می‌دهد.

۲. همیشه حادثه مساوی با ناراضایتی نیست. بسیاری از افراد در اوج

مصیبت آرام بودند.

۳. اگر حوادث چاره ناپذیر باشد نباید عنان از کف بدهیم و اگر چاره پذیر است باید تلاش کنیم.

### مریضی فرزند حضرت صادق (ع)

امام صادق (ع) فرزندش مریض بود. ایشان تلاش می‌کرد که به گونه‌ای فرزندش بهبودی پیدا کند ولی بچه از دنیا رفت. دیدند امام صادق (ع) نشست. چه شد یا ابن رسول الله؟ فرمودند:

«إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّمَا نَجَزُ قَبْلَ الْمُسِيْبَةِ»؛ ما اهل بیت پیش از مصیبت تلاش می‌کنیم تا حادثه‌ای پیش نیاید.  
«فَإِذَا وَقَعَ أَمْرٌ لِلَّهِ رَضِينَا بِقَضَائِهِ وَ سَلَّمْنَا لِأَمْرِهِ» [۳۲]؛  
و زمانی هم که پیش آمد راضی به رضای خدا هستیم.

بعضی‌ها می‌گویند: بچه من عقب مانده ذهنی است. تو باید تلاش می‌کردی که چنین نشود ولی حالا به هر دلیل شده است. بچه ام ناقص متولد شده است. زخم فلان مریضی را گرفته. خودم با فلان مشکل مواجه هستم. بالاخره در زندگی مشکلات هست. خیلی‌ها با زندگی مشکل دارند این خیلی بد است. در زندگی مشکل داشتن بد نیست، کسی نیست که در زندگی مشکل نداشته باشد. اهل بیت (ع) در زندگی مشکلاتی داشتند اما با زندگی مشکل نداشتند خودشان را با زندگی تطبیق می‌دادند. بالاخره این واقعیت و مشکل زندگی من است و باید با آن کنار بیایم. پس توجه شود که گاهی سرچشمه نگرانی‌ها و اضطراب‌ها عدم درک این اصول است.  
خدایا! به همه ما توفیق غلبه بر نگرانی‌ها، اضطراب‌ها و توفیق طمأنینه و آرامش عنایت بفرما.

## پی نوشت ها

- [۱] یونس، ۵۷.
- [۲] اسراء، ۹.
- [۳] جائیه، ۲۰.
- [۴] کتاب قرآن در قرآن، آیت الله جوادی آملی.
- [۵] واقعه، ۸۱.
- [۶] ۷ و ۸] الحاقه، ۳۹ تا ۴۱.
- [۹] نساء، ۸۲.
- [۱۰] تفسیر روح البیان، ج ۱۰، ص ۴۹۵؛ نورالتقلین، ج ۵، ص ۶۵۰.
- [۱۱] کافی، ج ۳، ص ۴۲۴؛ مجمع البیان: ج ۶، ص ۳۸۱.
- [۱۲] نحل، ۹۰.
- [۱۳] اعلام الوری صفحه ۴۱.
- [۱۴] جاذبه قرآن، علی کریمی جهرمی، ص ۵۶.
- [۱۵] نهج البلاغه، حکمت ۲۳۱.
- [۱۶] کافی، ج ۳، ص ۷۷؛ مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۸۱.
- [۱۷] قلم، ۴.
- [۱۸] التهذیب، ج ۹، ص ۳۹۷.
- [۱۹] (بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴؛ معانی الاخبار، ص ۲۸۸)
- قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع): لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) نَظَرَ إِلَيْهِ مِنْ كَأَن مَعَهُ قِيدًا هُوَ يَخْلَافُهُمْ لِأَنَّهُمْ كُلَّمَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمْ وَارْتَعَدَتْ فَرَايِضُهُمْ وَوَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَكَانَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَبَعْضٌ مِنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانَهُمْ وَتَهْدَأُ جَوَارِحَهُمْ وَتَسْكُنُ نَفُوسَهُمْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ انظُرُوا لَا يُبَالَى بِالْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمْ الْحُسَيْنُ (ع) صَبِرْنَا نَبِيَّ الْكَرَامِ قَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْظَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ النَّوَسِ وَالصَّرَاةِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالْمَعِيمِ الدَّائِمَةِ ..
- [۲۰] غرر الحکم، ص ۲۵۰.
- [۲۱] بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۹۵.
- [۲۲] بلد، ۴.
- [۲۳] بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۹۵.
- [۲۴] احقاف، ۱۵.
- [۲۵] بیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۳۳۶ - ۳۳۸.
- [۲۶] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.
- [۲۷] منتهی الآمال، ص ۵۹۱ و ۵۹۰.
- [۲۸] حدید، ۲۳.
- [۲۹] (شرح نهج البلاغه - ج ۲۰ - ص ۳۱۰)
- اذا نزل بك مكروه فانظر فان كان لك حيلة فلا تعجز وان لم يكن فيه حيلة فلا تجزع
- [۳۰] نهج البلاغه، حکمت ۲۹۱.
- [۳۱] بقره، ۱۵۵.
- [۳۲] کافی، ج ۳، ص ۲۲۵؛ اعیان الشیعه: ج ۴، ص ۳۱.
- منبع: پژوهه تبلیغ